Adab. Kabul
Vol.19, No.5-6, Qaws-Hut 1350
(November 1971-February 1972)

ادب

نشریهٔ دری پوهنځی ادبیات وعلوم بشری
پوهنتون کابل

مدیرمسؤول : پوهنمل عبدالقیوم قویم

شمارهٔ ۵ـ۶
سال ۱۳۵۰

ادب

مجلهٔ دو ماهۀ

علمی ، ادبی ، تاریخی و فلسفی

صاحب امتیاز: پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

مؤسس: پوهاندمیر امان‌الدین انصاری

آدرس

پوهنتون کابل ، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری، مدیریت مجلهٔ ادب

وجه‌اشتراك سالانه

محصلان مرکز (۲۰) افغانی ،مشترکان‌مرکز (۲۵) افغانی

مشترکان‌ولایات (۳۰) افغانی

مشترکان خارجی (۲) دالر

مقالات‌وارده ییکه نشرنشود ، مسترد میگردد. نقل واقتباس مضامین مجلهٔ ادب باذکر نام این مجله مجاز است

مهتمم :عبدالله امیری

قیمت این شماره: (۱۰) افغانی

هیئت تحریر:

پوهاند میر امان الدین انصاری ، پوهاند مجددی ، پوهاند دکتور جاوید
پوهاند میرحسین شاه، پوهاند زهما و پوهنوال الهام

مضمون	مؤلف یامترجم	صفحه
دراستدلال چگونه میتوان از ...	مترجم پوهاند مجددی	۱
بحثی دراحوال و آثار بیدل	مترجم پوهاند میرحسین شاه	۲۰
احتیاجات بیالوجیکی و اجتماعی ...	پوهاند علی محمد زهما	٤٦
بررسی مکتب مینیاتورد درعصر ...	دکتور محمد افضل بنوال	٤٩

بخش اشعار:

آتش گل	واصل کابلی	۷۱
نیاز آزادگان	پوهاند دکتور عبدالحکیم ضیایی	۷۲
آواز پا	ضیاء قاری زاده	۷۳
پر تگاه	عبدالحی آرین پور رستاقی	۷٤
سرگشته	پوهنوال محمد رحیم الهام	۷۵
شایستن و بایستن	پوهاند دکتور جاوید	۷۷
سلطنت افغانها درهند	مترجم پوهنمل حمیدالله امین	۹٤
اصول تحقیق متون قلمی	دو بور کوی	۱۱٦
نگاهی به وضع اجتماعی دورهٔ سامانی	پوهنمل عبدالقیوم قویم	۱۲٦
ببلیو گرافی چیست	مترجم پوهنمل عبدالرسول رهین	۱۳۹
ادب دری درسرزمین های دیگر	گویندگان ایران	۱٤۹
لغات مستعمل در لهجه دری بدخشان	عنایت الله شهرانی	۱۵۳
گزارشهای پوهنځی ادبیات	اداره	۱۷٤

ادب

علمی ، ادبی ، تاریخی ، فلسفی

سال نزدهم | حوت ۱۳۵۰ | شمارهٔ (۵-۶)

بحثی در منطق

بروش نوین

ترجمهٔ پوهاند مجددی

در استدلال چگونه میتوان از تدلیل کار گرفت

معلوم است که منطق بمطالعهٔ نوع خاصی از تفکر می پردازند که موسوم به استدلال است. وهدف استدلال تحقیق دلایلی است که از روی یکدسته معلومات به معلومات جدیدی پی برده شود.

باید ملتفت بود که آنچه به استدلال تعبیر میشود، یك عملیهٔ مرکبی است. درینجا ما توسط بررسی وآزمایش مثال موثوقی مربوط با استدلال، خواهیم توانست نوعی

از آنرا جدا سازیم که معروف به تعلیل (Deduction) است و بوسیلهٔ این کارخود، ما موفق خواهیم شد راجع با موری که در استدلال مندمج است و پرنسیپ ها یی که برای نقد آن ضروری میباشد، افکار واضحی بدست آریم.

مثالی از استدلال:

مسألهٔ ساعت زنگدار:

« مثال ذیل از طرف شاگردی برای ایفای وظیفهٔ که از وی تقاضا شده بود تا تجارب موثوقی ، راجع به استعمال استدلال تهیه نماید فراهم گردیده است»

«درین سمستر برای من ضروری است که هر صبح بساعت(۶) از خواب برخیزم مشکلی که پیشرو داشم اینست که در شروع سمستر چگونه درین وقت از خواب بیدار گردم در سمستر گذشته یکی از هم اتاقم مرا هر صبح بیدار میکرد ، لیکن رفیق هم اتاقم تا ساعت (۷) برنمیخیزد وهیچ کس دیگری درین اتاق قاعدةً بساعت(۶) برنمیخیزد.

من ساعت زنگداری را از یکی از رفقای خویش به عاریت گرفتم وچنین اندیشیدم که مشکل من حل شد. لیکن در آن شب دچار کابوسی گشتم وتقریباً درحوالی ساعت (۳) شب صد مه یی بساعت وارد کردم چنانکه بعلت این عارضه ، کارساعت مختل گشت. شب آینده این ساعت زنگدار را در زیربالش خود قرار دادم. گرچه با وجود صدای تك تك ساعت قدری خوابم برد؛ لیکن زنگ ساعت در وقت معینهٔ (۶) بصدا نیامد زیرا کلید کوچکی که در آنطرف ساعت قرار داشته ومن آنرا کوك کرده بودم ، نتوانست گردش کند وسبب آن این بود که در زیر بالش تحت فشار واقع گشته بود ومن عادةً ساعت (۷) بر خاستم.

روز دیگر من به عمارت لیلیه رفتم ویك طاقچهٔ کوچکی در دیوار ساختم که دستم از چپرکت بآن میرسید ودرین شب ساعت زنگدار را در ین طاقچه (۱)

۱ـ این مثال از کتاب (مبادی منطق وروش علمی) مولفهٔ پروفیسر ماکس بلیك اقتباس شده است.

گذاشتم. زنگ بساعت(٦) بنواخت ومن در وقت معینه برخاستم. »

سلسلهٔ افکار واعمال مربوط یی که درینجا بیان گردید، فی الواقع قابل استدلال بود. وشخصی که درین امر اشتغال داشت ازروی واقعاتی که ایضاح نمود به استدلال می پرداخت . در حالیکه حل «مسألهٔ ساعت زنگدار» مستلزم یك مقدار ذکاوت استثنایی وقوهٔ فوق العادهٔ استدلال نبود، مگر آزمایشی که بعمل آمد نشان میدهد: سلوکی که از آن تذکر رفت مشتمل برمرکبیت قابل ملاحظه یی بوده وتنظیم موفقانهٔ آن مقتضی استعمال چندین ملکات ذهنی میباشد.

در بین چیز های دیگر آنچه ضروری بنظر میاید عبارت از اجرای مشاهدت مناسب (مانند مشاهدهٔ این امر که کلید درساعت زنگدار نتوانست که در اثنای شب حرکت کند) وحفظ تجارب مناسب (مانند بیان این امر که هیچ کس دیگر درین اتاق بساعت(٦) بر نمی خیزد) وآزمایش طرق حلی که مناسب می نماید (مانند گذاشتن ساعت در زیر بالش) میباشد. از طرف دیگر عدم موفقیت در اجرای یکی ازین عملیات شاید مانع کشف یك راه حل گردیده است. ما به یك طرز عمل دیگری که هنوز تذکر داده نشده واستعمال آن در حل مسأله اهمیت اساسی دارد، نیز علاقهٔ خاصی داریم .

وقتی که شاگرد ملاحظه کرد که « کلید کوچك آنطرف ساعت نتوانسته است گردش کند» او دانست که « علت آن فشار بالش در اثروزن سر من است» اوچگونه این امر را دانست زیرا اواین ، امررا ندیده بود ونه بیاد داشت. ونه ازروی آزمایش دریافت که فشار بالش کلید را از گردش مانع شده است. جواب واضح اینست که او این امر را استدلال کرد ویا از روی دلیل دانست. (چنانکه استعمال کلمهٔ «علت» این مطلب را آشکار میسازد.)

حال میخواهیم این قسمت خاص استدلال را روشن ترسازیم. اگرازشاگرد پرسیده میشد: « چطور دانستی که فشار بالش مانع گردش کلید گردیده است» شاید او جواب

میداد « زیرا من میدانم که چیز دیگری مانع گردش آن نشده است» پس بیان دلیل چنین خواهد بود:

A - فشار بالش، کلید را از گردش باز داشت (علت) .

لهذا : کلید بواسطهٔ فشار بالش از حرکت باز ماند (بیانی که اثبات میشود) باید ملتفت بود که در ینجا چیزی که به صحت آن اعتقاد شده است(یعنی علت) همچو طریق برای رسیدن به چیز دیگری که صحت آن فرض شده است، بدون تفحص جداگانهٔ آن، بکار رفته است. اگر شاگرد بداند که فشار بالش کلید را از گردش باز داشته است ، درینحالت اوضرورت ندارد که به بالش و یا ساعت نظراندازد، بلکه تفکربه تنهایی بوی نشان میدهد که قبول این بیانی که اثبات میشود (یعنی نتیجه) برایش معقول است. عملیه یی که یك صحت ویاصحت های فرض شده (یعنی علل) را برای حصول صحت دیگری (یعنی نتیجه) تنهاذریعهٔتفکر بدون تفحص جدا گانه صحت نتیجه بکارمی برد،استنتاج (Inference) گویند. وقتی که ما استنتاجی را بعمل آوریم، لازم است دربین علل ونتیجه، بعضی ازروابط موجود باشد. دراینگونه حالات ما میتوانیم بطور صحیح بگوییم که نتیجه ازعلل استخراج شده است.

بسهولت میتوان دید که بسیاری از استنتاج ها در مسیرحل مسألهٔ ساعت زنگدار بعمل آمده است. درینجا چندی از آنها ذکر میشود (خواننده باید چندی دیگر را که میتواند پیدا کند به آنها بیفزاید) .

B - هیچ کس دیگری درین اتاق قاعدةً بساعت(٦) بر نمیخیزد.

لهذا: هیچ کس مرا در اتاق قاعدةً بساعت (٦) بیدار نخواهد کرد .

C - من شب گذشته ازجای خواب بساعت صد مه یی وارد کردم.

لهذا: ممکن است درشبهای دیگر نیز من ازجای خواب بساعت صدمه هایی وارد کنم .

D - شب گذشته وقتی که ساعت درطاقچه گذاشته شد، درساعت (٦) صبح بصدا در آمد.

لهذا: من بعد از ین هر صبح بطور منظم بساعت (٦) صبح خواهم برخاست.

بخاطر باید داشت که این استنتاج هایی که بعمل آمده هیچگاهی تمام سلسلهٔ سلوك ذکیانه را که بیان شده، تشکیل نمیدهد. مع ذالك آنها عامل مهمی در موفقیت آن بوده است. زیرا آنها این امر را ممکن ساخت که عقایدی را که توسط مشاهده و یا حافظ حاصل گشته بطریقه یی استعمال نماید که عقاید مثبت جدیدی را تولید کند.

این امر قابل توجه است که در هر یکی از استنتاج هایی که تا کنون ذکر شده برای تایید مکمل نتیجه، بیان علل بیشتری لازم میباشد. اکنون برای ایضاح این مطلب استنتاج (A) را مورد مداقه قرار میدهیم. ما ازجهت ارائه دلیل، صحت علتی را که بیان شده، قبول مینماییم:

فشار بالش کلید را از گردش باز داشته است.

اگر ما دو تصور دیگری را بر علت اصلی بیفزایم چنین استدلالی بدست میآید.

(A A) فشار بالش کلید را از گردش باز داشته است.

کلید گردش نکرده است.

چیزی کلید را از گردش باز داشته است.

لهذا: کلید توسط فشار بالش از گردش باز مانده است.

این استنتاج بر خلاف استنتاج اصلی (A) نتیجه بخش (منتج) میباشد؛ زیرا هر کسی که کلماتی را بفهمد که استعمال گردیده است، بدون مراجعت بکدام معلومات دیگری تنها از روی آنها میتواند بداند که نتیجه درست است. اگر دلایل صحیح باشند پس، مستحیل است که نتیجه صحیح نباشد.

خواننده باید ملتفت باشد که هیچ یکی از استدلالهای (B)، (C)، (D) منتج نیست. و باید بکوشد تا تصورات دیگری را بر آنها اضافه کند که منتج گردند.

استدلالی که منتج بودن آن مقصود است، همان استدلالی است که تعلیلی باشد. وچنین یك استدلالی معروف است به تعلیل (Deduction). « بخاطر باید

داشت که درحیات یومیه ممکن است که تعبیر تعلیل (استنباط) بهر نوعی ازاستدلال بکار رود.» استدلال های تعلیلی لازم نیست که بطریقهٔ حل بعضی مسایل تبارز کند طوری که از روی مثالهایی که تاکنون ذکر کردیم این امر فهمیده میشود. هر گاهی که در تحقق بخشیدن نتیجهٔ یك جمله، دلایلی تقدیم گردد درینحالت به یك تعلیل مواجه میباشیم. وممکن است این زمانی واقع شود که ما بخواهیم آرای کسی را تغییر دهیم ویا درستی عقیده خود را تحقیق کنیم وامثال اینها.

از چیز هایی که تاکنون گفته شده چنین برنمی آید که تحلیل از اشکال دیگر استدلالها برتری دارد. بعدها خواهیم‌دید که متود های علمی بیشتر به استدلال های غیر تعلیلی استناد میکند.

دوم ـ عناصر یك استدلال تعلیلی:

نخستین کار ما اینست که انواع چیز هایی را کشف نماییم که از آنها یك استدلال تعلیلی تشکیل میابد. برای ایضاح این مطلب مثال مشخصی را میآوریم:

نهنگ حیوان پستاندار است ..... (۱)

هر حیوان پستاندار چوچهٔ خود را شیر میدهد .....(۲)

لهذا: نهنك چوچهٔ خود را شیر میدهد .....(۳)

این مثال بسیط، بعضی از مراحل مهمی را ارائه میدهد که درهمه استدلالها مشترك است.

درمرحلهٔ نخست استدلال یك چیزمرکبی است‌ودارای سه جزئی است که ازآنها متشکل میگردد. وما بالعموم این سه جزء را تفریق‌مینماییم‌ما‌میگویم(۱) و(۲) بروی‌هم دلیل (۳) است، در حالیکه مانمیگوییم (۳) بطور دلیلی برای (۱) و(۲) تقدیم شده است. بنابرین اجزای استدلال بطریقهٔ معینی (ترتیب) گردیده است که توسط نوشتن جملات و استعمال کلمهٔ (لهذا) ارائه شده است. این استدلال:

نهنگ حیوان پستاندار است .....(٤)

نهنگ چوچهٔ خود را شیر میدهد .....(٥)

لهذا: هر حیوان پستاندار چوچهٔ خود را شیر میدهد .....(٦)

استدلالی است جدید ، گرچه دارای عین اجزائی است که مثال اول دارای آنها بود. (درحالیکه استدلال نخست بدون کدام تردیدی یك استدلال (خوب) و یا (مضبوط) شناخته میشود، استدلال دوم یك استدلال (بد) ویا (غیر مضبوط است) .

لیکن این (اجزاء) ویا عناصری که از آنها استدلال ساخته میشود، عبارت از چه چیز است؟ (علی‌العجاله آنها را به جمله‌ها) تعبیرمیکنیم.

جمله‌ها وقضیه ها: در آزمایش نمونه های استدلال، بروی کاغذ درمقابل خود بعضی جمله هایی را میدیدیم وشاید کوشیده باشیم که چنین تصور نماییم که استدلال ازین جمله‌ها ترکیب یافته است . لیکن اگر اندکی دقیق گردیم معلوم خواهد شد که این تصور غلط بوده است.

مابحیث اشخاص منطقی ویا ناقد استدلال به‌الفاظ ویاجملات‌علاقه مند میباشیم تاوقتی که آنها برای افادهٔ افکاری که ممکن است صحیح باشند، استعمال گردند. علاقهٔ مابه تفکر صحیح وبنابرین به بهترین طرق رسیدن به حقیقت است. ما دیگر جنبه های زبان رابه زبانشناس ویا عالم‌دستور زبان میگذاریم ما بالخاصه میخواهیم بدانیم در حالات ونمونه هایی که برای استدلال ها ذکر شده، آیا کسی که (۱) و(۲) را پذیرفته است، حق بجانب خواهد بود که (۳) را بپذیرد؟ ونیز چرا کسی که (٤) و(٥) را پذیرفته است‌حق بجانب نخواهد بود که تنها ازروی آنها (٦) را بپذیرد؟ وهکذا عین فکری که توسط جمله (۱) اظهارگردیده به بسیار خوبی توسط این جمله نیز اظهار شده میتواند:

هر چیزیکه نهنگ باشد پستاندار است .....(الف)

لیکن (الف) یك جملهٔ مختلف از (۱) است. گرچه عوض کردن آن بجای (۱) در استدلال نخستین، فرقی برای صحت طریقهٔ فکر پیش نمی آورد. و باز هم عین طریقهٔ فکر که توسط جمله های (۱) ، (۲) و (۳) اظهار گردیده ممکن است توسط ترجمهٔ آنها به کدام لسان دیگری افاده شود. چون ما به کلمات خاصی که استعمال گردیده، علاقه مند نیستیم پس بهتر خواهد بود که بگوییم عناصر یك استدلال نوع معینی از افکار است لیکن اینهم هنوز مبهم است (زیرا کلمهٔ «فکر» مبهم میباشد.)

دانشمندان منطق نسبت به استعمال نوع معینی از (افکار) استعمال اصطلاح فنی را ترجیع میدهند که عبارت از (قضیه : Proposition) است ما درینجا به تعریف این اصطلاح نمی پردازیم و برای مطلب ما کافی است که استعمال صحیح آنرا بیاموزیم. چهار نقطه یی که ذیلاً ذکر میشود کافی است که این مطلب را بر آورده سازد:

۱ـ هر وقتی که ماچیزی را میدانیم، تصدیق مینماییم، شك میکنیم ویا تکذیب مینماییم هرآنچیزی که ما میدانیم، تصدیق مینماییم، شك میکنیم ویا تکذیب مینماییم هرکدام یك (قضیه) است (بنا برین وقتیکه من تصدیق میکنم که درد چیزی بدی است، چیزیکه من تصدیق میکنم که مثلاً درد چیز بدی است، یك قضیه میباشد)

۲ـ اگر چیزی بتواند صحیح ویا خطا باشد آنچیز یك قضیه است. وهر قضیه باید صحیح ویا خطا باشد. (لهذا اگر کسی بگوید: «آن خطا است» من میدانم کسی که برآن این اعتراض را وارد نموده است، قضیه یی رابیان کرده است، زیرا که یك سؤال خطا وصحیح بودن در بین آمده است.)

۳ـ یك قضیه میتواند درجمله یی افاده گردد (وطوری که ما قبلاً گفته ایم عین یك قضیه میتواند باچندین جمله‌ها افاده شود.) لیکن هرجمله یی بطور افادهٔ یك قضیه کار نخواهد کرد. «دروازه را ببند!» و «کاشکی اوموفق میبود» «آیا احمد در خانه است؟» «پیش‌میا!» اینها قضیه نمیباشند. زیرا اینها جمله های انشائیه هستند نه

اخباریه. اگر ما متردد گردیم که جمله یی قضیه است ویا نیست، باید ببینم که اطلاق صدق ویا کذب برآن شده میتواند یاخیر. مثلاً آیا ما میتوانیم به جمله (دروازه را ببند) صحیح ویا خطا بگویم؟ وهکذا جملهٔ (احمد درخانه است) تاوقتی نمیتواند قضیه یی را افاده کند که بما گفته شود احمد کیست ونیز جمله های ناقص نمیتوانند قضیه محسوب گردند.

٤ـ اگر احمد ومحمود هردو معتقد باشند که دیگر جنگ عمومی رخ نمیدهد، ممکن است که ما بگوییم که در ینجا دوفکر وجود دارد. چنانکه فکر احمد فکر خودش است طوری که درد دندان او درد دندان خودش است وفکر محمود فکر خودش است. ممکن است احمد نخست درروز دو شنبه معتقد گشته باشد که دیگر جنگ عمومی رخ نخواهد داد. ومحمود ممکن است راجع باین مسأله فکری نکرده باشد تا وقتی که دردو شنبه احمد با وی این موضوع را درمیان گذاشته است. فرقی نمیکند که چه وقت وچند بار احمد ومحمود فکر کرده باشند ویا معتقد شده باشند که دیگر جنگ عمومی بو قوع نخواهد پیوست، مگر درینجا تنها یك قضیه در جلو نظر ایشان قرار داشته است.

منطق بواقعات خصوصی سیکولو جیك از قبیل اینکه اشخاص راجع به چه جیز بعض عقاید را پذیرفته اند، یاچه وقت آن عقاید را پذیرفته اند، ویا عقاید ایشان تا چه اندازه قوی است اظهار علاقه نمیکند، بلکه باین متوجه است که تا چه درجه اینگونه عقاید جنبهٔ عمومی ومشترك داشته، قضیه یی را افاده میکند که همهٔ ایشان را بخود علاقه مند سازد. خطور مفهوم یك شی مفرد به اذهان یك عده از اشخاص که به مذاکره دربالای مسأله یی اشتغال دارند درمکالمهٔ یومیه نیز بوقوع می پیوندد: ما بطور عادی میگوییم که گروپها دریك مناقشه بالای عین (قضیه) مناظره میکنند، گرچه هر یکی از اشخاص مناظره کننده راجع به قضیه یی که تحت مناقشه است، افکار وعقاید خود را اظهار میدارد.

سوم ـ رابطهٔ متقابلهٔ عناصریك استدلال

ما قبلاً بیان کرده ایم عناصری که از آنها یك شی مرکبی موسوم به استدلال ترکیب می یابد عبارت از جمله ها(ویا بزبان فنی عبارت از قضیه ها) است ونیز گفته ایم که قضیه ها با یکدیگر بطریقهٔ معینی، مرتب ویا مربوط میگردند. ما اکنون میکوشیم که راجع بهماهیت این ترتیب ویا ارتباط معلومات واضح تری بدست آریم.

معلوم است که بعضی از قضیه ها یی که دریك استدلال واقع گشته اند، بغرض حصول قضیهٔ دیگری بکار می روند. چنانکه دراستدلال نخستین که درقسمت آخرین بطور یك مثال پذیرفته شده، قضیه های (۱) و(۲) بغرض حصول قضیهٔ (۳) بکار رفته است. ما در ساحه های دیگری نیز با همچواوضاعی آشنایی داریم: ما میتوانیم حروف را برای ساختن کلمات بکار بریم، ویا آرد، مایه وآب را برای ساختن نان استعمال کنیم ویا آکسیجن وهید وروجن را برای تولید آب بکاراندازیم. درهر یکی ازین حالات ما بعضیمواد وبعضی محصولاترا بدست داریم. هکذا راجع بحالت استدلال، ما میتوانیم به قضیه های(۱) و (۲) بحیت مواد بنگریم، وبه قضیهٔ (۳) بحیث محصول.

اصطلاح فنی ای که برای تفریق مواد ومحصول یك استدلال میگردد عبارت از مقدمه (premise) ونتیجه (Conclusion) است بنا برین (۱) و(۲) مقدمه ها و(۳) نتیجه است. اصطلاح (مقدمه) از لحاظ معنی ارتباط قریبی به کلمه معروف دلیل (Evidense) دارد: دلیل برای یك قضیه در مقدمه های یك استدلال مندمج است وجمله یی که آنها برای آن دلیل قرارمیگیرند، عبارت ازنتیجه میباشد.

ما گفته ایم که نتیجه از مقدمه ها ساخته شده یا از آنها استحصال گردیده ویا از آنها تولید گشته است. لیکن طریقهٔ (Method) یی که توسط آن مقدمه ها بغرض استحصال نتیجه بکار میروند در واقع عبارت از چیست؟

ما بطور واضح میدانیم که چگونه یك کلمه از حروف ساخته شده است، یا یك کلمه از اجزای آن ترکیب یافته است، لیکن بیهوده خواهد بود که اگر چنین پیشنهاد شود که مقدمه ها را پهلوی هم بگذارید آنها نتیجه یی را ارائه خواهند داد. ویا اینکه ما باید بطور فزیکی ویا کیمیاوی مقدمه ها را با هم مخلوط سازیم تا نتیجه را بدست آریم. پس رابطهٔ مقدمه ها به نتیجه چیست؟

نخستین کار ما اینست که متیقن گردیم که آیا ما میتوانیم هنگامی که بحالات متعدده مواجه گردیم، آن ارتباط را بشناسیم؟ (بعد از آن ما میتوانیم راجع بماهیت آن ارتباط ، فکر کنیم)

اکنون چند مثال بسیطی را دربارهٔ دسته یی از مقدمه ها وارتباط آنها را با نتایجی که استخراج گردیده ، تحت ملاحظه قرارمیدهیم:

الف ـ سیماب از آهن گرانتر است وآهن از آب گرانتر است، لهذا سیماب از آب گرانتر است.

ب ـ بعضی اززنها مشتاق اطفال اند، وبسیاری ازمادرها مشتاق اطفال خود اند. لهذا بعضی از زنها ما در اند.

ج ـ قاموس ویبستر بیان میدارد، که نهنگ یك حیوان پستاندار است ومن به قاموس ویبستر اعتماد دارم ، لهذا نهنگ یك حیوان پستاندار است.

د ـ ابراهام لینکن به قتل رسیده است واو رئیس جمهور ایالات متحده امریکا بود لهذا کم از کم یکی از روسای جمهور ایالات متحده بقتل رسیده است.

هـ ـ هر مردی یا متأهل ویا مجرد است، وهیچ مجردی متأهل نیست، لهذا هیچ مردی هم متأهل وهم مجرد نمیباشد.

و ـ آموختن بسیاری از زبانها مشکل است وبسیاری از زبانها در بعضی از پوهنتونهای امریکا تعلیم میشود، لهذا بعضی چیزهایی که آموختن آنها مشکل است در بعضی از پوهنتونهای امریکا تعلیم شود.

اکنون اگر شما مقدمه ها وارتباط آنها را با نتیجه در هر یکی از مثالهای ششگانهٔ فوق الذکر ، با دقت تحت ملاحظه قرار دهید ، شما میتوانید باین امر ملتفت گردید که (الف)، (د) ، (ه) و(و) از دوی دیگر آنها از یك جهت خیلی فرق دارند. (لیکن بکوشید تا آنرا قبل از خواندن مطالب دیگر ادراك کنید) درهر یکی از حالات چهار گانه، ما چنین احساس میکنیم که نتیجه توسط مقدمه ها به (اثبات) رسیده است. ونیز ما با لعموم چنین‌تعبیراتی را بکارمی بریم: « نتیجه باید صحیح باشد» ویا « نتیجه فی الواقع از مقدمه ها بر میاید» هر یکی ازین افاده ها، طریقه یی است که نشان میدهد که به ارتباطی که موضوع بحث است،پی برده ایم. زیرا این ارتباط بین مقدمه ها ونتیجه درحالات (ب) و (ج) وجود ندارد وما میتوانیم بگوییم که هیچ یکی از آن استدلال ها (صحیح نیست) .

در حالات (الف) ، (د)، (ه) و(و) « که برای مقدمه ها ممکن نیست صحیح باشند مگر اینکه نتیجه نیز صحیح باشد » ما تعبیراستدلال قانونی (Valied argument) را بکار می بریم . در حال حاضر چیزی که ما میتوانیم بکنیم تا با مهارت بیشتری به « قانونیت Valiedity » پی بریم اینست که با چند ین مثالها مشق وتمرین‌نماییم وبکوشیم تا در هر حالتی (ملتفت گردیم) که آیا برای مقدمه ها ممکن است صحیح باشند بدون اینکه نتیجه نیز صحیح باشد.

چهارم ـ ایضاح استدلالها

ما قبلاً گفته ایم که استدلالها از قضیه ها ترکیب می یابند ودر حالیکه قضیه ها میتوانند در جمله ها افاده گردند، خود آنها جمله‌ها نیستند اگرما راجع به تفکر قابل استدلال یك نظر بسیار محوری نداشته باشیم که چگونه است، ما باید باین امر نیز ملتفت گردیم‌که استدلال بدون الفاظ هم میتواند پیش برده شود، وحتی اگروقتی که الفاظ نیزا ستعمال گردد، این خیلی‌نادر است که استدلال ها تماماً با تفصیل کلامی افاده شوند.

فرض کنید که شامگاهی یك رعد وبرق شدیدی ، برق خانه شما را خموش میسازد ، میدانید که شما چند شمعی در صندوق آشپزخانه دارید، و در تاریکی آنها را می پالید، ناگاه دست شما به چیز سرد لشم وچسپناکی مانند موم برمیخورد. در اینحالت شما میدانید که شمع ها یی را که تجسس میگردید یافته اید. دانش شما ممکن است با چنین کلماتی افاده گردد « شمع ها اینجاست». لیکن این خیلی بعید است که شما فی الواقع چنین جمله یی را بزبان آورید، خواه به آواز بلند وخواه همراه خویشتن ، اگر شما آوازی هم بکشید بسیار ممکن است که عبارت از فریادی باشد. ولی شما بزبان چیزی بگویید ویا نگویید در هر صورت درین لحظه شما واقف هستید که قضیهٔ معینی صحیح است .

مثال دیگری را مورد ملاحظه قرار میدهیم: فرض کنید شما در حالیکه بسیار دقیق نیستید ازجاده یی در میگذرید، ناگهان آواز گرفتن بر یك را می‌شنوید وملتفت میشوید که شما دچار خطر فوری زیر موتر شدن میباشید. تنها ممکن است یك شخص ابله بخواهد که این وضع را دریك جمله مکمل تنظیم کند. اگر شما تا خیز کرده وبخواهید که بگویید: « این موتر به سرعت حرکت میکند ومن درسر راه آن قرار دارم . اگر من بجای خود توقف کنم زیر موتر خواهم شد. وقتی که موتری بسرعت زیاد حرکت کند وشخص استاده یی را بزند غالباً او کشته میشود ، لهذا اگر من از راه بصورت فوری بر کنار نشوم من کشته خواهم شد.»

درین صورت موتر هر چه زود تر به استدلال شما وبزندگی شما خاتمه خواهد داد. اگر شما شخص معقولی می‌باشید، بدون توقف برای تفکر، خیزی زده واز راه بر کنار خواهید شد، واین کار چنین انجام خواهد یافت که بصورت فوری بذهن شما خطور خواهد کرد که شما مواجه بخطری هستید وشما ملتفت خواهید شد که بعضی قضیه ها صحیح اند، ونتایج قانونی‌ای را که از آنها بر میایند بدرستی ادراك خواهید کرد، اگرچه این قضیه ها تماماً با الفاظ افاده نشده باشند.

این مثالهایی که ما بکاربرده ایم حالات استثنایی نیستند. با لعکس همهٔ استدلالهای ما بالفعل (غیراز مواقعی که ما صریحاً بروی کاغذ ویا بطور عمومی به استدلال اشتغال میورزیم) همین شکل حرکت را فرا میگیرند: ممکن است که هر تفکر مشتمل براستعمال رموز باشد ؛ لیکن ما افکار خویش را بطور خصوصی با اشارات مختصر وکلمات نا تمامی که به اشکال عیارشدهٔ قواعد لسان تفاوت دارد، افاده میکنیم (۱).

پنجم ـ تحلیل نمونه‌های استدلالی که توضیح یافته است

در ینجا ما دو مثالی از استدلال واقعی را مورد بحث قرار خواهیم داد، ومقصود ما اینست که نوع مسأله یی را نشان دهیم که هنگامی ما میخواهیم طریقهٔ استدلال واقعی مردم را مورد نقد قراردهیم بروز میکند. مثال نخست با لمقایسه سهل تراست ومثال دوم با لنسبه مشکل میباشد.

(الف)ـ در تحت شرایط عادی هوا وغاز های دیگر هادی برق نیستند، وگرنه لینها وماشین های برقی ، طوری که حالا کار میکنند کار نخواهند کرد.

(Atomic Energy for Military Parpose, Priceton university 1945, P. 3)

درینجا برای استخراج نتیجه از روی کلماتی که در فوق اقتباس گردیده ویا بیان دلایل بطورواضح، زحمت کمی بکاراست. ما بچنین تحلیل مبادرت میورزیم:

لینها وماشین های برقی درفضای آزاد کار میکنند .....؟...؟.....(۱)

لینها وماشین‌های برقی درفضای آزاد کارنخواهند کرد، مگردرحالتی که هوا ودیگر غاز ها در تحت شرایط عادی هادی برق نباشند .....(۲)

در تحت شرایط عادی هوا ودیگر غاز ها هادی برق نیستند .....(۳)

(ملتفت باشید دراستدلالی که توسیع یافته، چقدرسخن به طول می انجامد، حتی درین مثال ساده) .

۱ـ مبادی منطق ومنهج علمی : مولفه پروفیسر ماکس بلیك Max Black

باید بسهولت فهمیده شود استنباطی که موضوع بحث قرار گرفته، متین ومضبوط است؛ چنانکه اگر مقدمه‌های (۱) و(۲) صحیح باشند،نتیجه (۳) نیز باید صحیح باشد. درین مثال ما چاره یی جز این نداریم که (۲) را به استناد قول علمای فزیك بپذیریم.

کنون با لعکس یك استدلال مغلقی را مورد ملاحظه قرار میدهیم:

(ب) ـ یك امر بسیار واقعی خواهد بود اگر دو حزبی که داخل مشاجره هستند، در اذهان خویش، نوعی از قوانین ویا مقررات راجع به رعایت انصاف، سلوك مناسب ویا حسن اخلاق وامثال اینها داشته باشند، که واقعاً بر آنها توافق نموده اند. وایشان دارند. اگر ایشان نمیداشتند، درین صورت همچو حیوانات می جنگیدند ونمیتوانستند با معنای انسانی کلمه، مشاجره کنند. مشاجره کوششی است که برای ارائه خطای شخص مقابل بعمل می آید واین کوشش معنای نخواهد داشت، مگر اینکه‌شما وشخص مقابل شما نوعی از توافق راجع به صحت وخطا داشته باشید. مانند اینکه این قول که یك فتبالرفول نموده است معنایی نخواهد داشت، مگر اینکه راجع به مقررات فتبال توافقی وجود داشته باشد.

(C. S. Lewis, The case for Christianity, page 3. New york: The mecmillan Company, 1943) ازمرور به جملات فوق‌الذکر،ماخواهیم دانست که استخراج دلایلی که تقدیم‌شده وچیزهایی که ضمناً فهمیده شده، خیلی‌مشکل است. ما بایست بکوشیم تابدانیم: نویسنده چه‌چیزی رامی‌خواهد اثبات کند. چنین‌معلوم میشود که‌قضیه‌اینست: اشخاصی که داخل مشاجره هستند متعهد شده اند که بعضی از قواعد اخلاقی برای هر دو طرف مراعات شود. دیگر اینکه ما بدلایل عمده یی که بغرض تایید قضیه بیان شده نظر میاندازیم. یکی از این دلایل اینست که دربین مشاجرهٔ انسانها وجنگ حیوانات فرق بارزی وجود دارد. ودلیل دیگر اینکه مشاجره (یامناقشه) عبارت از کوششی‌است که نشان دهد که طرف مقابل بخطا است.

ما بغرض قناعت‌خویش، نقاط عمدهٔ استدلال را تشخیص‌نموده وآنها رابرحسب

مقررات طوری مینویسیم که مقدمه ها از نتیجه تفریق شود. در حالیکه ما این کار را اجرا میکنیم میکوشیم که بقدر امکان از تعبیرات نویسنده پیروی کنیم وتنها وقتی از آن انحراف خواهیم کرد که دلایل بهتری برای تغییر آن ارائه داده توانیم.

بالاخیر ما هر آن تصوراتی را که برای تکمیل استدلال ضرورت افتد، خواهیم افزود.

ما به تعقیب این روش، استدلالی را که موضوع بحث است، میتوانیم به دو استنباط (یا تعلیل) تفریق کنیم که دارای عین نتیجه باشند:

اگر دو حزب دریك مشاجره هیچ نوع توافقی راجع باینکه چه چیز صحیح است وچه چیز خطا ست ، نداشته باشند، ایشان نخواهند توانست بمعنای انسانی کلمه ، مشاجره کنند ..... (٤)

(حزب هادریك مشاجره، میتوانند بمعنای انسانی کلمه، مشاجره کنند) ..... (٥)

هر دوحزب دریك مشاجره، نوعی از توافق راجع به اینکه چه‌چیز صحیح ویاخطا است، دارند..... (٦)

وبازهم :

مشاجره (بمعنای انسانی کلمه) عبارت از کوششی است که به‌خطا بودن شخص مقابل را نشان دهد ..... (٧)

کوشش برا ی نشان دادن اینکه شخص مقابل بخطا است ، معنایی نخواهد داشت، مگر اینکه هر دوحزبی که در مشاجره هستند ، راجع باینکه چه چیز صحیح ویا خطا است نوعی از توا فق داشته باشند ..... (٨)

(کوشش برای نشان دادن اینکه‌شخص مقابل بخطا است معنایی دارد) .....(٩)

هر دو حزب داخل مشاجره، راجع باینکه چه چیز صحیح ویا خطا است، نوعی از توافق دارند .....(١٠)

درینجا جمله های (٥) و(٩) تصوراتی را افاده میکند که برای استدلال ضروری

است. گرچه درعبارات اصلی، با صراحت بیان نشده‌است. اگر این تصورات مسلم باشند، درین صورت تمام استدلالی که صورت گرفته است، قناعت‌بخش خواهد بود. مگر این خیلی مشکل است که فهمیده شود که نویسنده چگونه به تأسیس این تصورات قاطع (ویابعضی مقدمه‌های دیگر) خواهد پرداخت. مگر اینکه دچار دور و تسلسل گردد.

درینجا طرز عمومی استدلال متشکل است از تعریف (مشاجره بمعنای انسانی کلمه) بطریقه یی که اینگونه مشاجره دارای خصوصیاتی خواهد بود که برای مابقی استدلال ضروری است. لیکن لسانی که‌استعمال شده، مصادره علی المطلوب (۱) است. هیچ دلیلی بیان نشده که نشان دهد که مشاجره ومناقشه در بین انسانها از لحاظ متناسب از جنگ بین‌حیوان فرق داشته باشد. (تا فهمیده شود که در استدلال چه‌چیز اساساً خطا است آنرا بااین استدلالی که‌عین‌آن خطاء را مرتکب گشته است‌مقایسه کنید: «خوردن بمعنای‌انسانی کلمه،اینست که‌غذای‌خاصی‌مطابق بمبادی که راجع به‌صحی وغیر صحی بودن آن قبول شده است، انتخاب‌شود. لهذا بنی نوع انسان، عملاً غذای‌خویش‌را مطابق به‌مبادایکه‌راجع به‌صحی وغیر صحی بودن آن قبول شده است، انتخاب می کنند.)

این مثال آخرین نوع مشکلاتی را که در تحلیل نمونه های استدلالهای فعلی از روی روزنامه‌ها، کتابها ویا رادیو، پیش میشود بخوبی نشان میدهد. در بعضی از اوقات، نوع استدلال مغلق‌بوده وبهمان نسبت‌مشکل است آنرا بطور صحیح قضاوت کرد. ولی علی الاکثر طرز استدلال بالنسبه ساده است، لیکن‌تصوراتی که دراستدلال اهمیت اساسی دارند به توجه‌هرخواننده یی رسانیده نمیشود. بنابرین مقدمه‌ها یی که یك آزمایش‌شعوری نشان خواهد داد که‌آنها دارای ارزش خیلی کمی میباشند، متمایل برین است که بدون سؤالی قبول گردند.

۱ـ Question-begging (مصادره علی المطلوب) قضیه را که‌اثبات‌آن مطلوب‌است طوری ارائه دادن است که گویا اثبات شده باشد.

قاعده عملی بسیار مهمی که در نقد نمونه های استدلال از روی حیات واقعی، باید تعقیب گردد ، اینست که « تصورات توضیح گردد» .

حتی درین مرحله اولیهٔ تد قیقات ما نیز این یك ممارسهٔ خیلی عالیی خواهدبود که بکوشیم تا در عبارات استدلالی ، تصورات پنهانی را با توجه خاصی روشن گردانیم.

خلاصه :

اصطلاح (استدلال) علی الاکثر بیك طرز مرکبی از تفکر وعمل اطلاق میشود. دیدیم که یك مثال نمونه یی استدلال مشتمل بر مشاهده، حافظه وآزمایش طریقه یی است که برای حل مسأله یی در پیش گرفته شده است. هکذا مشتمل بریك طریقه یی است که در آن یك حقیقت مفروض توسط استدلال بدست میاید ونیز دریك استدلال، حقیقت مفروضی از روی دلایل، بدون مراجعت مستقلی به مشاهده ویا حافظه، استخراج میشود . یك استدلال منتج ویا قاطع هیچ معلومات دیگری را بکار نمی برد. مگر محتویاتی را که در دلایلی که با نها مراجعت شده، وجود دارند .یك استدلالی که مطلوب است منتج وقاطع باشد استنباط (ویا تعلیل Deduction) نامیده میشود. لیکن حتمی نیست که همه استدلالها استنباطی (تعلیلی) باشند.

یك استدلال استنباطی ویا تعلیلی (Deductive) متشکل از عناصری است که با سلوب معینی ترتیب گردیده اند. عناصر عبارت از قضیه ها ست وقضیه ها توسط جمله ها افاده میشوند ، لیکن یك قضیه میتواند توسط یك عده جمله های مختلفی تنظیم شود. قضیه‌ها میتوانند باین خاصه یی که صحیح یا خطا باشند، تصدیق ویا تکذیب گردند، شناخته شوند. دریك استدلال استنباطی (یا تعلیلی) قضیه هایی که بطور دلیل استعمال میگردند ، اصطلاحاً (مقدمه ها) نامیده میشوند. قضیه یی که از مقدمه ها توسط استدلال استخراج شده است به (نتیجه) تعبیر میگردد . دریك استدلال تعلیلی مضبوط گفته میشود که نتیجه تابع مقدمه ها میباشد. اگر حالت چنین

باشد، پس برای مقدمه ها نا ممکن است که صحیح باشند ، مگر اینکه نتیجه نیز صحیح باشد.

چنین نیست که همه استدلالها توسط کلمات صورت گیرد ولیکن افکاری که در استدلال دخیل است میتواند به شکل قضایا اظهار گردد. استدلالها یی که در محاوره‌ها ویا نوشته ها بر آنها بر میخوریم عادةً بطور فرضی قبول شده است. نقد چنین استدلالها مقتضی آنست که مقدمه ها وتصوراتی که بیان نشده اند ، بطور واضح افاده گردند .

اسلوبی که در نقد محاوره ها ونوشته های استدلالی مورد تطبیق قرار میگیرد بواسطهٔ آزمونهای مفصلی راجع به دونمونهٔ اخیرالذکر، ارائه گردیده است (۱).

1- Max Black' An Introduction to Logic and Scientific method .

بحثی دراحوال و آثار　　مترجم: پرهاند میرحسین شاه

بیدل

بیدل بزرگترین شاعر دورهٔ اورنگ زیب (ابوالمظفر محی‌الدین محمد) بود. شرح حال وبیان آثار او در دفتر نگنجد. در ینجا اشارهٔ مختصری به‌احوال وآثاراو بعمل می‌آید. جای مسرت است که بیدل درچهار عنصر احوال خود را شاعرمشریانه آورده است واین اثرزندگی‌او را تاحدی‌روشن‌می‌نماید درغیر آن اقوال تذکره نویسان در احوال او نقیض یك دیگر بوده واز اشتباه خالی نیست.

عبدالقادر بیدل بسال۱۰۵٤/٤٥-۱٦٤٤ بدنیا آمد. تاریخ تولد او از کلمهٔ انتخاب وفیض قدس بیرون می‌آید (۱) او اصلاً ازقوم ارلاس قبیلهٔ چغتایی بود (۲)

۱- سفینهٔ خوشگو ص ۱۰۵ ؛ کلیات بیدل کابل ج ۲ سرطان ۱۳٤۲ شمسی ج۲ ص ۱۳٦

۲- سفینهٔ خوشگوص ۱۰٤ ؛ خزانه عامره‌ص۱۵۲ ؛ آزاد ص ۱٤۸ برلاس می‌نویسد؛ ریو۲ ر۷۰٦ ارلات گفته است وسفینه هندی (ص ۲۸) ارلاس نوشته است .

در نشر عشق (ص ۳۱۲) پر لاس واولوس جغتایی است.

هنوز پنجساله نشده بود که پدرش عبدالخالق از دنیا رفت(۱) .

مادرش زن پرهیزگاری بود وبه پسر قرآن آموخت اما دیری نگذشت که اونیز وفات یافت وبیدل را یتیم گذاشت.یکی از عمو های وی قلندر نامداشت (۲) قلندر درویش واقعی بود.تربیت بیدل را بر عهده گرفت او را به مکتب فرستاد تا ده سالگی مشغول تحصیل بود . روزی این عمو به مدرسه رفت ودید دو طالب العلم در موضوعی به جدال پرداخته اند . قلندر دست طفل را گرفت واز مکتب بیرون کرد وگفت: از آموختن علمی که رگ گردن را قوی گرداند نیاموختن به (۳) بعد ازین بیدل در منزل مشغول تحصیل بود. صحبت صوفیان دانش او را بیشتر ساخت وصفا بخشید وآهسته آهسته ازبزرگترین دانشمندان عصرخویش شد. ودرریاضی وطبیعیات معلومات کافی اندوخت وازرمل ونجوم بهره ای بهم رسانید . اساطیر هند ورا بخوبی مطالعه نمود. داستان مها بهارت را کاملاً بخاطر داشت. درموسیقی مها رت پیدا کرد. (٤) وترکی وهندی را یاد گرفت(٥) دروطن ومسقط الراس بیدل اختلاف است. خوشگو که همیشه با او بود میگوید وطن او اکبرآباد بود وقول طاهر آبادی را در اینکه بیدل لاهوری بوده است رد می نماید (٦) آزاد بلگرامی درحالیکه از قول خوشگو مطلع بود ، مولد بیدل را پتنه مینویسد . (۷) در بعضی ازتذکره های دیگر بخارا (۸) ودهلی (۹) گفته شده است. بخارا می تواند وطن پدران بیدل باشد نه وطن خوداو.

۱- سفینهٔ خوشگو ص ۱۰٤
۲- ایضاً ص ۱۰۵
۳- کلیات بیدل نو لکشور ص ٤۱
٤- سفینهٔ خوشگو ص ۱۱۸
٥- (نسخه) بانکی پور ۳/ ۹٤
٦- سفینهٔ خوشگو ص ۱۰٤
۷- یدبیضا نسخه علیگره ص ٥۰ ، سفینه خوشگو (نسخه) بانکی پور را آزاد بلگرامی امضا نموده
۸- قدرت الله قاسم، مجموعه نغز لاهور ۱۹۳۳ ص ۱۱٥
۹- ریاض العارفین علی قلی هدایت (معارف ، اگست ۱۹٤٦ م)

زیرا همه میدانیم که بیدل در هندوستان بدنیا آمد و در مدت حیات خویش از هندوستان بیرون نرفت. دهلی را از ینجهت می توانیم وطن او بگوییم که بیدل در اواخر زندگی در آنجا مقیم بود. تا جایی که بخود شاعر متعلق است درچهار عنصر راجع به مولد ووطن خود مطلبی ندارد راست است که گفته است: طفلی وی در بهار گذشت، بیدل در طفلی باتفاق عمویش میرزا قلندر به رانی ساگر رفته بود وآن نام جایی است درنزدیکی اره،(بیدل) به اره نیز رفت (۱) به سال ۱۰۶۹ ، ۵۹ـ۱۶۵۸ باعموی خود میرزا عبداللطیف در نزهت اقامت داشت. میرزا عبداللطیف یکی ازافسران لشکر شجاع بود پس از شکست سپاهیان او (شجاع) غالباً باتفاق این عموبه چاند چور آمد وآن درنزدیکی پتنه واقع بود (۲) پس از روزی چند به جای دیگری که مهسی نامداشت، رفت وآن نیز درحوالی پتنه واقع بود. (۳) باین ترتیب بیدل تا سن پانزده شانزده سالگی در بهار بود. در یکی از مکاتیب خویش از زمانی که در بهار بوده است به خوشی یاد می کند (٤) واما آگره : بیدل سه باربه آگره سفرکرد. سفراول به سال ۱۰۸۱/۷۱ـ۱۶۷۰ بود. معذالك جز قول خوشگو جای دیگر مطلبی راجع به سفر آگره موجود نیست.

به سال ۱۰۷۰ ـ ۶۰ـ۱۶۵۹ باتفاق میرزا قلندر از بهاربه بنگال رفت (۵) وسال بعد باتفاق عموی دیگرش میرزا ظریف به کتك (اوریسه) سفرنمود(۶) ودرآنجا با شاه قاسم که از صوفیان معروف آنزمان بود ملاقات کرد (۷) از صحبت وی مطالب

۱ـ کلیات بیدل (نولکشور) ص ۳۱۹ .
۲ـ ایضاً ص۵۵۱ـ۵۵٤ .
۳ـ ایضاً ص ۵۶۲.
٤ـ ایضاً ص۲۱۵.
۵ـ ایضاً ص۵۸۱ .
۶ـ ایضاً ص۵۶۲ .
۷ـ ایضاً ص۳٤۷. شاه‌قاسم در ۱۰۸۲/۷۳ـ۱۶۷۲ وفات نمود واین خبرفوت او به بیدل درآگره رسید ص٤٤۲ .

ادبی وتصوفی آموخت. بیدل بعد از آن قصد شمال هند کرد ودر ۱۰۷۵-۶۵-۱۰۶۴ در متهرا بود (۱) وبعد از آن به دهلی و آگره رفت وبه سال ۱۰۸۰- ۷۰-۱۶۶۹ ازدواج کرد(۲) ازاین تاریخ به‌بعد به فکر کاردولتی افتاد ومطابق شغل پدری به خدمت شهزاده محمد اعظم در آمد. ومنصب پنجصدی ودار وغگی کو فتگر خانه را یافت (۳) ووقتی در ۱۰۸۵- اپریل ۱۶۷۴ لشکریان به حسن ابدال رفتند، بیدل همراه بود وتا ربیع الاول ۱۰۸۶ می ۱۶۷۵ در آنجا اقامت نمود وآن‌از ریاض الو داد یکی‌از نامه های ایزد بخش معلوم می شود (٤) از اینجا با تفاق شهزاده اعظم به گجرات سفرکرد. اتفاقاً در اینوقت وریتول اعظم‌را سنج سرهندی، حکیم‌شهرت‌اسلم‌کشمیری ایجاد وشعرای دیگر خدمت می نمودند وبیدل با ایشان بود (۵)روایاتی‌میرساند که‌به جنوب هند نیز رفته است .

دریـن وقت‌مقام ادبی‌بیدل مسلم‌گشته بود . دومثنوی‌اومحیط اعظم و طلسم‌حیرت مورد توجه وتمجید قرار داشت . گویند شهزاده اعظم از بیدل خواست قصیده مدحیه ای(در مدح او) بگوید وچون دید مرد این کار نیست ترك ملازمت گفت وبدهلی رفت(٦) .

اعظم از بیدل تقاضای مراجعت نمود او این رباعی را نوشت وفرستاد

۱- کلیات بیدل (نولکشور) ص ٤۲۳ .

۲- بیدل می‌گوید که دوسال بعد ازملاقات دوم خویش باشاه کابلی (۱۰۷۸) ازدواج نموده‌است. ایضاً ص۳۰- ٤۲۹ .

۳- سفینهٔ خوشگوص ۱۰۸، گل‌رعنا ورق٥٦ می‌نویسدکه بیدل درسپاه شاه شجاع مشغول خدمت شد. درانجا عموی اومیرزا اللطیف‌ملازمت داشت ودرینوقت بیدل چهارده ساله بوده . ایزد بخش رسا : ریاض‌الوداد (علی گره) ورق۲۸ این‌نامه‌مورخ به۱۰ربیع‌الاول ۱۰۸٦ هجری‌است.

٤- سفینهٔ خوشگوص۸ .

٥- سفینهٔ خوشگو ص ۸ .

٦- مرآت خیال ص ۳۲٥ ؛ ید بیضا ص ٥ .

از شاه خود آنچه این گدا میخواهد افزونی منصب رضا میخواهد
تا همت فقر ننگ خواهش نکشد سرخیلی لشکر دعا میخواهد (۱)

اما قبل ازین بیدل درمدح شهزاده قصیده ای گفته بود که مشتمل بر ۲۷ شعر است و در کلیات او موجود میباشد. (۲)

این واقعه درحوالی سال ۱۰۹٦/۸٥ـ۱٦۸٤ اتفاق افتاد وآن ازعبارت چهارعنصر و نامه ای است که به شکرالله خان نوشته است. معلوم میشود بیدل درین نامه از شکرالله خان تقاضا نمود جایی برای او بیابد و اگرچنین چیزی میسرآید بقیه عمررا به فراغت خاطر بسرخواهد برد:

«اگر درین سواد موضعی کنار دریا یالب شهر (کذا باید نهرباشد. م) به سهولت (۳) در اتفاق کشاید یاتکیه ای اختیار نماید مابقی مدت مهلتی .... بی تشویش تغییرمکان بگذرد.»

شکر الله خان به خواهش او در نزدیکی پرانه قلعه محله کهکهریان‌خانه ای خرید وروز دوروپیه برای او تعیین کرد(٤) بیدل سی‌وشش سال (٥) زندگی‌خود را درینجا بسر برد وبه ٤ صفر۱۱۳۳، ۲٤ نومبر۱۷۲۰ وفات‌نمود (٦) ودرصحن سرای‌خویش دفن شدآنجا قبر او از ده سال قبل‌درست شده بود (۷) برمزار وی هرسال عرسی بر پا بود این عرس مقام جمع شعرا وادبا را داشت وشعرا در اشتراك با آن افتخار

۱ـ رقعات بیدل نو لکشور ۱۸۸٥ ص ۱۹.

۲ـ کلیات بیدل، کابل سرطان ۱۳٤۲ شمسی ،ج ۲ ص ۱۰٤.

۳ـ رقعات بیدل نو لکشور ص ۸۸.

٤ـ سفینهٔ خوشگو ص ۱۰۹.

٥ـ خلاصة الکلام علی ابراهیم خان (بحواله معاصر پتنه جنوری ۱۹٥۲).

٦ـ سفینهٔ خوشگو ص ۱۲۱ آزاد بلگرامی (سرو آزاد ص ۱٥۰؛خزانه عامره ص ۱٥۳) ۳ صفر گفته‌است. در مجموعه ای ازرباعیات بیدل (مرقوم ۸ ربیع‌الاول ۱۱۳۳) نیز٤صفرآمده. ریو ضمیمه ۲۱۲.

۷ـ گل رعنا ص ٥۷.

می‌نمودند (۱) .

بیدل مرد تنومندی بود قامت متوسط داشت روز ۸ سیر غذا می خورد وزن عصای او ۳۶ سیر بود. چهار مرتبه ازدواج کرد (۲) درآدینه اول رجب ۱۱۲۰ سپتمبر ۱۷۰۸ طفلی برای او بدینا آمد که نام او را عبدالخالق گذاشت. صبح نهم ماه ربیع الثانی ۱۱۳۳ ، ۱۶ می ۱۷۱۱ (۳) این طفل چشم از جهان پوشید وپدر را به داغ فراق دچار ساخت. بیدل در وفات او مرثیهٔ سوزناکی دارد که بند اول آن این است :

هیهات چه برق پر فشان رفت کا شوب قیامتم به جان رفت
گر تابی بود ور توان ، رفت طفلم زین کهنه خاکدان رفت
بازی بازی بر آسمان رفت (٤)

بیدل را مردم صوفی صاحب کرامات میدانند. عده ای از ارادتمندان مقام ومرتبت اورا به‌شبلی وجنید میرسانند. [او بدون شبهه] به افکار تصوفی مولانای روم (مولوی بلخی) و ابن عربی نظر داشت (۵) از کودکی در ملازمت صوفیان بود وکتب تصوفی را مطالعه میکرد وتا جاییکه از چهار عنصر معلوم می شود، آثار کشف وکرامت از کودکی دراوپیدا شد . از اوایل درخدمت صوفی معروف شاه کمال وشاه ملوك همیشه حاضربود. وتا حد زیادی زیر تاثیر این دومرد بزرگ قرار گرفت درحالیکه هر دوی آنها درافکار تصوفی با هم اختلاف زیادداشتند وضد یك دیگر بودند. شاه کمال کاملاً تابع شرع بود. شاه ملوك در دنیای جذب بسر میبرد (٦) بیدل درارپسه‌ازشاه قاسم

۱ـ سفینهٔ خوشگو ص ۱۲۱.
۲ـ ایضاً ص ۱۰۹ به بعد.
۳ـ کلیات بیدل کابل ج ۲ ص ۱۶۹ـ۵۳۵.
٤ـ سفینهٔ خوشگو ص ۱۰۹ .
۵ـ ایضاً ص ۱۱۵ .
٦ـ کلیات بیدل نولکشور ص ۳۰۱ — ۳۰۳ وغیره.

کسب فیض کرد ودر دهلی از شاه کابلی رمو زمعرفت را آموخت .

بیدل با وجود فقر وگوشه گیری از دنیا دور نبود وبا امرای بزرگ (ومعروف) عصرخویش عبدالقادرعلایق نزدیك ودوستی داشت. رابطهٔ اوبا شکرالله خان وسه پسر او نزدیك تر از دیگران بود وتفصیل آن در مکاتیب بیدل مذکوراست. با عاقل خان رازی علاقهٔ خاص داشت واز همین رازی کسب فیض نمود (۱) قصیده ای در مدح خان دوران نوشت (۲) نظام الملك آصف جاه خود راشاگرد اوخوانده است. بسال ۱۱۳۲/۲۰ـ۱۷۱۹ بیدل را به دکن دعوت نمود که بیدل قبول نکرد واین شعررا گفت :

دنیا اگر دهند نخیزم زجای خویش من بسته ام حنای قناعت بپای خویش (۳)

کذالك بهادر شاه اول بوسیلهٔ وزیر خویش منعم خان مکرراً تقاضای نظم شاهنامه را ازاونمود. بیدل این کاررا به وقت دیگری میگذاشت(٤) علایق اوبا برادران سیدنیز بسیارخوب بودوچون فرخ سیررابقتل رساندنداین رباعی راعلیه ایشان گفت:

دیدی که چه با شاه گرامی کردند صد جور وجفا ازره خامی کردند
تاریخ چو از خرد بجستم گفت سادات بوی نمك حرامی کردند (۵)

علت [سرودن] این رباعی این بود که فرخ سیر همیشه بر بیدل نظرعنایت داشت واز احوال او جویا می شد وقتی فیلی با دوهزارروپیه باوانعام داد (٦) بیدل

۱ـ سفینهٔ خوشگوص۱۳ [میرزا بیدل ازصحبت وی اینهمه سامان استادی وتصوف بهم رسانید] .

۲ـ کلیات بیدل کابل ج۲ ص ۱۱۲

۳ـ خزانه عامره ص ۵۳ ، ۱۵۲ .

٤ـ سفینهٔ خوشگو ص ۱۱۵ .

۵ـ سرو آزاد ص ۱۵٤ میر عظمت الله بجواب این رباعی نوشت:

با شاه سقیم آنچه شاید کردند از دست حکیم آنچه آید کردند
بقراط خود نسخه تاریخ نوشت سادات دورش آنچه یابد کردند

٦ـ سفینهٔ خوشگو ص ۱۵ـ۱۱٤ .

با شوق وشعف شعری درجلوس سرود تاریخ این خوشی وسروردرکلیات هست (۱) وراجع به جلوس محمد شاه نیز تاریخی دارد (۲) .

رابطهٔ بیدل با پادشاه عصر، اورنگ زیب معلوم نیست؛ اما حتماً به‌عنایت اوچشم داشته.

در کلیات قصیده ای بنام چراغان دهلی آمده که اصلاً در مدح اورنگ زیب می باشد . بیدل درین قصیده به التفات پادشاه باین عبارت التماس دارد:

خسروا! معنی پناها! کو سروبرگ قبول
تا به عرض حال دل جویم درین درگاه بار
صورت احوالم از طرز تخلص روشن است
بیدلیها چیده ام بر خود زوضع روزگار
گر شود ابر عنایت آبیار مزرعم
خوشه سان از پای تا سر جمله دل آرم به بار(۳)

به سال ۱۰۸۱ / ۷۱-۱۶۷۰ بیدل برولادت شهزاده کام بخش قطعه ای گفت واین قطعه حتماً به اورنگ زیب تقدیم‌شده وبعد از آن‌راجع به فتح بیجا پوروگولکنده تاریخی ساخت وراجع به گرفتار ساختن سمبهوجی نیز تبریکی به عرض‌رسانید (٤) تاریخ های قبل الذکر را میخواست بوسیله شکرالله خان به اورنگ زیب تقدیم کند اما استغنا ما نع این کار می شد از ینجهت شکر الله خان طی نامه ای می نویسد:

مژده فتح پادشاه ... دلیل فکر تاریخی گردید متوقع مطالعهٔ اقبال اثر است...: لله الحمد اندیشه دعا گوی بهانه جوی تقریبی‌است‌که با آن‌وسیله تحفهٔ فقرا درپیش

۱- کلیات بیدل کابل ج۲ص ٥٦-١٥٤ .

۲- ایضاً ج۲ص۱۷۱ .

۳- کلیات بیدل کابل ج۲ ص ۱۰٦ .

٤- ایضاً ج۲ص۱۲۸ .

گذارد .... وگر نه چه نواب مستطاب بلکه چه عالمگیر وکدام بدرمنیر! به طریق شوق بی پروا نگارشی دارد (۱) .

علی ای حال اورنگ زیب ازشاعر بودن بیدل مطلع بود . درمکاتیب اواین دو شعر دیده میشود:

من نه می گویم زیان کن یا به فکرسود باش
ای زفرصت بیخبر در هر چه باشی زود باش

° ° °

بترس ازآه‌مظلومان که هنگام دعا کردن
اجابت از در حق بهر استقبال می آید (۲)

بیدل در اول رمزی تخلص میکرد اما روزی این مصرع راخواند:

بیدل از بی نشان چه جوید باز

(تخلص) رمزی را ترك گفت وبیدل را اختیار نمود . شیخ عبدالعزیز [دراوایل] شعر او را اصلاح می نمود (۳) عدهٔ شاگردان بیدل خیلی زیاد است وبحث آن درین مختصر نه می گنجد.

بین شعرای هند، بیدل اشعارزیادی از خود گذاشته است. خوشگو (٤) باین تفصیل آنرا بیان می کند:

(۱) عرفان	۱۱۰۰۰
(۲) طلسم حیرت	٤۰۰۰
(۳) طور معرفت	۳۰۰۰
(٤) محیط اعظم	۲۰۰۰

۱- ایضاًج۲ص۱۳۰ .

۲- رقعات بیدل نو لکشور ص ٤٥ .

۳- ایضاً ص ۱۰۷-۱۰۸ .

٤- ایضاً ص ۲۵-۱۲۳ .

(۵) تنبیهه المهوسین	۱۰۰۰
(٦) قصاید، ترکیب بند وامثال آن	۷۰۰۰
(۷) هز لیات	۳۰۰۰
(۸) چهار عنصر	۱۸۰۰۰
(۹) غزل	۵۰ر۰۰۰

باین ترتیب اشعار وی به صد وهشتاد هزار بیت میرسد. به قول نویسنده مؤلف گل رعنا(۱) تعداد ابیات قصاید وترکیب بند وی به هزارورباعیات وی به چهارهزار بالغ گردیده. باین‌حساب ابیات اوبه نود هزار می رسد؛ اما خود (گل‌رعنا) نودونه هزار نوشته است . معلوم است که این عدد صحیح نیست وبا خـتلاف نسخ احتمال کـم وبیش ساختن اشعار موجود است؛ مثلاً درنسخهٔ چاپ کابـل که جامع نسخه هـای چاپی است اشعار تر جیع بند عوض هزار(۷۱٤) آمده . کذالك درذیل با رباعیات ۲۹٤۹ رباعی به چاپ‌رسیده است. تعداد ابیات آن ۵۸۹۸ میشود علاوه بر آن رباعیات دیگری به عناوین مختلف نیزدارد . درمحیط اعظم وطورمعرفت هم حال بر همین منوال است. اول الـذکر مشتمل است به شش هزار بیت ودومی هزار وسیصد شعر. آثار منثور بیدل عبارت است: از چهار عنصر (کتابی) در احوال خود شاعر، نکات بیدل ورقعات که ذکر آن خواهدآمد .

بیدل بیاضی‌دردوجلد ترتیب‌داد که درآن منتخبی ازاشعار شعرای متقدم را از خاقانی تا زمان خود جمع کرد. درین بیاض مثنوی های طویلی ازشعرا مکاتیبی از معاصران وی درج است و نیز بیا ض مزبور مشتمل ا ست بـر داستانی از بـرهمن نادان که زن زیرك وی‌اورابازی‌داد، لطایف عبدالاحد وحدت، انتخابی‌ازمثنوی‌عشقیه ملاعلی‌رضاتجلی‌مباحثه افیون وتنباکو، داستان‌هایی ازصوفیان وترجیع بندی‌ازعرفی(۲).

۱- گل رعنا ورق ۵۷ .

۲- ر یو ۲ ص ۷۳۷ .

کلیات :

کلیات بیدل مجموعهٔ بزرگی است از قصاید ، غزل، قطعات ورباعیات. کمال اصلی شاعری بیدل در غزل ، رباعی ومثنوی است . اگر چه در نعت ومنقبت حضرت علی قصاید طولانی گفته؛ اما این قصاید برمقام ادبی اونه می افزاید. تنها میتواند دال برعقیده دینی شاعرباشد ونیز معلوم میشود که درین قصاید از خاقانی پیروی نموده در آن دو ترکیب بند و ترجیع بندی دیده میشود که بر قدرت کلام وی دلالت می کند. ترکیب بنداو ۳۱ بندمعروف داردمشتمل بر (درحدود) شش ونیم صد بیت وترجیع بند آن ۳٤ بند است، شامل بر ۷۱٤ شعر.

متفرقات بیدل مجموعه بزرگی است مشتمل بر قصاید اخلاقی، مخمسات، اشعارخیرمقدم، منظومه‌های درموضوعات معین،مراثی، قطعاتی مبنی برتاریخ وهجویات. ازین اشعار نظر وعقیده بیدل با تأثیرات (ذهنی) او روشن میشود ودر تحلیل اشعاروی کمك می نماید.قطعاتی مثلاً (در کلیات) او است مشتمل بر (بیان) میوات. میدانیم که شکر الله خان مربی شاعر در میوات ماموریت داشت وبیدل به معیت او بآنجا رفته بود ومثنوی طور معرفت مبنی بر همان جا هاست. راجع به‌صبح میوات گوید:

صبح کشورمیوات یاسمین بهاراست این بوی‌نازمی آید، جلوه گاه یاراست این(۱)

درمیوات بجی رام‌نامی بود خیلی سرکش. هفت پسرداشت همه آنها علیه‌حکومت‌مغولی می جنگیدند وموجبات اضطراب آن حکومت را فراهم‌نموده بودند. وچون شکرالله خان آنهارا شکست داد بیدل دوتاریخ گفت ازیکی آن ۱۰۹۷/ ۸٦ـ۱٦۸۵ وازدیگری که غز وعجیب باشد ۱۰۹۸/۸۷ـ۱٦۸٦ استخراج شود (۲) (قطعه) تاریخ اول‌را درینجامی آریم.

سیر خیل نرد که هابجی‌رام از باد و بروت پشم د روست
با هفت پسر که هر کدامش چون کوه سری به‌تیغ (۳) میبست

۱ـ کلیات بیدل کابل ج ۲ ص ۱٤۵ .

۲ـ ایضاً ج۲ ص ۱۳۳

۳ـ [کذا ولی باید میغ باشد به معنی ابر] .

عمری در کوهسار میوات می‌تافت چوخرس زخیز می‌مست
بالشکر خان آسمان جاه گر دید طرف زفطرت پست
در تاریخش منهدس مکر فرمود: «دل نروکه‌بشکست»(۱)

کذالك از قطعه دیگری معلوم میشود که نصرت جنگ (ذوالفقار خان) در ۱۷۰۳/۱۱۱۵ قلعه سنگار میواتیان را فتح کرد.

هزار شکر که‌امروز نصرت‌جنگ شکست قلعه سنگار بر سر میوان
رساند از دو ترنم به پردهٔ تاریخ «فتوح عیدطرب گوش»«هدیهٔ‌رمضان» (۲)

ذوالفقار خان برای بیدل سیب وانار می فرستاد. بیدل در سپاس گزاری نظمی ساخت. (ابوالمعانی) دوستی داشت بنام پریتم داس دختری برای او به دنیا آمد، بیدل قطعهٔ تاریخی ساخت که از آن ۱۷۱۴-۱۵/۱۱۲۷ استخراج می گردد (۳) منظومه مرغوبی است درکلیات او بنام خیمهٔ بیدل . منزل شاعر درینجا کمتر ازسرای میر نیست(بیدل) گوید :

به‌غیرازنام‌گردی نیست دربنیاد موهومش طلسم بی نشانی از پرعنقا اثر دارد
چواهل قبر بایدبی‌نفس در زیراو بودن که‌ازیاددم‌هستی‌حیات آساخطردارد(٤)

علیه کیمیا گران مثنوی مختصری دارد مشتمل بر دو صد شعر یا بیشتر. خوشگو آنرا تنبیهه المهوسین نوشته است. کیمیا گری درزندگی اجتماعی زخمی است‌ناسور. از اشتغال بآن خانواده ها فنا شده است. بیدل حرص‌کیمیا گر مصری را در داستانی بیان می کند . ازین بیان اومعلوم میشود که کیمیا گران برای ساختن طلا چه موادی را بکار میبردند:

۱- ایضاً ج ۲ ص ۱٤٥ .
۲- ایضاً ج۲ ص ۱٥٥ .
۳- ایضاً ج۲ ص ۱۱٦-٤۳٤ .
٤- ایضاً ج۲ص۸-۱۰۷ .

دود کبریت توجز پرو از نیست — نغمه بال افشانده است وساز نیست
هیچ تیزابی چو اشك گرم نیست — لیك در چشم توآب شرم نیست
از معاجین پای در گل مانده ای — کز گد از عمر غافل مانده‌ای
همچوخر دارد به‌چندین پیچ وتاب — فکرسیماب غلیظت در خلاب
دل مکن درسودن احجار ریش — دست برهم سودنی داری زپیش
نوره و زرنیخ مالیدی بهم — یك سرمو هم نشد حرص تو کم
ملح وقلیا کام هوشت شور کرد — شوره‌آخر چشم غفلت کور کرد
می کنی نو شادر اندر روده حل — غافلی لیکن زتکرار عمل
تو تیا آورد درچشمت غبار — کرد شنگرفت سیاهی آشکار (۱)

وبعد از آن با کمال خلوص نیت این مطلب را ابلاغ میدارد :

ور نه اصل کیمیارنگ است وبس — سیم‌وزر فهمید نت‌رنگ‌است وبس
در لغت حیله است نام کیمیا — می برد این لفظ مجهولت کجا
هیچ کس مضمون این نامت نه گفت — کز مزاجت حرص سیم وزر شگفت

درمنظومه هایی که راجع به موضوعات مختلف گفته شده است، منظومه ای است بنام فرسنامه ودیگری در موضوع قبل که ارزش (ادبی) آن زیاد نیست.

غزل :

بیدل اصلاً در غزل ید طویل داشت.از نظر کیفیت وکمیت غزل بیدل به غزل خسرو شبیه است. اما خسروتنها صوفی وعاشق بود وبیدل با تصوف وعشق چاشنی فلسفه را آمیخته. جای شك نیست که بیدل شعر عشقی را عالی می گفت‌واز بعضی از اشعار او معلوم میشود که در سوز عشق می سوخت:

۱ـ ایضاً ج۲ ص ۲۴-۲۲۲ .

یادآن عیشی که عشق‌جا ودانی داشتیم سجده‌ای چون آسمان برآستانی داشتیم
ای برهمن بیخبر از کیش بی در دی مباش بیش ازین ماهم بت نامهربانی داشتیم(۱)

اما در تغزل بیدل انقیاد ونفی ذات که درین نوع اشعار مرسوم است دیده نه‌میشود. احساسات وی خالی از فکر فلسفی نیست. ودلش می تپد اما عقل ونظر دوربین وی بران پاسبانی دارد.

بیدل درشاعری صاحب مکتب مخصوص به‌خودش می باشد. این مکتب عبارت است از انعکاسی از ذات اودرشعر خودش مکتب (ادبی) این شاعر بزرگ قبلاً درسبک هندموجود بود ومکتب بیدل را درواقع می توان معراج سبك هند گفت. بطوراختصار می توانیم بگوییم که روح مکتب بیدل نغمه‌وآهنگ وفلسفه وفکر است. سنت(ادبی) وی تا جا های دور رسید. نسل بعدازوی ازین مکتب ادبی بهره وربود. مطلب قابل توجه‌این است که‌دوشاعر متأخر(شبه قاره) هند یعنی غالب واقبال خیلی تحت تاثیر بیدل قرار داشتند.

مجال بحث از فلسفه بیدل در ینجا نیست. تنها به ذکر خصوصیات غزل وی اکتفامیشود واین گفته در مورد مثنوی ورباعی اونیزصدق می نماید. بیدل بدور شخصیت وشاعری خویش ها له ای از تکلف وقار متانت وجلال دارد. زبان وفکر او پوشیده است از استعاره وکنایه، تشبیه وتمثیل آمیخته‌با تکلف پیچیدگی وابهام را می پسندد آراستن(کلام) به صنایع وبدایع مورد توجه‌او است. شعر بیدل درنتیجه‌فحص وتعمق ذهنی شاعر می باشد واثر این فحص وتعمق در شعر وی بحدی است که خواننده را هم مرغوب میکند وهم متاثر، اما نظر خواننده به تعقید وفکر بی ربط متوجه نمیشود.

بیدل غزل زیادگفته ومیراث بزرگی از غزلیات از اوبرجای مانده بطوری که هیچ شاعرفارسی گوی درین قسمت نمیتوا ند به ابوالمعانی بیدل مقابله کند. تعداد

۱- کلیات بیدل نو لکشور ص ۲۸۱ .

اشعار غزلی شاعر به پنجاه هزار می رسد. در کلیات چاپ کابل ۲۸۳٦ غزل آمده. این سرمایه شعری کاملاً تابع یك روش مختصر بخود اوست. بیدل مدت شصت سال شاعر بود در غزلیات او تغزل آمیخته است با فلسفه وچون ترکیبات پیچیده درآن بکار برده شعر را مشکل ساخته. دربعضی ازغزل ها نزاکت و لطافتی که لازم تغزل است دیده نمیشود. موضوع غزلیات او وسیع ومتنوع است رسیدن به کنه آن فحص ذهنی وبصیرت کامل می خواهد.

بیدل به شعر فارسی مجموعهٔ مهمی از تشبیهات، استعارات، کنایات وترکیبات اعطا نمود. در اظهار معانی الفاظ را طوری بهم ترکیب نموده است که نقاش اجزای تابلوی میناکاری را بهم ترکیب کند واین ترکیب هارا اگرهمه جا جمع کنیم مجموعه بزرگی ازآن بوجود آید. بیدل نیز چون غالب غزلیاتی را که در بحور مختصر گفته ساده وروان می باشد.

یاس من امتحان نه می خواهد بیدلم، عبرت خدا دادم
نیستی هم بداد من نرسید مرگ ومرد، آنزمان که من زادم(۱)

بیدل در بحورمختلف غزل طبع آزمایی دارد ودربحوری غزل گفته که معروف نیست ومتروك می باشد مثلاً کامل، متدارك، مطوی وغیره خوشگو می گوید بیدل در فارسی بیستمین بحر را اختراع نمود که تاآنوقت مستعمل نبود. مثلاً:

می نغمه مسلم حوصله‌ای که قدح کش گردش سر نشود
بهل است سبك سری آنقدرت که دماغ جنون زده تر نشود (۲)

درین جا غزلی را از بیدل تیمناً نقل می نماییم و آن در بحر مشهوری است که مطلع آن زبان زد می باشد.

۱ـ کلیات بیدل نو لکشور ص ۲۸۲ .

۲ـ سفینهٔ خوشگو ص ۱۲٥ .

ستم است اگر هوست کشد که به سیر سرو سمن د را
توز غنچه کم ند میده ای دردل کشا ، به چمن د را

گهر محیط تقدسی مکن آبروی حیا سبك
چو حباب حیفت اگرشوی ز غرورسر بهوا سبك
نزد زمسند سیم و زر به وقارغره نشستنت
که زمانه‌می کشد آخر چو گلیمت زته به پا سبك
زترنم نی وارغنون به دل گرفته مخوان فسون
که زسنگ دامن بیستون نه کند کسی به صدا سبك
همه گریه‌ناله‌علم کشی وگراشك گردی ونم کشی
بتر ازویی که ستم کشی نشود به غیر جزا سبك
به علاج ننگ فسردگی نفسی زتنگی دل برآ
که چو سنگ رنج گرانیت نشودمگر به‌جلا سبك
کند احتیاجت اگرهدف ،مکشای لب ،مفراز کف
که وقار گوهر این صدف نکنی بدست دعا سبك
غم بی ثباتی کاروان همه کرد بر دل ما گران
به کجاست جنسی ازین‌دکان که‌شو دبه‌بانك دراسبك
مخروش خواجه به کر وفر که نداردا‌ینهمه آن قدر
دوسه گام آخرازین گذرتو گران قدم زن وپاسبك
اگرت به منظر بی نشان دم همتی کشدت عنان
چوسحر به‌جنبش یك نفس زهزار ریشه براسبك
زگرانی سر آرزوشده خلق غرقه های‌هوا
تو اگرتهی کنی زین کدو شود اتفاق شنا سبك
نکشید بیدل ازین چمن عرق خجالت پرزدن
چوغبار بی نم‌هرزه فن‌نه‌شود چراهمه جاسبك (۱)

۱- نسخه بابکی پور ۳، ۲۰۲ .

رباعی :

بیدل از شعرای طراز اول رباعی گوی زبان دری است . مقدار رباعیات او نیز از شعرای دیگر بیشتر است . تعداد آنهارا قبلاً گفتیم. علاوه بر آن در رقعات ونکات او نیز رباعیاتی آمده در ۱۱۱۵/۴ـ۱۷۰۳ مجموعه ای از رباعیات خویش را ترتیب داد (۱) وحتماً بعد ها رباعیات دیگری برآن افزوده شد.

برای درك (مقام ادبی وعلمی) بیدل مطالعه رباعیات اوحتمی است. درواقع غزل ورباعی اوازحیث مضمون وموضوع مشابه است. بیدل در رباعیات خویش زندگی وکائینات را بیان می کند و نصایح صریح وساده وگاهی تعریض را نیز می آرد؛ اما بهترین رباعیات او رباعیاتی است که ممثل فکر شاعر می باشد. مثلاً این رباعی :

نه شعله در آستین نه گل در طبقیم
سامان بضاعت خجالت ور قیم
عمر یست که انفعال محمل کش ماست
چون شمع غبار کاروان عر قیم(۱)

• • •

فارغ زفکر مهرومه باش — در خلوت دل بزم چراغ شه باش
ای آینه پرداز جمال لاهوت — ازحیرت خویش اندکی آگه باش(۲)

وازین دورباعی به صورت غیرشعوری سبك خیام معلوم میشود:

فریاد که ما را به حقیقة ره نیست — سر رشته نومیدی ما کوته نیست
مردیم وز فهم خود نبردیم اثر — ازما بجز ازخدا کسی آگه نیست

• • •

تا چند فریب جنگ ونی باید خورد — یا عشوه نو بهار ودی باید خورد
قامت خم گشت ، فرصت عیش کجاست — کج شدقدح اکنون غم می بایدخورد (۳)

۱ـ کلیات بیدل کابل ۲، ۳۱۳ .
۲ـ ایضاً ۲، ۲۵۱ .
۳ـ ایضاً ۲، ۱۰۰ـ۱۶۸ .

معاصرین بیدل شیفتهٔ رباعی‌های او بودند وآنرا می ستودند. شاه گلشن می‌گوید: رباعی‌گویی‌حق اوست (۱) واصل واقع هم همین است‌که بیدل نه تنها از رباعی‌گویان بزرگ عهد اورنگ است؛ بلکه درین‌کار از شعرایی درجه اول هندبه‌حساب می آید. رودکی به صورت مکالمه رباعی دارد. بیدل نیز باین طرز رباعی گفته است.

موضوع این‌دو رباعی یکی نیست‌راست است که‌رباعی رودکی بر رباعی بیدل میچربد. اما قدرت کلام بیدل درفن رباعی‌گویی از ین رباعی بخوبی معلوم میشود. درینجا هر دو رباعی را می آریم.

آمد بر من که؟ یارکی ؟ وقت سحر
ترسنده زکه؟ زخصم، خصمش که ؟ پدر
دادمش چه ؟ بوسه، برکجا ؟ بر لب بر
لب بد؟ نه چه بد؟ عقیق، چون بد ؟چو شکر (۲)

بیدل:

دی‌خفت که؟ناقه، درکجاخفت؟به‌گل کردم چه ؟ فغان ، ازچه ؟ زیاد منزل
داد ازکه؟ زخود، چرا ؟ زسعی باطل کافتاد،چه؟بار،ازکه؟زسر، برکه؟به‌دل(۳)

محیط اعظم :

بیدل چهار مثنوی طولانی نوشت: محیط اعظم، طلسم حیرت، طور معرفت وعرفان از آنجمله مثنوی اول محیط اعظم است‌که به سال ۱۰۷۸/۶۸-۱۶۶۷ تألیف شد. وآن از ین شعر ها معلوم میشود.

۱- سفینهٔ خوشگو ص ۱۲۵ .

۲- این ابیات را بنده به صورت قطعه دردیوان عنصری دیدم. از نظر سبك نیز به شعرعنصری شبیه است رجوع کنید به دیوان عنصری‌ص ۱۴۳طبع هلایی ، بمبی ۱۳۱۹ق. (م)

۳- کلیات بیدل ، کابل ۲، ۲۳۴ .

این نسخه که از خامه الهام رقم گردید مسمی به «محیط اعظم»
دریافت دیر خرد از روی حساب سال تاریخ هم به نامش مدغم (۱)

یعنی از اعداد محیط اعظم که ۱۰۷۸ باشد سال تألیف بیرون می آید در آغاز محیط اعظم بیدل مقدمه ای به نثر دارد درین مقدمه از موضوع این مثنوی ومقام آن به مقایسه مثنوی های دیگر بیان میکند .

«این میخانه ظهور حقایق است نه ساقی نامه اشعار ظهوری، آینه بردار کیفیت دقایق است نه زنگار فروش خمار بی شعوری... هلالی در اندیشه این سپهر کمال چون ماه نو باریك است وزلالی در تماشای این محیط اعظم به آب حسرت نزدیك... این جا نوعی گویا از خموشان نه از مینوشان ومینای قلقل نوا از پنبه بگوشان است نه از معنی نیو شان (۲) .

بیدل علاوه برین میگوید که درك محیط اعظم کار هر کس و ناکس نیست زیرا موضوع آن عرفان وتصوف است :

لا جرم هر بی مغز را کیفیت مطالعه اش نشه تر دماغی ترساند وهر تنگ ظرف را پیمانه ورق گردانیش جرعه ادراك بخشاند .... سالك تا طی مراتب عرفان نه نماید از جاده استفهام آن دور است وطالب تا به سرمنزل کمال نرسد از اصول ادراك آن معذور (۳) محیط اعظم متضمن هشت قسمت است.

(۱) جوش اظهار خمستان وجود.

(۲) جام تقسیم حریفان شهود.

(۳) موج انوار گهر های ظهور.

۱- محیط اعظم مشمول کلیات بیدل کابل ج ۳ دلو ۱۳۴۲ شمسی ص ۵ در بعضی نسخ : «سال تاریخ از بنایش مدغم» است و اعداد مدغم ۱۰۸۴ می شود.

۲- ایضاً ص ۳-۴ .

۳- ایضاً .

(٤) شور سرجوش شراب بیقصور.

(٥) رنگ اسرار گلستان کمال.

(٦) بزم نیرنگ اثرهای خیال.

(٧) حل اشکال خم وپیچ زبان.

(٨) ختم طو مار تگ وپوی زبان.

در قسمت اول بیدل زمانی رابیان می نماید که جزخداچیزی نبود وبعد از آن خدا خواست موجودات را خلق کند واین موجودات را ازکلمهٔ کن، بوجود آورد. درینجا قوهٔ متخیله، وقدرت تفکر بیدل فضایی را بوجود آورده است که انسان خود را در آن فضا قبل از خلقت حس میکند وبوی زمان قبل از تخلیق به مشام او میرسد:

خوش آندم که در بزمگاه قدم — می برد بی نشهٔ کیف وکم
منزه زاندیشه حادثات — مبراز دود و غبار صفات
نه صهباش نام ونه رنگش نشان — لطیف ولطیف ونهان ونهان
نه شور نفس نقل بزم شهود — نه برق نگه شمع عرض نمود
فرو رفته در نشه زار احد — ابد در ازل چون ازل در ابد
به معنی همه بود وچیزی نبود — به هر رنگ رنگ تمیزی نبود (۱)

ودرین وقت خداوند اراده نمود مخلوقات را پیدا کند و به فرشتگان ظهور تجلی حسن را ابلاغ فرمود.

که آمد خم واحدیت به جوش — به مستان صلازد به گلبانگ نوش
چه گلبانگ یعنی همین من منم — کز آواز بر خود نقاب افگنم
به ذوق تماشا جهان گشته ام — نهان کیست اکنون عیان گشته ام(۲)

۱- ایضاً ص ٦-٧ .

۲- ایضاً ص ٨ .

کائینات به وجود می آید :

بطون رنگ کرد اندراظهار شد — خیالی پر افشاند گلزار شد
مرتب شد ازلای خم وجود — به بزم تجلی ظروف شهود
خروشی زاجرم واجسادزاد — بم وزیری از پرده بیرون فتاد
نبات از زمین سر زد وتاك کاشت — جماد آمد ودر بغل شیشه داشت(۱)

درقسمت دوم یعنی جام تقسیم حریفان شهود شاعر از نعت انبیاء بحث میکند وپس از ذکر حضرت ادریس، نوح، یونس، ابراهیم، یعقوب، یوسف، داود، سلیمان، ایوب، موسی عیسی، سخن به ذکر سرور کائینات صلواة الله علیه انجام میابد . بیدل علاوه بر محیط اعظم در مثنوی های دیگر نیز اخلاص خویش را به بارگاه رسالت اظهار داشته است . او درحقیقت پروانه‌شمع محمدی ودیوانه عشق رسول بود. چنانچه میفرماید:

درین دور چون نوبت آن نبید — به‌آن صاحب بزم وحدت رسید
نبوت شراب خمستان قدس — هدایت نسیم گلستان قدس
زلفظ محمد گر آگه‌شوی — ادا فهم الحمد لله شوی
به هر نشه مرات حس کمال — جلالش جلال وجمالش جمال
زشوق نثارش به ملك وجود — عدم کیسه نقد هستی کشود
ازل تا ابد عرض اظهار او — جهان باده ونشه دیدار او

انسان بعد از آنکه‌بوجود آمد مطابق فهم‌وادراك خویش در طلب حقیقت شد. عده‌ای به پرستش مظاهر پر داختند بعضی قدرت نادیده را خدا خواندند وبعضی هم گفتند: خدا یکی است عده ای دعوای خدایی کردند. خلاصه‌اختلاف عقاید از آدم آغاز وتاامروز باقی است. جهت حل این افراط و تفریط وایجاداعتدال، خداپیامبران‌را معبوث فرمود.

درینجا بیدل منصور وفرعون را مثال میارد، که در جستجوی حقیقت هر دو در راه افراط وتفریط رفتند :

۱ـ ایضاً ص ۹ .

بـه منصور از آن بـادهٔ بـی‌مثـال چو یك قطره افزود از اعتـدال
بـیاورد از موج شوخـی زبـان زظرفش بر آمد انا الحق ز نـان
چـو فرعون جـام رعونت کشـید بـه موسی طرف گشت و آفت کشید
بجـوشید درد از می نـاب او گل جلوه شد پردهٔ خـواب او(١)

اما محمد صل الله علیه وسلم راه میانه را نشان داد. در آن نه شراب بی اعتدالی منصور بود و نه درد فرعونی. بیدل این شراب معرفت رامیجوید باری پس ازداستان های متنوعه طرز عرفی گوید :

کـه بـی باده عمری جگر خورده ام کجـا عمر تیغی بسر خـورده‌ام(٢)

بیدل در محیط اعظم به وسیلهٔ داستان های دلچسپی افکار خویش را روشن مـی سازد ، مثلاً ازحکایت فرسوده لیلی مجنون این حکایت را می آرد:

گـذر کـرد مجنون لیلـی‌خیـال بـرآبـی کـه شوید غبارملال
عیان گشت لیلـی بـه چشم ترش چـو گـر داب در گردش آمد سرش
مژه تا بـر افشاند از خویش رفـت برنگی کـه نتوان از وپیش رفت

مجنون پس از آنکه به هوش می آید می گوید: آتش عشق در آب هم‌مرا آرام نه می گذارد.

چسان آتش از آب بنشینـدم کـه لیلی در آن پرده مـی بینـدم
ندانم محبت چه برق افگن اسـت که در آب هم لیلی آتش زن است(٣)

در حکایت دیگری گوید پروانه ای بر شمع مزاری می سوخت وجان می باخت طاؤوسی بر او گذشت وگفت اگر منظورسوختن است درانجمنی باید سوخت. شمع انجمن بهتر از آفتاب صحرا باشد. پروانه گفت کـار من سوختن است چـه در انجمن

١- ایضاً ص ٤١-٤٤ .
٢- ایضاً ص ١١٢ .
٣- ایضاً ص ٦٥ .

چه در ویرانه.

کـه پروانه را کار با جمع نیسـت مرادش جز اندیشه شمع نیسـت
محال است بی طاقت سوخـتن کند فـرق ویرانـه از انجمـن
چـو پروانـه ام زین بساط سبـب غرض روی شمع است باقی لقب(۱)

حکایت مطول دیگری در احوال پادشاه واسپ چوبین اوست، این حکایت ظاهراً مبنی بر داستان های نیم مذهبی هند می باشد. می دانیم که بیدل مهابهارت‌را خوانده بود. در مثنوی های دیگر او نیز داستان های هندی دیده‌می شود:

خلاصه این حکایت این است که در هندوستان پادشاهی بود طالب علم وجویای معرفت ومهربان بر رعایا. ارباب صنایع را بدربار خواند، و هر که صنعت خویش را تقدیم میکرد انعامی می یافت ومورد نوازش قرار میگرفت، در آن میان ساحری با اسپ چوبینی آمد وگفت هر که برین اسپ بر نشیند می تواند به هفت آسمان برود. پادشاه به شوق دیدار آسمان افتاد بر اسپ سوار شد، واسپ از زمین بر خاست.

بـر اوج فلك گشت جولان نمـا چـو شبنم بر آمد بر اوج هـوا

اسپ پادشاه را ببرد وچند روزی به هـوا رفت تاآنکه اورا دیگر یارای پرواز نبود به صحرایی فرونشست وپادشاه را درآنجا گذاشت (پادشاه) چون بهوش آمد گرسنه بود ودرطلب نان افتاد پری رویی را بانانی در آنجا دید:

پس از رفـع مـوج حجاب غبار پـری دختـی از پـرده شد آشکـار
خـرامی چـو سیلاب غارت فروش نـگـه وحشی دام الفـت بـدوش
چـو نادیـدگان بهـرآب وطعـام خروش ازنفس‌ریخت جای سلام(۲)

این دختر در واقع رفتگر بود به ندای سلطان جواب داد: من ازنا ملموسانم واز خوف (اهل) دنیا انزوا گرفته ام غذای مرا نتوانی خوردن :

۱ـ ایضاً ص ۹۱ .
۲ـ ایضاً ص٥٥-١٥٤ .

زخجلت به صحراوطن کرده ایم بخود دوزخی را چمن کرده ایم
همه خانه بردوش ونان در بغل زجمعیت دل جهان در بغل
غذا های ماهم به ما شد حلال به قوم دگر نیست غیر از وبال

دختر به پادشاه گفت: در صورتی میتوانم به تو غذا دهم که بامن ازدواج کنی پادشاه هماندم وعده داد دختر غذا آورد وبعد از آن او را باخود به قبیله خویش برد وپادشاه برسم آن مردم عروسی کرد.

ده سال بین ناملمو سان بود هر سال برای او فرزندی می آمد وعلایق او بیشتر میشد. بنا گاه قحط سالی برخاست وناملمو سان ترك وطن گفتند پادشاه نیز بازن و فرزند برون آمد.

زبیم هلاکت همه مردو زن نمودند تدبیر ترك وطن
از آنجمله این پادشاه غریب دگر باره شد ازوطن بی نصیب (۱)

یکهفته راه پیمودند. قوت ونانی بدست نیامد بنا برآن خواستند خود را به آتش افگند واز شر گرسنگی نجات یابند.

بسوزیم خود را بجای سپند همین است تدبیر رفع گزند
بر افروختند آتش بی شمار به‌طوفش رسیدند پروانه وار

پادشاه عزم نمود اول خود را بسوزاند تا آنکه مرگ اولاد نه بیند. چشم فرو بست و خود را در آتش افگند اندکی گذشت. گرمای آتش براو کارگرنه شد. چشم کشود خود را درکاخ خویش بین درباریان یافت. اما سراغی از آن شعبده بازنبود. پادشاه ازین ماجرا در حیرت افتاد کسی را نیافت آنرا تعبیر کند. از دوری زن وفرزند رنج میبرد به تخت وتاج بی علاقه بود. روزی به قصد شکار برون آمد و از لشکریان دور افتاد وبه جنگلی رفت درآنجا خیام ناملمو سان را دید. مردم درتعجب بودند.

۱- ایضاً ص ۱۵۵

علت آنرا جویا شد. گفتند: باری امیرزاده ای دور از وطن باینجا آمده بود. از میان ما زن گرفت قحط سالی آمد در آنوقت بااهل واعیال برون رفت لیکن بازنیامد. بیابان گردان گویند در دشت ها بازن وبچه تلف‌شدند پادشاه از شنیدن آن تعجب کرد آخر از پیغمبر زمان پرسید. واو گفت:

که ای مانده از مرکز اصل‌دور — نداری خبر از طلسم ظهور
برویت دل راز وا کرده اند — به رمز خودت آشنا کرده اند
دلت صورت ومعنی عالم‌است — وگرنه وجود و عدم مبهم است
دل آنجا که باشد غبار خیال — بود حمله منقوش لوح مثال
مشو غافل از ساز نیرنگ‌دل — که علم وعیان‌نیست‌جز رنگ‌دل(۱)

بیدل در آخر محیط اعظم‌شعری‌در وصف پان ولوازم آن دارد شعرای قبل از بیدل نیز راجع به پان شعرگفته اند که شعرآنها باین تفصیل نیست‌بیدل پان ومرکبات آنرا به طرز شاعرانه‌وصف کرده است. راجع به پان گوید:

بده از گلستان پانم سبق — چو تنبولی اکنون بگردان ورق
که در آخر بزم پان لازم است — پس ازمیکشی‌نقل آن لازم است
چه پان انتخاب گلستان هند — همه نسخه ناز سبزان هند
زبانها زرنگینیش برگ گل — لب از الفتش نسخه جام مل
ایمنش شگون بساط طرب — به حکمش حناء بندی لعل لب

واین اشعار راجع به کت است:

خروش مباهات کت شد بلند — برون جست از جای خود این‌سپند
نفهمیده ناقص مگیرم بچشم — زبس انتخابم حقیرم به چشم
اگر هستیم مختصر کرده اند — زبحر انتخاب گهر کرده اند
زمن رنگ پان طرح طوفان فگند — گر افیون شود نشه می بلند

۱- ایضاً ص ۱٦۰.

اکنون افتخار سپاری وچونه را به بینید:

که بی من ندارد لب گلرخان قبولی زکیفیت برگ پان
به آرایش محفل آگهی ز من بره مشکل که باشد تهی
سپاری کند تا وداع بیان شررکاری چوته شد پرفشان
زمن می‌شود حسن پان بی‌نقاب بود صبح روشنگر آفتاب

پوهاند علی محمد زهما

احتیاجات بیالوجیکی واجتماعی آدمیان

سهل تر است انسانها بسروپای امور بیالوجیکی خویش رسیدگی نمایند تابمقاصد اجتماعی خود توفیق حاصل کنند. انسان میتواند از عهدهٔ ضروریات واحتیاجات اساسی بیالوجیکی خویش برآید وبهمان قیافت وانداز درجهت برآوردن چنین ضروریات واحتیاجات اقدام مؤثر نموده این درد توان فرسا را درمان کند. اما تا هنوز چنان شرایط میسر حال انسان نگردیده که بتواند با صحت ومهارت احتیاجات اجتماعی را معیار صحیح ودقیق بگیرد ؛ رویهمرفته بایست با خط درشت وروشن خاطر نشان نماییم که آدمیان آگاهند ازاینکه رفع احتیاجات اجتماعی درمتن وبطن همان مجاهدت های آرمیده است که درجهت برآوردن احتیاجات بیالوجیکی بخرج داده میشود، آنهم نه تنها بدین مفهوم که بهبود اوضاع اجتماعی محیط خاطر آسوده کننده و مساعد بیالوجیکی را تهیه میکند؛ بلکه انسان ازروی تجربه های چندین قرن آموخته که: همان

مساعی ومجادلاتیکه برای بوجود آوردن محیط مساعد وگوارای بیالوجیکی مبذول میگردد بالاخره باعث ایجادچنان‌محیط وشرایطی میشود که درآغوش آن اقلیم ومحیط ضروریات واحتیاجات بسیار اساسی اجتماعی مرتفع و برآورده میگردد.

جامعه درآن فرصت بختیار وشگوفانست که تمام افراد آن برای یك هدف ومرام مشترك و مشخص کار میکنند ودرزیرپرتو چنین مرام وهدف معین ومشترك نه تنها دست برادری وهمکاری بسوی یکدیگر دراز مینمایند؛ بلکه آرزوها وخواهشات شخصی وفردی را برای بهبود جامعه وتأمین آسوده حالی همگانی، بدون دغدغهٔ خاطر با جبین کشاده قربانگاه میفرستند. جنگ جهانی دوم گرچه پلید و منحوس بود، اما توانست چنان یگانگی اجتماعی را آگاهانه درعمل آورد؛ وهم درهمان روزهای تاریك وخانمانسوز جنگ جهانی‌دوم بود که مردم ازنگاه روانی آماده شدند. ازمنافع شخصی وتنگ نظرانه بیدریغ برای مصالح وبهبود همگانی بگذرند وهم بهمان ترتیب منافع شخصی‌عمده که سد سدید درسرراه این اندیشه ایجاد بود، بصورت روزافزون ازکرسی اعتماد واعتبار سرنگون گردد واحساس عدل مصونیت درعرق وشراین سور پرستی وخود خواهی شان جریان یابد. آری، مقصد مشترك، تأثیرحیرت آفرین وروان بخشی برافراد جامعه دارد؛ اما این مقصد فقط ازطریق عمل منظم ومشترك میتواند تحقق پذیرد ـ یعنی ازطریق دموکراسی مؤثر میتوان بدان مقصد جامهٔ‌عمل پوشاند.

تحت‌شرایط جهانی معاصروکنونی، هیچگونه سازمان ودستگاه، توان آنرا ندارد به پیروزیی نهایی برسد، تاهمکاری شعوری صدها گروپ‌انسانها را که بامهارات متنوع ومختلف مجهزند؛ جلب نکند. حتی درجرمنی، نازی‌ها تبلیغات هیجان انگیز پرمصرف‌ومفصلی را راه‌انداخته بودند که گویا آنهاازطریق جلب نمودن همکاری تمام مردم آنسامان، برای‌خیروسعادت ایشان کارمیکنند؛ اما به مجردیکه مردم جرمنی مکرو دغا بازیهای نازیها را درك کردند، رژیم‌فاشستی ازدرون خورد وخمیر گردید وازبیرون

ضربات مهلك دید ودرنتیجه دربین امواج طوفان خشم جهان انسانیت، محوونا پیدا گشت. بنابران ملاحظه میفرماید که‌سیستم کارکردن درداخل گروپها ودسته‌های کوچك بذات‌خود به‌نسبت کارکردن انفرادی‌اعضای همان‌دسته هاوگروپها بسیارمؤثر ووسیعاً مفید است ودر حقیقت نشان دهندهٔ روح وروان دموکراسی میباشد . دراین جا باید متوجه بود که دموکراسی منحیث یك شکل انکشاف سیستم غیر سرما یه داری درمرحلهٔ کنونی بدون یك اساس وپایهٔ متین اقتصادی وبدون مداخله فعال درساحهٔ تولید نا ممکن است. تفاوت وفرق بین‌آن مبارزاتیکه درگذشته‌وحال برای‌حصول‌دموکراسی‌مبذول میگردید و میگردد اینست‌که امروز ، برخلاف گذشته ، دموکراسی متکی برجود غلامها وبردگان نیست وبدان احتیاج‌ندارد، زیرا این‌خلا را ماشین آلات‌پرکرده است. امروزدموکراسی این واقعیت را میپذیرد که وجود هرگروپ ودستهٔ دموکراتیك وکاریکه ایـن دسته ها و گروپها انجام میدهند ، درحقیقت جزء لاینفك یك پروژهٔ بزرگتری میباشد که دراین پروژهٔ بزرگتر ، بازهم ، هزاران گروپ ودسته روی یك پلا ن منظم وپروگرام معین و مشخص برای رسیدن بیك هدف مشترك جهت بهبود وضع همگانی کاروفعالیت میکنند. امکانات عملی تولید روی یك پلان منظم برای بلند بردن سویهٔ مادی ومعنوی مردم در بسا ممالك جهان باندازهٔ کافی میسر گردیده است. دراثرجنگ جهانی دوم وانکشافات بعدی آن جنگ، امکانات تخنیکی برای برآوردن این مامول بمقیاس جهانی تهیه شده است، آنهم بدین معنی که اکـثر ممالك در دوران آن جنگ بنا بـرمجبوریت های سیستم های دفاعی وتعرضی درروش کار وتشکیلات موسسه های اجتماعی خویـش تجدید نظر نمودند وبرای بقا وسلامت سیستم ها وسازمانهای تأسیس شده اقتصادی واجتماعی‌شان، ازبعضی‌روشها وتشکیلات مترقی‌استفاده کردند. اما این نکته درخور توجه است که ازمؤثریت چنین روشها وتشکیلات مترقی وجود سیستم سرمایه داری قرن نزده مخالفت وجلوگیری میکرد.

بررسی مکتب مینیاتور در عصر تیموریان هرات

از نظر ادبیات

-۳-

نقاشان دربار تیموری هرات

۱ـ استاد کمال‌الدین بهزاد هروی :

بهزاد در حدود سال ۸۵٤ هجری ۱٤۵۰ میلا دی (۱) ، در شهر هرات پابعرصهٔ وجود گذاشت. کار نقاشی وتصویر سازی را نزد «پیر سید احمد تبریزی» فرا گرفت؛ ولیکن برخی از مآخذ برآنست که وی صنعت صورتگری را از خواجه میرك نقاش هروی در هرات فرا گرفته است . صاحب خوشنویسان گوید : « شاگرد خلف سید روح‌الله میرك افضل‌المتأخرین فی‌فن التصویر ... نادرالعصر کمال‌الدین بهزاد است وتعریف وتوصیف مومی‌الیه‌برقوم قلم‌عجائب او ، درین موقع ظاهر است (۲) ...»

۱ـ التصورفی الاسلام عند الفرس ص ٤۷

۲ـ خوشنویسان ، بخش اول ، دکتر مهدی بیانی ص ۲۰۰ چاپ تهران ۱۳٤۵

گزارش دوره‌های اول زندگانی این هنرمند معروف که کمال شهرتش به‌جهان گسترده شده است ، مجهولست . اما بقول خواند میر مورخ کبیر : «جناب استادی بیمن تربیت وحسن التفات وعنایت بسیار بود وپیوسته در ظل عواطف این پادشاه (سلطان حسین بایقرا) مرفه حال وفارغ بال روزگار گذرانیده وبه وفور نعمت وقابلیت بمراتب عالی صعود نمود (۱) ». بهزاد در هرات مدتها بماند تاآنکه ستارهٔ اقبال تیموریان افول کرد ودولت مقتدرآنان بدست محمد خان شیبانی در۹۱۳ هجری ۱۵۰۷ میلادی(۲) سرنگون گردید واو وطنش را ترك نگفت . بعد از آنکه شاه اسماعیل صفوی درسال ۹۱۶ هجری (۳) (۱۵۱۰ میلادی) هرات را متصرف شد «بهزاد»، «خواجه میرك»، «قاسم علی» و «حاجی محمد» را که درآنجا میزیستند باخود به «تبریز» برد .

کمال‌الدین بهزاد نقاش معروف، صنعتکار بزرگ، مانند آفتاب درخشان ازمشرق آمال وآرزو های آسمان هنر هرات سرکشید وافتخارات هنری بس عظیمی بوطنش (افغانستان) بیادگار جاودان گذاشت. هنگامیکه در اروپا « لیونارد اونچی» (٤) ها، «رفائیل» ها، و«البردور» ها برای افتتاح یك دورهٔ تجدد در عالم هنر، هنرنمایی میکردند، مردی چون بهزاد، در هرات سکهٔ تجدد بنام خود زد واین فن نفیس وظریف را به اوج کمال رسانید . وی از استادان مسلم هنر مینیاتوراست وهرکجا ذکری از صنایع مستظرفه رود، نام اوسرآمد همه هنرمندان خواهد بود . خواند میر گوید: (۵) «بهزاد اشکال شگفت انگیزونوادر طبیعت خویش را درمقابل مامجسم میکند. طراحی

۱ـ صنایع افغانستان تألیف پوکاچینکو و ا ص ۲۱۰ مسکو۱۹٦۳ .

۲ـ ایضاً .

۳ـ صنایع افغانستان ص ۲۱۰ .

٤ـ مجله کابل ش ٦ سال ۱۳۱۰ .

۵ـ رهنمای صنایع اسلامی دکترم. س . دیماند. ترجمه دکترعبدالله فریار ص ۵۸ تهران ۱۳۳٦ .

وهنر مندی او چون قلم مانی آثار همهٔ نقاشان دنیا را از صفحهٔ روزگار سترده وانگشتانش صورو نقوش همه صنعتگران ونقاشان فرزندان آدم را محو کرده است. مویی از قلم او با مهارت واستادی باشکال بیجان جان میبخشد».

استاد بهزاد «در اوایل سدهٔ دهم هجری »،(۱) ازشهر هرات قد علم کرد ویکدسته گل زیبای سرخ از شاخه تخیلات بلند و معنویات عالی خود چید ودر نمایشگاه صنایع مستظرفه شرق به ارمغان گذاشت. وی در اوایل سلطنت شاه طهماسب صفوی دیده از جهان فرو بست وچهره در نقاب خاك کشید.

مانی قلم خجسته آثار — نیکوشیم حمیده اطوار
استاد هنروران عالم — در فن هنر وری مسلم
بهزاد یگانهٔ زمانه — مانی بزبان او فسانه
در دقت طبع موشکاف است — وین حرف نه از بهر گزاف است
تکمیل مهارتش درین فن — باور اگرت نیاید ازمن
بکشای نظر ز روی انصاف — بنگر صور بدیع اوصاف
کاراست جمال این صحایف — افزود کمال این ظرایف

* * *

... موی قلمت تازجهان چهره کشاد — برچهرهٔ مانی رقم نسخ نهاد
بس طبع که صورت نیکو زاداز او — طبع اودلی از همه آنها به زاد (۲)

استاد بهزاد، نقاش نامی دربار هرات بامر سلطان حسین بایقرا سمت ریاست کتابخانه وسر پرستی گروه «خوشنویسان» ، «تذهیب کاران»، «نقاشان» و«هنرمندان» یافته ودرآن کتابخانه مشغول فراهم آوری نسخه‌های نفیسه بودند. در اینجا بنقل قسمتی از متن فرمان سلطان بایقرا، که‌راجع به انتصاب بهزاد میباشد و«خواند میر» صاحب کتاب حبیب السیرو دبیر ومنشی نامدار دربار وی آنراثبت کرده است ، میپردازیم: (۳)

۱ـ آثار هرات ج ۲ تألیف استاد خیلی ص ۴۸۵ـ۴۸۶ چاپ کابل

۲ـ ایضاً .

۳ـ بیست مقاله تألیف علامه قزوینی جلد۱ و ۲ باهتمام استاد پور داوود ص۲۷۳ چاپ تهران ۱۳۳۲ .

«... بناء علی هذا درین و نادر العصر قدوة المصورین والمذهبین استاد کمالدین بهزاد را که از قلم چهره کشایش جان مانی خجل شده واز کلك صورت آرایش لوح ار تنگ منفعل گشته وپیوسته قلم وار سر برخط فرمان ورجب الاذعان نهاده وپرکار مثال پای در مرکز ملازمت آستان خلافت ایشان استوار کرده، مشمول الطاف خسروانه واعطاف پادشاهانه ساخته، حکم فرمودیم که منصب استیفاء و کلانتری مردم کتابخانهٔ همایون وکاتبان ونقاشان ومذهبان وجدول کشان وحل کاران وزرکوبان ولاجورد شویان وسایر جماعتی که بامور مذکور منسوب باشند در ممالك محرو سه مفوض ومتعلق بدو باشد». استاد بهزاد باعشق وعلاقه مفرطی که باین هنر داشت قشنگترین صورتها وتابلو های مینیاتوری ویادگار های طلایی از خود بجا گذاشت . استاد دارای آثار بسیار گرانبهاست ولی اندکی از آن در صفحه روز گار باقی مانده است. و از روی آن میتوان شخصیت هنری او را که در تاریخ نقاشی نقش عمده وارزنده دارد، مشخص کرد. هرآیینه بهزاد درین فن شهرت فوق العاده یافت، بطوریکه معروفیت او بر مصوران ونقاشان پیش از خودش و نیز معاصران و کسانیکه بعد از او آمده اند، پیشی گرفته است. سلاطین (۱) مغولی هند، برای جمع آوری آثار استاد بر یکدیگر سبقت کرده اند واین توقعات سلاطین در بارهٔ او قدمی بود که مصوران را باتقلید از شاهکار های استاد بیش از پیش تشویق وتحریض کرده وحتی اکثر ایشان آثار خود را بنام او (بهزاد) نسبت داده وبدان نسبت حد تعیین اثبات قطعی آثار او را مشکل ساخته اند وباین مناسبت است که مؤرخان اسلام (۲) از صحت کامل آثار بهزاد شك وتردید دارند وهر گاه در ذیل تصاویر امضایا مهری از جناب استادی مشاهده کنند آن عمل را منسوب بدو دانند والابغیر او خوانند. از آثار بهزاد که شامل امضا وخصایل سبك او باشد فقط تعداد کمی در دست است وعمل دیگران

۱ـ التصویر... ص ۴۸ .
۲ـ ایضاً .

را بعداً باضافهٔ یك اسم از بهزاد بنام وی خوانده اند.

مسأله امضا ومهر در کشور های غرب حایز اهمیت شایانست واما در کشورهای شرقی چندان بآن اهمیتی قائل نیستند ونیز کشور های غرب به شخصیت و اهلیت ممتازان هنر وهنرمندان چیره دست خود شان کمال احترام روا میدارند وبه هنرمند وهنرش افتخار میکنند. بنا براین غالب مؤرخان تاریخ وهنر وعلاقمندان این صنعت به بحث دربارهٔ آنچه انتسابش به بهزاد صحیح است از قبیل، صورتهای فرا وانیکه دارای امضای اوست، توجه کرده اند. قدرت هنرمندی استاد بهزاد بپایهٔ بود که عده ای از هنرشناسان را برآن داشته است که برای احیای مقام ارزنده اوکمال توجهی بکار برند. ازآنجمله دکتر «کوهنل(۱)» آلمانی صاحب کتاب مینیاتورهای ملل اسلامی در شرق و «موسیو هورت» (معلم ادبیات فارسی دری در اکادمی السنه شرقی پاریس) بنام بهزاد وآثار او مجموعه ای پدید آوردند که خیلی ها در خور اهمیت خاص است. اشخاص دیگری چون: «موسیو بلوشه» (کتابدار کتابخانهٔ ملی) پاریس وهنر شناس ومستشرق معروف «والتر شولن» بترتیب در خصوص نقاشی نسخه های نفیس خطی شرقی وبهزاد وبنام آثار منتخب بهزاد تحقیقات وبررسیهای استادانهٔ انجام داده اند. پروفیسور مارتین گوید: جای بسیار تأسف است که بهزاد، اسلوب وروشی را که در نقاشی های قصر حسین بایقرا بکار برده بود، بار دیگر تعقیب نکرد والاهیچ یك از استادان نقاشی اروپا مانند «رفائیل» (گوزولی) بدین پایه مایه نداشتند وابتکار اتیکه استاد بهزاد در آن قصر بکار برده بود، ایشان چنین کاری را در قصر «واتیکان روم» نتوانسته بودند انجام دهند. آثار قلمی ومینیاتور های بهزاد، زینت بخش غالب موزه های دنیا وکتابخانه های شرق وغربست واینها همه محصول ارزنده ای میباشند که در حوزه زندگی استاد هرات بوجود آمده است(۲).

۱ـ التصویر.. ص ۴۸.

۲ـ تاریخ تمدن ایران به همکاری جمعی ازدانشوران ایرانشناسی اروپا بامقدمه بقلم پروفیسور «هانری ماسه» و «دنه گروسه» ترجمه جواد یحیی ص ۳۳۴-۳۳۵.

دانشمند سوید ی مارتین (۱) اضافه میکند : بهزاد بمثابه صورتگروتاحدی استاد بزرگ پیش رفته‌است، وهم ردیف وهم سطح«میم‌لینك»،«دوریرو» و« گول بینی» میباشد.

او بهترین آثار بهزاد را در دست داشته واظهارنظر میکند که بهزاد در کارهای هنری ونقاشی دست کمی ازنقاشان اروپا مانند« فوکه » فرانسوی«مس ملینك» ها لندی و«البردور» ندارد. سپس این دانشمندان علاوه میکنند آن اندازه احترامی را که «رفائیل» از طرف حمکرانان روم وایتالیادید، بهزادآنرادردربارهای طلایی تیموری دیده است.

لهذا میتوان نسخه ها ی خطی نفیس ومصور او را در پهلوی بزرگترین نقاشان دورهٔ رنسانس « فوکه» در« سانتلی » وتصاویر« کریمان » در« وینز » ویا پهلوی‌نسخه های خطی « رونه دانترو» درکتابخانهٔ امپراطوری روم گذاشت .

تصاویر بهزاد درحد اعلای ظرافت وجمال بوده وبحسن ابداع قوت تصویر ولطف قریحه پیش از دیگران چون خورشید از ستارگان فروز انتر است.

بهزاد در نقاشی برنگهای سرد مانند، سرمه ای، سبز تیره، فیروزه ای،سبز روشن زرد وقهوه ای بیشترتوجه کرده است، وکذا طلا ونقره حداکثراستفاده او را در نقاشی نشان میدهد.

آثار بهزاد:

قسمیکه‌قبلاً گفته‌آمدغالب‌مؤرخان‌تاریخ‌وهنروعلاقمندان‌مربوط به‌آن،به‌بحث دربارهٔ آنچه‌انتسابش‌به‌بهزادصحیح میباشد،توجه‌کرده اند. قسمتی ازآثاراوکه بسال ۱۹۳۱(۲) میلادی در لندن در معرض نمایش قرارگرفت ، بیش از هرچیز دیگر آنانرا در راه‌اثبات این موضوع ورسیدن بیك نتیجه قاطع کمك کرد.

۱- صورتهای انفرادی عصر نوایی ص ۸-۱۰ سیمنوف مسکو سال ۱۹٤۰ .

۲- التصویر ... ص ٤۸ .

استاد ساکسیان در کتابی که در خصوص تصویر های مربوط باین دوره منتشر کرده است، چنین میگوید: (۱) وقتا که ما ازعرضه داشتن صورتهای منتسب به بهزاد عاجز میشویم، چارهٔ جز نگهداری آنها نداریم. ناگزیر باید آنچه از حیث صحت انتسابش به‌وی مورد اتفاق محققان و هنرشناسان است، نقل کنیم. از آثار قسم اول یعنی آثار هنری او در هرات دو تصویر است که برای «سلطان حسین بای قرا» و «ابوالفتح محمدخان شیبانی» کشیده شده که باوجود نقص های موجود، یکی از آنها دارای ارزش هنری فوق‌العاده خیره کننده است. تصاویر مزبور از جمله نخستین تصاویریست در هنر ایندوره که صورت حقیقی شخص را حکایت میکند وشخصیت فرد با صفات جسمانیش در تصویر نمایانده میشود.

۱ـ صورت سلطان حسین (۲) بای قرا:

از آثار کلك بهزاد است واز مجموعه هنر شناس معروف «مارتین سویدنی» بدست آمده است. این شکل تقریباً به سبك وسیاق طرح کشیده شده واز لحاظ غایت کمال شکل وداشتن نقشهای بی عیب وسایر خصوصیات قابل توجه ومایهٔ تحیر است. شروع کامل از عادات وسکنات شاه سلطان حسین وهمچنین طرز لباس پوشیدن او در یاد داشتهای «بابر» موجود است (*).

۱ـ التصویر... ص۴۹

۲ـ صورتهای انفرادی عصر نوائی، ۱۰۱. سینموف ص مسکو ۱۹۴۰.

* سلطان حسین درجوانی زیبا وشجاع بود. قدر ساوکمر باریك داشت ولی باوجود جوانی تار های سفید درمحاسنش دیده میشد. دوست داشت لباس های ابریشمی زیبا برنگ های سرخ وسبز بتن کند وبرسر کلاه قره قلی وگاه گاه نیزکلاه قلپاق گرد شکل ازپارچه میگذاشت. درایام عید وآیین برسردستاری ازپارچه کوچك که بطور نا منظم بدورسرش قرا رمیگرفت می پیچید ونشانی‌از پر«بلشون» بدان میزد وعازم عبادت ونماز میشد. در تصوریکه ازبهزاد بجامانده وجود این مرد با چشمان بادامی ومغولی ورخساره‌های برآمده وتمام‌آن خصوصیات اخلاقی سراغ میشود که با بر به او نسبت. داده است رجوع شود به ص ۹ صورتهای انفرادی عصر نوائی ۱۰۱. سینموف مسکو.

۲ـ تصویر عالی(۱) شیبانی خان « وبه بیان دیگر شیبك خان » که بدست بهزاد ساخته شده است، بی تردید مربوط به ایامیست که شیبانی خان مدتی را در هرات بسر برده است. این تصویر از مجموعه‌مادام « کورا تمکین‌بودنت» بدست آمده است رئیس ازبکان ملبس به لباس عصر هرات آنروز وبدستگاه بزرگی تکیه زده است. چهره مقتدر وهوشمند او مبین جاه طلبی وقدرت خواهی‌بزرگ اومیباشد. درموزه بریتانیا یك دو تا از نسخه های مصور بسیار قمیتی‌خمسه نظامی کار بهزاد که هریك بسال ۸٤٦ هـ ۸۹۹ هـ. کارشده است، دارای شانزده قطعه مینیاتور میباشد ومتعلق‌میباشد به مجموعه هنری جهانگیر پادشاه مغولی هند(۲).

۱ـ صورتهای انفرادی عصر نوائی ص ۱۰

« بنابرشهادتیکه ازمنبع صوفیانه متعلق به قرن ۱٦ بدست آمده، شیبانی خان درجوانی ازمریدان وشاگردان « شیخ جلال الدین عزیزان» واز رکاب داران « میرعبدالعلی ترخان»، امیر سمرقند بود. واما به‌موفقیت ومقام (ترخان) سخت رشك میبرد واشتهای قدرت خواهی وجاه طلبی بر او چیره شده بود. او بار ها میگفت که این عبدالعلی با اینکه اصل ونسبی ندارد حکومت دارد. پس چرا من که شاهزادهٔ اصیل ونجیب هستم فاقد حق امارت باشم. این فکررا با پیرخود «شیخ عزیزان»، درمیان گذاشت؛ اما ازطرف شیخ مورد عتاب وسرزنش قرار گرفت وبدو گفته بود « چنانکه من بینم در سرهوا وسودای دیگرگون کردن عبدالعلی را می پرورانی وخود را مستوجب تاج وتخت میدانی. تمنی دارم که دیگربا چنین‌نیات نزدم نیایی. شیبانی رنجید ودرحالیکه شیخ را ترك میکرد بدو گفت: « مشکلی نیست درین چار طرف لا بد شیخ دیگری به همین شهرت وحرمت یافت خواهد شد» سپس شیبانی خان بسوی شیخ بخارا (منصور) شد که ازشاگردان شیخ تاج الدین «گجدوان» بود ودر زمره مریدان او در آمد. روزی از روزها شیبانی خان به حضور شیخ منصور رسید و شیخ خطاب بدو گفت: « ازبکا! چوبتونگاه میکنم می بینم که سوادی سلطنت بسرداری» وپس ازآن دستورداد تاغذا آوردند وآنگاه که غذا صرف شد سفره را جمع کردند شیخ منصور روی به شیبانی کرد وگفت «همانطوریکه سفره را از گوش وکنارش جمع میکنند تو نیز کار تسخیر مملکت را از اکناف شروع کن » شیبانی این تعلیم و راهنمایی بی پرده وصریح را شنید کمرهمت ومجاهدت بست وبدان جامه عمل پوشاند وبدین ترتیب قلمرو وسیع تیموریان طعمهٔ خان ازبك گردید وازآن موقع ببعد آسیای وسطی جزقلمروخانان مذکور قرار گرفت ولی بااین هم ایام مدیدی درزمینه حیات مدنی وفرهنگی دولت ازبکها آرمانها ورسوم سنن وعادات عصر درخشان هراتی حکومت داشت.

۲ـ ایرانهر جد اول ص ۷۷۹

یکی دیگر از قیمتدار ترین نسخه های مصورخطی دوره تیموری در عهد سلطان حسین بایقرا که احتمال کار آن به استاد بهزاد میرود بتاریخ ۸۷۳ ه . توسط خطاط معروف« شیر علی» کتابت شده است، نیز موجود است(۱) .

نسخه ای از بوستان سعدی که بسال ۸۹۳ هجری در هرات کار شده است چهار تصویر آنرا از آثار فنی منسوب به « بهزاد» میدانند وخطاطی آنرا « سلطان علی» خطاط معروف برای سلطان حسین بایقرا عهده دار بوده است، وفعلاً جزوی افتخارات زینتی کتابخانهٔ قاهره در مصر است.

یك صفحه مینیاتور در خمسهٔ نظامی بملاحظه میرسد، که درآن عزاداری برسر تابوت شوهر« لیلی » نشان داده میشود وبتاریخ (۹۰۰ ه) (۲) در هرات یا بوسیله « بهزاد» یا « شیخ زاده» ویا توسط هر دوی آنان نقاشی شده‌است که با تصویر قصر خورنق بهزاد شباهت تام دارد . در قسمت بالای تصویر طرف راست این بیت نظامی که بخط خوش کتابت شده است، دیده میشود.

از محنت دوست موی میکند اما زفراق شوی میکند

این حالت در هفت اورنگ جامی بخش لیلی ومجنون چنین تمثیل شده‌است :

زان‌دوست‌غرض‌نه‌شوهرش بود با خویش خیال دیگرش بود
عمری به لباس سوگواری بنشت بر سم عده‌داری
شب بستر غم فگنده میداشت تا روزبگریه زنده میداشت
دو روز بدرد وسوز میبود با آه جهان فروز می بود
عشقش بدرون نداشت خانه شد ما تم شو هرش بهانه
عمری بدر از گریه وآه میکرد وزبان خلق کوتاه

« ص ۸۷۳ »

۱- ایضاً

2- skira Albert persian painting P. 122, London, 1961

صفحهٔ مینیاتور دیگر ، لیلی و مجنون را در مکتب نشان میدهد که بتاریخ (۹۰۰ هـ .) مطابق (۱۴۹۴میلادی (۱) درهرات بوسیلهٔ بهزاد کشیده شده است. در آن تصویر درختان خزانی ، حرکات اشخاص بسیار متناسب بوده ونمود اری از خصوصیات هنری مکتب هرات میباشد . در بالای تصویر قسمت وسط عقب سر شاخه های درخت این بیت خوانده میشود:

کردند بهم بسی مدارا تا راز نگردد آشکارا

در پائین صفحهٔ مزبور این چند بیت نظر را جلب میکند:

بند سر نافه گر چه خشکست بوی خوش او گواه مشك است

بادی که زعاشقی خبر داشت برقع زجمال خویش برداشت

همینطور در پیشانی رواق مسجد بخط ثلث وبه سفید آب نوشته شده (۲):

انما یعمر مساجد الله من امن با الله والیوم الاخر واقام الصلوه واتی الزکوة . خط ثلث آن بحدی زیبا ونفیس نوشته شده که با سایرخطوط و اشکال وظرافت ودقایق وریزه کاریهای رواق ومحراب ومنبر تفاوت کلی دارد. واین ازخصایص کار« بهزاد» ومکتب اوست.

تصویر دیگر خمسهٔ نظامی کار بهزاد که بسال (۹۰۰ هـ) ـ (۱۴۹۴م) درهرات کشیده شده است ، درآن تصویرحجام ترکی ونیز داستان خلیفهٔ عباسی را باغلام حجام نشان میدهد. درین تصویر حرکات اشخاص ومحیط بسیار عالی کشیده شده است واین ابیات از خمسه در بالا و پایین آن خوانده میشود :

«دورخلافت چوبهارون رسید رایت عباس بگردون رسید

نیم شبی پشت بهم خوابه کرد روی در آسایش گرمابه کرد

موی تراشی که سرش می سترد موی بمویی نعمش میشمرد

I-Persian Painting P. 123

2-Ibid

چون بسر خدمت او باز شد گفت سبك زود عنان تاز شد
کای شده آگاه زاستاد دیم خاص کن امروز بدا ما دیم
خطبهٔ تزویج پرا گنده کن دختر خود نا مزد بنده کن
طبع خلیفه قدری گرم گشت باز پذیرندهٔ آزرم گشت
گفت سیاست جگرش تافته است دهشتی از وحشت من یافته است...»

تصویر ساختن قصر خورنق کار استاد بهزاد در هرات (۱۴۹۴ه. م.):
بهزاد درین صحنه بمردم عادی ومعمولی توجه کرده حرکات کارگران را درآباد ساختن این ساختمان به بسیار خوبی نشان داده است.

«گفت منذر به کارفرمایان تا به پر کارصورت آریان
در خورنق نگاشتند به زر صورت گود زیر وشیر زبر
شه زده تیر وجسته زان پیکار درزمین غرقه گشته تاسرفار...»

درین صفحهٔ مینیا تور قسمت بالا ، طرف چپ چند بیت از نظامی بخط خوش دیده میشود:

«صیقلش بوداز سر یشم وشیر گشته آیینه وار عکس پذیر
در شبانروزی از شتاب ودرنگ چون عروسان درآمده به سه رنگ
یافتی از سه رنگ ناوردی ارزقی و سفیدی و زردی»

باید گفت این همان صورتیست که نظامی درخمسه خود به شعرآن چنین صورت می بندد:

... استادان کار می جستند جای آن کار گاه می شستند
هر که در شغل آن عمل درخواست آن نمودار از ونیا مد راست
تا بنعمان خبر رسید درست کا نچنان پیشه ورکه درخورتست

هست نام آوری به کشور روم زیرکی کو زسنگ سازد موم
چابکی دست چرب شیرینکار سام نسلی ونام سنمار(۱)

درین تصویر قراریکه‌قبلاً گفته آمد ، منظور ازساختن یك بناست که آنرا قصر خورنق گویند ومعمار آنرا « سنمار» خوانده اند . درین شکل حالت هر کارگر با ممیزات مخصوص آن رسم شده است. کسی خشت میدهد وکسی گل بالا میکند. یکی تیشه بدست دارد وآن دیگری مشغول گل کاری میباشد. ساختمان در حالت نیمه کاره با خوازه هایش دیده میشود.

تصویر دیگر ازیك آلبوم (ازمجموعهٔ آرت فریر Freer) (۲) میباشد. این‌تصویر کار مکتب هرات درقرن پانزده وآن نقاشی یك مرد جوان است‌با امضای بهزاد. استاد موصوف‌در تصویر این صفحه از ج بلینی (Genteli Bellini) تقلید کرده است. خمسهٔ مصورومخطوط نظامی کار مکتب هرات که شامل ده تصویراست وبقلم سحر آفرین استاد شهیر« بهزاد هروی » کشیده شده است فعلاً در کتابخانهٔ سردار محمد نعیم خان وزیراسبق امورخارجه افغانستان محفوظ میباشد ودر برخی ازصورتهای آن این‌نام (صوده (۳) بهزاد) بچشم میخورد.

یك نسخه از دیوان غزلیات حافظ شیرازی که به مهربعضی ازسلاطین گورگانی هند ممهور بوده در کتابخانه قصرسلطنتی تهران محافظت میشود. در آن چند مینیاتور را از کار های استاد بهزاد میدانند ویا آنکه سبك مکتب او در آن ها ملاحظه میشود. خمسهٔ مصور خطی از امیر خسرودهلوی که تاریخ کارآن (۸۹۰هـ) بوده ودارای ۳۳ صفحه مینیاتور خیلی‌عالی میباشد. توسط محمدبن اطهر کتابت‌شده است. یك تن

۱ـ خمسه نظامی بخش بهرام نامه ص ۲۹۲ چاپ تهران .

2-A.V. Pope- Persian art Volume V.P.890

۳ـ آریانا ش ۲ س ٥ ص ۱۲ـ۱٤ ببعد

از هنر شناسان بنام دکترف. ر. مارتین اظهار نظر کرده است که این تصاویر از کار های بهزاد میباشد (۱).

نسخهٔ مصور از گلستان سعدی مؤرخ بسال (۸۳۰ ه) که اکنون دریکی از مجموعه های هنری حفاظت میشود در سابق برای کتابخانهٔ بایسنقر در هرات کار شده وکاتب آن جعفر بایسنقر میباشد(۲). نسخه دیگر از بوستان سعدی که در آن امضا هایی از بهزاد دیده میشود، فعلاً در مجموعه چستربیتی (۳) نگاهداری میگردد. یك نسخهٔ خطی ونفیس دیگر از بوستان سعدی که دارای پنج قطعه مینیاتور میباشد، در کتابخانهٔ مصر محفوظ بوده وتصاویر آن امروز استوار ترین سندیست. برای بررسی هنر بهزاد وآثار او، زیرا با اطمینان بر صحت منسوب داشتن این صورتها به بهزاد محکم تر از اطمینان به نسبت هر صورت دیگری باوست. برای آنکه این تصاویر در نهایت چیره دستی ودقت درهنر رسم شده وآنرا بزرگترین خطاط عصر «سلطان علی» کاتب بسال (۸۹۳ه ۱٤۸۸م) (٤) برای سلطان حسین میرزای بایترا که تصویرش در صدر کتاب خطی موجود است، کتابت نموده وبنابران عمل تصویر از چنین ارمغانی باید بخود بهزاد راجع باشد زیرا در هر یك از آن چهار تصویر امضای این هنر مند بزرگ (عمل العبد بهزاد) یافت میشود.

تابلویی(٥) از بوستان سعدی کار مکتب هرات درسال(۱٤۸۹ میلادی). موضوع: مباحثه ومناظره علمی در مسجد با امضای بهزاد. تابلویی (٦) از نسخه خطی بوستان سعدی کار مکتب هرات درسال (۱٤۸۸ میلادی) موضوع: شاه دارا وشبان با امضای بهزاد است. نسخه خطی سلامان وابسال جامی که نقاشی آن توسط «بهزاد»

۱- التصویر فی الاسلام عند الفرس ص ۱٥.

۲- ایضاً.

۳- ایضاً.

٤- ایضاً ص ٥۲.

5 - A.V.Pope,Persian art,P.886.

٦- هنر افغانستان گ ۱۰. پوگاچینکووا ص ۲۱۷ مسکو ۱۹٦۳.

وخوشنویسی آن توسط « سلطان علی » انجام شده است، با داشتن تصاویر بسیار عالی وزیبا در متن وزرنگاره ها درخواشی انسان را به حیرت اندرمیسازد. یك نسخهٔ خطی ومصور « ظفرنامه» که مورخ بسال(۸۷۳ ه)است برای کتابخانه بایقرا بقلم شیرعلی خطاط کتابت شده وتصاویرآنرا منسوب به بهزاد (۱) میدانند.

مرقع تاریخ تیمور، از بهترین اثربهزاد است که‌بسال ۱٤۹۷ م. با نجام رسیده که صفحات آن منقوش ومذهب میباشد، واما کدام نوشته ای در آن بنظر نه‌میخورد. این نسخه را میتوان از تازه ترین اثر استادان دانست که در نوع خود بی نظیر وبی بدیل است وهمچنان با ملاحظه با آن میتوان استعداد خارق العاده وتعالی هنری او را درك کرد (۲).

نسخه خطی ومصور هفت اورنگ جامی، که دارای سی واند صورت خیلی قشنگ وزیبا ست، فعلاً در کتابخانهٔ نسخ خطی وزارت اطلاعات وکلتور در کابل محفوظ میباشد. این تصاویردر عصرسلطان حسین بایقرا درهرات کشیده‌شده واحتمال سبك بهزاد و مکتب اودر آنها میرود.

۲ـ خواجه میرك نقاش * :

امیر روح الله (۳) مشهور به میرك نقاش هروی الاصل وازسادات کمانگراست. وی زمان شاه سلطان حسین را یافته ورئیس کتابخانه شاه موصوف مقرر گردیده بود

۱ـ رجوع شود به‌تابلوی چاپی‌ص(۲۳۰-۲۳۲)،هنرافغانستان،گ ۱۰. پوگاچینکووامسکو۱۹٦۳میلادی.

۲ـ سر آمد هنر، طاهر زاده تبریزی ص ۱۲، چانچانه ایرانشهر برلین ۱۳٤۲.

* باین اسم سه میرك در عالم نقاشی ظهور کرده است :

الف ـ خواجه میرك هروی که‌دراوآخرقرن نهم ه. همزمان باغلبه شیبانی‌ها درهرات از بین‌رفته‌است.

ب ـ حاج‌میرك بخارایی که خطاط معروف بوده است.

ج ـ آغامیرك اصفهانی نقاش. ص ۳٤۲-۳٤۳ جزو ۳ جلد ۳ رجال حبیب السیر.

۳ـ خوشنویسان، استاد دکتر مهدی بیانی بخش اول ص ۱۹۹-۲۰۰ تهران ۱۳٤٥.

وبنا بران بسیاری از کتب سلطنتی ، کتیبه وعمارات عالیهٔ هرات به قلم زیبا وتوانای این آزاده مرد هنر مند تصویر وتد هیب شده است . مولینا قطب الدین محمد قصه خوان در تذکره خوشنو یسان ونقاشان خود گوید: (۱) استادان مشهور خراسان درفن نقاشی« خواجه میرك»، « مولینا حاجی محمد نقاش» ، « استاد قاسم علی چهره کشای» « واستاد بهزاد » شبیه ونظیر ندارند.

از آن رساله در باب میرك:

بود آفرینش همه پست او زده از رقم بوسه بردست او
چو خواهد قلم از برای رقم زپر فرشته ببند د قلم
زشو قش صدف سربرآورد زآب که از ابر دستش شود کامیاب
قلم را از وکار بالا گرفت که اندر دوانگشت او جا گرفت
قلم چون به تشعیر گردد دلیر از آن موی خیزد زاندام شیر

میرك درکارنقاشی زبردست وبی نظیربود وآنگاهیکه امیر علی شیر نوایی کارهای تعمیراتی مسجد جامع هرات را بپایه تکمیل رسانید، قسمت تزئیناتی آنرا به‌خواجه‌میرك خطاط ونقاش مشهور مفوض کرد واوبنا برشرحیکه درص (۳٦-۳۷) آبدات‌نفیسه هرات آمده است ، کتیبه ونقاشی مسجد جامع را درمدت (۱۵) روز انجام داده است (۲) .

از کار های نقاشی استاد میرك دو تصویر دریك نسخه خطی خمسه نظامی که هم اکنون متعلق به بر یتش موزیم است، مشاهده میشود (۳) یکی دیگراز تابلوی های بسیار زیبا وقشنگ استاد موصوف معراج محمد(ص) است که درعالم نقاشی نظیر آن کمتر دیده شده واین نسخه بتاریخ (۹۰۰ هـ - ۱٤۹٤ م) (٤) در هرات کار

۱- بنقل از مجلهٔ سخن ش ٦-۷ دوره ۱۷ ص ٦٦٦ سال ۱۳٤٦ .

۲- آبدات نفیسه هرات سرور خان گویا اعتماد ی ص ۳٦-۳۷ کابل ۱۳٤۳ .

۳- خوشنویسان دکتربیانی ص۱۹۹ .

٤- مجله روزگا رنوص ۳۲ ، ش۱-۳ س ۱۳٤۱ ؛ش٤ س۱۳٤۲ .

شده است. خواجه میرك در هرات در اواخر قرن نهم ه (١٥ م)میزیسته ودرسال (٩١٣ ه) پدرود حیات گفته است.

٣ـ قاسم علی :

در نیمهٔ دوم قرن نهم هجری (١٥ میلادی) هنر مندی از آنسوی کوههای هنر آنروز ظهور وطلوع کرد که نامش قاسمعلی چهره کشای است. « استاد قاسم علی زبدهٔ مصوران روزگاروقدوهٔ نقاشان شیرین کاراست . وی این فن را از کتابخانهٔ امیرهدایت بدست آورد . بسبب تعلیم آنحضرت گوی سبقت ازامثال وا قران برده وپیوسته در خدمت ملازمانش کمر خدمت بسته وهمواره ازکثرت انعام واحسانش در مقام رفاهیت وفراغت نشسته...(١) . »

قاسم علی یکتن از نقاشان بر جسته واز همکاران نزدیك بهزاداست واما در کار های هنری خود میتواند همپایهٔ استاد بهزاد باشد . قاسم علی در کشیدن صورتهای اشخاص قدرت عجیبی دارد، بطوریکه مینیاتور های مزبور وی پیوست به امضایش در چندین نسخه نفیس دیده‌شده است. استادساکسیان درراه تحقیق‌ازآثاریکه ازین هنرمند بوجود آمده وتوقیع هاییکه اشتباهاً با و نسبت داده شده ، بررسی بعمل آورده وصحت وسقم امضا های او را روشن ساخته است. دریك نسخهٔ خطی خمسهٔ نظامی که تاریخ کارآن (٨٩٩ ه)(٢)(١٤٩٣م) است وفعلاً زینت بخش‌موزهٔ بریتانیامیباشد، امضای قاسم علی در آن مشاهده گردیده است . درهفت تصویر ازنسخه خطی مزبور استاد ساکسیان نظر دارد که شش تصویرآن منسوب به قاسم‌علی‌بوده وشاید بدیع ترین صورت درین نسخه همان صورتی باشد که مدرسه ای را در هوای آزاد نشان

١ـ خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخبار تألیف غیاث الدین الملقب به امیر خواند ، نسخه خطی کتابخانه ملی ملك تهران ، ٩٧٨ قمری ، شماره وصفحه ندارد.

• برای آشنایی باکار این هر مند به مینیاتور اول رجوع شود.

٢ـ رجوع شود به ص ١٧١ تاریخ صنایع ایران ،دکتر ویلسن ترجمه فریار.

مینیاتور (۱)

نقاشی توسط قاسم‌علی چهره کشای، کار مکتب بخارا، مقارن
۱۵۴۰ میلادی تصویر از خمسه نظامی

میدهد، در یکی دیگر از آن تصاویر دختر جوانی دیده را جلب میکند که با شرمساری در برابر همسالانش عشوه گری میکند. در تصویر دیگر یك درخت بزرگ به ملاحظه میرسد، که بر بالای سر مدرس وشاگردانش سایه انداخته است وهمچنان تصویر دیگر، دسته ای از زنان را درحالت حمام نشان میدهد، که درآن یکی ازآنان دست دیگری را که در اب حوض است ، گرفته ودر حال کشیدن است تا در آب فرود آید وهمه یکجا در آب باشند . در صورت مزبور شخصی در حال عود نواختن دیده میشود. تمام آنچه درین مینیاتور ملاحظه میگردد، زیبا ودلربا است (۱) در موزه مترو پولتن نیوریاك ، مینیاتوری از آثار میر علی شیر نوایی وجود دارد که بسیاری از خصایص سبك قاسم علی در آن ظاهر است واز آنجمله است مرغزار طلایی، درختان بزرگ چنار وتصویر حقیقی برگهای خزانی (۲).

٤ـ مولینا محمد نقاش(۳)

ازنقاشان معروف قرن نهم هرات است. وی درعصرسلطان حسین بایقرا درشهر هرات زندگی مینمود ومیر علی شیرنوایی مقدم او را گرامی میداشت. او بهنگام سلطنت بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین ، بنا بر اهلیت ولیاقتی که داشت درسلك نقاشی بمرتبه عالی صعود نمودوفرمان کتابداری کتابخانه سلطنتی به وی داده شد. تا آنکه دراوائل استیلای ابوالفتح محمد خان شیبك درحدودسال (۹۱۰ـ۹۱۳هـ) در هرات دیده از جهان فروبست. استادان دیگر نقاشی عبارت بودند از: مولینا هوایی، مقصود ، استاد بابا حاجی ، ملا یوسف، استاد محمدی، استاد شمس الدین مولینا درویش محمد، رستم علی، استاد شاه مظفر، استاد خلیل ونظایر آنان که صرف با ذکر نام شان بسنده شد.

۱ـ التصویر فی الاسلام ... ص ۵۳ .

۲ـ رهنمای صنایع اسلامی دکتر م . س . دیماند، ترجمهٔ فریارص ٦۰ـ٦۱ تهران ۱۳۳٦ .

۳ـ روضة الصفا تصنیف میر خاوند شاه مشهور به میرخواندص۲۸۱ ونیز رجوع شود بهص ٤۲ـ٤۳ زندگانی سیاسی میر علیشیر نوایی بقلم بار تولد روسی ، ترجمه پوهاند میر حسین شاه کابل ۱۳٤٦ .

شرح مینیاتورها وصفحات مصور

شا هنامهٔ با ینسقری:

درقرنهای(٥ـ٦هـ .) داستانهای شاهنامهٔ فردوسی توجه نقاشان را بخود جلب کرد وآن به علتی است که از یکطرف زیبایی داستانها گیرنده است واز جانب دیگر صحنه های آن از دیگر سرایندگان بر تر بوده وآنان « نقاشان » را برآن داشته است تا فرا خور این داستانها، نقش های زیبایی خلق کنند . از جمله داستانهای مزبور داستان « زال ورودابه » ، « منیژه و بیژن » ، « رستم وسهراب » شایان آن بوده است تا مردمان به چنین داستانها آشنا گردند وباآن بنظر تحسین واعجاب ببینند (١) .

اگر بد کنی کیفرش بد بری زچشم زمانه بخواب اندر است
سرایو نها نقش بیژن هنوز بزندان افراسیاب اندر است

شا هنامهٔ بایسنقری که کارمکتب هرات را مینمایاند درسال(٢٣ـ٨٢٢هـ) مطابق (٣٠ـ١٤٢٩م) ازطرف جعفربایسنقر ، برای کتابخانهٔ بایسنقرمیرزا (٧٩٩ـ٨٣٧هـ) (٢) تهیه گردیده است واین شا هنامه بسال (١٤٣٠م .) بپایان رسید وازطرف بایسنقر میرزا مقدمه‌ای بر آن نگا شته شد. درصفحه اول آن یکدسته گل زیبا وخیلی قشنگ با مضای طغرایی شهزادهٔ موصوف دیده میشود.

درمقدمهٔ کتاب دو صفحهٔ اول مصوراست، وباقی صفحات دارای مینیاتور های خیلی عالی وجالب میباشد . وهمچنان متن کتاب بخط خوش نوشته شده وتذهیب کاری آن با داشتن شاخ وبرگهای پیچیده طرح های اسلیمی وزنده چینی از دیگر

١ـ مختصری از پیشگفتار استاد پور داوود برکتاب « بیژن ومنیژه » ص ٣٠ نقل ازهفت اقلیم امین احمد رازی ، سال ١٠٠٢ (بررسهای تاریخی ص ٢٥٤ سال ٣ شمارهٔ ٥، ١٣٤٧) .

٢ـ مطلع السعدین ص ٥٢ نسخه خطی کتابخانه ملی ملک تهران .

مینیاتور (۲)

یك مرد جهانگرد، در حضور کیکاووس راجع به دیوان مازندران صحبت میکند ـ شاهنامهٔ بایسنقری، هرات ۱۴۳۰ میلادی

نسخه ها امتیازخاصی دارد . شرح مربوط باین تصاویـر را درصفحا تیکه اختصاص به شاهنامه های مصور دارد ، ملاحظه خواهند فرمود.

شرح مینیاتـور های شاهـنامـه بایسنقری از کـتاب (بـازیـل گـری) صفحات مصورشماره (۱ـ۲) شعرندارد (۱). درین تصاویربا یسنقربا بزرگان واعیان دربارخود به تماشای شکار آهوان ، گرگان، شیروغیره دیده میشود. وی جامهٔ سبز به تن داشته وجامی از شراب دردست را ست گرفته وچتری بالای سرش سایـه انداخته است. صفحه مینیاتور دیگر(۲) منظرهٔ در بارکیکاووس را مینمایاند که در آن یك مرد آواره به اصطلاح« دیو» حضور شاه را دریافته ودر بارهٔ دیوان مازندران صحبت میکند واو را بر حملهٔ دیوان برمی انگیزد * . درین‌مینیاتور لباس‌های افراد بر نگهای بادنجانی سبز وآبی‌دیده میشود ونیزکوزه های آبی وسفید بالای میزی که گل قشنگی پهلوی آنست، بنظر میخورد .

در تصویر دیگر « رستم» پهلوان نامی وافسانه ای سر زمین ما با نوه اش « برزو» درجنگ دیده میشود. داستان « برزو» یا «برزو نامه» ازطرف شاعرگمنام ، درحدود سال (۱۱۰۰م) درشاهنامهٔ فردوسی وارد گردیده است. درین‌جنگ رستم برتن‌ببربیان پوشیده فتح وظفرنصیبش میشود و« برزو» بوضع خیلی اسفناك نقش بر زمین میگردد وچهره بر نقاب خاك میکشد (ص ۹) . مینیاتور دیگرمرگ اسف انگیز« سیاوش» پدر کیخسرو بدست گرسیوز تورانی‌را تمثیل میکند ** که شرح آن چنین‌است:

چون سیاوش از پدر بیگانه شد . روی بـدربارافـرا سیاب آورد وبـا دختر او « فرنگیس » ازدواج‌کرد وبدان سبب‌بمقام ومرتبت پرحشمت وتو قیر رسید . لیکن سرانجام گریوزا(گرسیوز) که مرد مطلع ازجنگ بود به افرا سیاب ازسیاوش‌سعایت

1- Basil Gray, Persian miniaturs, P. 8. 1962

2- Ibid

* رجوع شود به مینیاتوردوم .

** این مینیاتور مکتب هرات در سال (۱٤۳۰) میلادی است. رجوع شود به‌مینیاتور سوم.

وبد گویی کرد وخشم اورا نسبت به سیاوش برانگیخت وسیاوش را هلاك کرد. بنابران آتش نفاق وشقاق را میان طوایف آریایی وتورانی برافروخت (۱) .

شا هنامه فردوسی این واقعه‌را بدین سان تمثیل میکند:

نگـــه کرد سیوزانـــدر گـــروی گـــروی ستمگـــر نپیچید روی
بیامـــد بـه پیش سیا وش رسـید جوانمردی شـرم شد نا پدید
بـزد دست وریش شهنشـه گرفت بخواری کشیدش بخاك‌ای شگفت
پیاده همی بـرد ه مـویش کشـان چو آمـد بد ا ن جا یـگا ه نشان
کـه‌آنـروز افـگند ه بود ند تـیر سیا وخش وگـرسیـو ز شیر گـیر
بیفـگند شیر ژیـان را بخـــاك نـه شرم آمدش زان سپهبـد نه باك
یـکی طشت بنهاد زرین بـــرش بخنجر جدا کرد ازتن سرش (۲)

ثعالبی در شاهنامهٔ خود موضوع را بدینگونه بیان میکند:

کجا آنـکـه فرموده بد طشت خون گرو ی زره برد وکـرد ش نگون
بساعت گیاهی از آن خون برست جزایزد که داند که آن چون برست
گیـا ه را د هـم من کنونت نشان که‌خوانی همی‌خون اسیا وشان (۳)

صحنه مصوردیگر ، صفوف متقابل جنگ میان ایرانیان وتورانیان است. درجنگ « پیران» سردارلشکر تورانیان بدست« گودرز» پهلوان کشته میشود. پهلوانان ورزم آرایان تورانی درین صحنه از مینیاتور جامه های بزرگ بادنجانی بر بالای زره پوشیده انـد ونقاش چیره دست در کشیدن زمینه‌های خرد وکوچك وتعدد شکلها مهارت بسزایی انجام داده است .

وهمچنان شکل مدور صفوف درین تصویر خیره کننده بوده وازبهترین وعالیترین

1- Basil Gray , persian miniatures, p.g

۲ـ شاهنـامه چاپ دبیرسیاقی تهران ج ۲،ص ۵۸۲ـ۵۸٦

۳ـ ترجمهٔ محمود هدایت تهران ص ۹٦ .

مینیاتور (۳)

کشتن سیاوش بدست گرسیوز، کارمکتب تیموری هرات

قرن نهم هـ .

شاهکار های هنری محسوب میشود.

در یك صفحه مینیاتور دیگر* مرحله ای از داستان هفت خوان اسفند یار نشان داده شده است. اسفند یار برای رسیدن به‌قلعهٔ ارجاسب تورانی، میخواهد منازلی را طی بکند که ناگاه در مسیر راهش دو گرگ با دندان های چون تیغ آبدار نمودار شدند وبدو حمله کردند. اسفند یار، با شمشیر بران وکشنده خود، آنها را بکشت وراه وصول بمقصد را برای خود سهل گرداند وشکر خدای را بجا آورد(۱).

فردوسی در شاهنامه به بیان آن چنین صورت میدهد:

سخن گوی دهقان چو بنهاد خوان — یکی داستان راند از هفتخوان
یکی جام زرین بکف بر گرفت — زگشتاسپ آنکه‌سخن در گرفت
زرویین دژو کار اسفند یار — زراه وزآموزش روزگار... (۲)

یا:

سپهبد چو آمد به نزدیك گرگ — بیفشرد ران همچو پیل سترگ
بدیدند گرگان برویال اوی — میان ویلی چنگ وکوپال اوی
زهامون سوی او نهادند روی — دو پیل دژآگاه دو جنگجوی
کمان را بزه کرد مرد دلیر — بغرید بر سان درنده شیر
براهر یمنان تیر باران گرفت — به تندی کمین سواران گرفت
ز پیکان پولاد گشتند سست — نیامد یکی پیش او تندرست
نگه کرد روشندل اسفند یار — بدید آنکه‌زو سست‌گشتند وزار
یکی تیغ زهر آبگون بر کشید — عنان را گران کرد وسر در کشید
سرانشان بشمشیر بر کرد چاك — گل‌انگیخت ازخون ایشان زخاك

---

* این مینیاتور کارمکتب هرات درسال (۱۴۳۰) میلادی است. رجوع شود به مینیاتور چهارم.

۱- Basil Gray. persian miniatures p.lo

ونیزمراجعه‌شود به‌صفحه ۱۴۱ شاهنامه‌ثعالبی ترجمهٔ محمود هدایت‌چاپ تهران.

۲- شاهنامه فردوسی ازروی چاپ ژول مول قطع جیبی ۷ جلدی ج ۳ ص ۱۳۹۳ به بعد.

سلیح وتن از خون ایشان بشست — بر آن خاک بر پاک جایی بجست
بر آن ریگ سرسوی خرشید کرد — دلی پرز درد ورخی پرز گرد
همی گفت کای داور دادگر — تو دادی مرا زورو فرو هنر
تو کردی ددان را بدین خاک جای — تو باشی بهر نیکیی رهنمای... (۱)

نویسنده: دکتور محمدافضل بنووال

۱- شاهنامهٔ فردوسی یک جلدی چاپ امیر کبیر ص ۳۱۰

مینیاتور (٤)

داستان هفت خوان اسفندیار

اسفندیار در وقت حمله بر دو گرگ، شاهنامهٔ بایسنقری هرات

۱٤۳۰ میلادی

آتش گل

ساقی بیا که باز بر اورنگ خسروی
گل جلوه داد حسن کمالات معنوی

بلبل ترانه ساخت بر اورنگ بار بد
سر کرد عاشقانه غزلهای پهلوی

می ده برنگ آتش موسی که هر طرف
شد از دم بنفشه روان باد عیسوی

پهلو زند به سینهٔ سینا دل چمن
از بسکه در گرفته درونار موسوی

باد بهار زآتش هر گل که بر فروخت
بر خاك ریخت آب رخ نقش مانوی

فصلی چنین که لاله بصحرا کشید رخت
حیف است ای جوان تو بکاشانه منزوی

بگذر بطرف باغ که مرغان را ستگوی
خوش میزنند راه مقامات معنوی

می خور بصوت فاخته امشب که صبحدم
ازعند لیب این چمن آواز نشنوی

ای سرو نو بر آمده این سرکشی چرا
چون یکدو روز دیگر ازین باغ میروی

پاداش نیك نیك ومکافات بد بد است
دیروز هرچه کشته ای امروز بدروی

واصل کابلی

نیاز آزادگان

سوختن در انجمن چون شمع کار ساده نیست
آتش ما جز بپای خویشتن ، استاده نیست
ما چشم دیگران کی بر حقایق بنگریم
همت ما اینقدر آخر زپا افتاده نیست
عالم سر گشتگی ما را بیا بان مرگ کرد
عمر ها شد منزل ما در قبال جاده نیست
حلقه های زندگی زنجیر گردن گشته است
اندرین محنت سرا یك حلقهٔ بکشاده نیست
صد هنرنا داشته در ظل قدرت، حاصل است
صد کمال داشته ، در ناتوانی ، زاده نیست
دیده ای بر جان نثاری های ما کس وانکرد
بهر ضبط نالهٔ ما گوش کس بنهاده نیست
مشت خاکیم ونبرداریم سرا زخاك راه
سجدهٔ بیچارگان را منت سجاده نیست
ذوق هستی جا نگیرد در دل وارستگان
کسب شهرت رهنمای مردم آزاده نیست
از ازل ما نشه پرداز شراب وحد تیم
آب وتاب مستی ما باردوش باده نیست
شد دلیل تیربختی فکرت روش « حکیم »
چشم مردم در قبول آفتاب آماده نیست

پوهاند دکتور عبدالحکیم « ضیایی »

آوازپا

آب گشتیم وزموج ماصدایی برنخاست　　تار گشتیم وزساز ما نوایی برنخاست

غنچه راخون ساختیم ولاله‌را دل سوختیم　　زین چمن یك گل چوماداغ آشنایی برنخاست

پشت پاخوردم اگر برخاستم بر روی کس　　گردمن بیهوده از جایی بجایی برنخاست

در هزاران کاروان بویی ز پیراهن نبود　　از هزاران محمل آواز در رایی بر نخاست

بی صدا بودست یاران ساز پیدا وشکست　　زآمد و رفت نفس آواز پایی بر نخاست

راست گر پرسی نشدسروش بجای جلوه گر　　کز پیش ازهرطرف دست دعایی برنخاست

آه بی پروا دهد آخر «ضیاء» خاکم بباد
هر کجا برخاست طوفان بی بلایی برنخاست

ضیاء قاری زاده

پرتگاه

آنجـا، فراز کنگـره های بلـند کـوه
جاییکه آسمان به زمین دست میدهـد
آنجـا کـه آفتاب فرا روی قلـه ها
هر صبح زود بوسهٔ تقدیس می نهـد.

• • •

شیب وفـرازیخ زدهٔ شیلـه هـای آن
از دور می رسد بنظـر همچـو کهکشان
البرز واردوش وبـر بیکرانـه اش
دارد ز اژد ها وطلسمات داستـان.

• • •

کهسار سالخورده وسنگین وبـا وقـار
بسیار گرم وسرد جهانـرا شمرده ای
آیینه دار راز جهـان کهـن در آن
هـر نقش صاف ودر هم سنگ فشرده ای

• • •

اوج ستیغ کوه هـم آورد بـا سپهـر
عمق نشیب درهٔ هم بستر زمـین،
آنجاست پرتگاه مخـوف جهنمـی
در پای لاشه های خطـر ناك وسهمگین.

• • •

مشت عظـام پاو سرو ساعد وکمـر
افتاده وفسرده بژر فای پرتگاه
« قربانگاه عاشق ناکام» گشتـه ثبت
آنجـا بخـون کشته بـر سخره سیاه.

عبدالحی آرین پور رستاقی

سر گشته

این کیست اینکه میرود ومیکند نگاه
از زیر پرده بانگهٔ تلخ سوی من
میجودیدم بجلوه ومیگویدم بناز
کم کرده آروز ، تو نه ای آروزی من
آیا هموست این ضم دلربا که باز
میخواندم بخویش ونمی آیدم به پیش؟
یا خاطر پریش،
از رنج کهنه جان مرا تازه میکند،
با دل گرفته راه سوی آروزی خویش
از خاطر نرفته فزون در دهای من
اما کجاست یا دو فا شیوه یی که باز،
در گوش وی به زمزمه خوانم سرودراز،
وز شدت نیاز،
در هجر وی به صبح فشانم سر شك غم
وز مهروی بناله سپارم شب دراز
سر گشته من! که خاطر بی یاورم به یاس
افسرده شد، نداد وی امید واریم.

گشتم خموش زانکه درین دشت بی پناه،
هـــر شام وهـــر پگاه،
بیهوده ناله کردم و نشنیـــد زاریـــم
در ژر فنـــای حادثـــه ها کیست همچو مـــن
سر کشته ونیافـــته راه وگرفـــته دل
بـــا یك جهـــان هـــوس
در مانـــده پـــا بـــه گل
می پیچدم به گوش نواهای پـــر خروشـــ
گای راه گـــم بیـــا!
تاریکـــی است ومی نهم آنسو قـدم به‌جوش.
این بانگهـــا زکیست ؟
کجـــا میروم ؟
چـــرا؟

پوهنـوال محمد رحیم الهـام

تذکر :

درشماره ۳ـ٤سال ۱۳۵۰این مجله دربخش‌اشعار، شعری تحت عنوان «شعله آشام» که ازفـرید ون توللی است سهواً بنام مرحوم دکتورمیرنجم الدین انصاری چـاپ شده است.

شایستن و بایستن

موضوع این مقاله قاعدهٔ استعمال مصادر توانستن، یاراستن، شایستن، بایستن، خواستن ودانستن است . این مصادر درموار دیکه بعنوان فعل معاون یا کمکی بکار میروند، غالباً با مصدر یامصدر مرخم می آیندمانند: نمی توانم گفت، نتوان رفتن. امروز مشتقات این مصادر با فعل وصفی استعمال میشود. مثلاً بجای نمیتوانم خورد، میگوییم خورده نمیتوانم. گاهی میگوییم نمیتوانم بخورم. مقصود ازموضوع مورد بحث، توضیح همین نکته است واینك برای تایید قول خود نمونه های از نظم فصحارا می آوریم . البته در نثر نیز عین قاعده جاری است:

مثال توانستن بعنوان فعل اصلی:

عاشق مشوید اگر توانید — تا در غم عاشقی نمانید
اینست نصیحت سنایی — عاشق مشوید اگر توانید
یا بکن آنچه شب وروز همی وعده دهی — یامکن وعده هرآنچیز که آن نتوانی

منوچهری

مثال توانستن بعنوان فعل معاون:

سودا زده یی فراق یارم — بازیچه یی دست روزگارم
نتوانم گفت کز غم دل — ایام چگونه می گذارم

فلکی شیروانی

سخن درست بگویم نمیتوانم دید — که می خورند حریفان و من نظاره کنم

حافظ

من وتو سخن توانیم گفتن — من از بیدلی وتو از بید هانی

مکی پنجشیری

آنچه نتوانند زد آن دیگران برهفت رود — آن نوا ، از دست چپ آنماه بر یکتار زند

سنایی

صر صر هجر توای سرو بلند — ریشه عمر من از بیخ بکند
پس چرا بسته اویم همه عمر — اگر آن زلف دو تا نیست کمند
بیکی جان نتوان کرد سؤال — کز لب لعل تو یك بوس بچند

رودکی

دوست نزدیك تر ازمن بمنست — وین عجب ترکه من ازوی دورم
چکنم با که توان گفت که یار — در کنار من ومن مهجورم

تاند مخفف تواند:

نه هما ناکه همیشه ملکی تا ند کرد — آنچه او کرد زمردی به در کستان

فرخی

چگونه باشدی از پیچ من بی تانمی گفتن — که هست ازعشق چونان که چونان راجنان دارد

سنایی

جمال با تو نتاند شد ار بخواهد جفت — بقدر با تو نیارد زدار بخواهد بر

فرخی

بلبلی کرد نتاند به دل مرده‌دلان آنکه آن زلف بخم غالیه سای تو کند
منوچهری

بدور طاس کس نتوان رسیدن توان دور فلك بنمودن از طاس
سنایی

کس نثاری کرد نتوانست اندر خورداو زانکه اشك عاشقانش لؤ لؤ منثور بود
سنایی

هر گاه این مصدر پیش از کاف واقع شود ، فعل تابع آن بصورت مضارع می‌آید:

حلقه بر در نتوانم زدن از بیم رقیبان این توانم که بیایم سر کویت بگدایی
سعدی

ترسم زنفاق آینه هم زان نتوانم که دم بر آرم
خاقانی

با کس نتوانم که بگویم غم عشقش نه نیز کسی داند این راز نهانم
سنایی

خوی سعدیست نصیحت چه کند گر نکند مشك دارد نتواند که کند پنهانش

* * *

سر نتوانم که بر آرم چو چنگ ورچو دفم پوست بدرد قفا

* * *

که تواند که دهد میوه الوان از چوب یا که داند که بر آرد گل صد برگ ازخاك

توان: بمعنی طاقت و زور :

به بد روز همد استانی نکرد که با زوش با زور بود وتوان
فرخی

مثال یا راستن بمعنی توانستن.

زتو یارستن این کار دور است نه اندك دور بل بسیار دور است
معروفی بلخی

اشك حافظ خرد وصبر بدریا انداخت
بدست اندرش برق وزیرش براق

چه کند سوز غم عشق نیارست نهفت
که یاراش پیش آمدن در کجا
غضائری

چو اندر تبارش بزرگی نبود
نیارست نام بزرگان شنود
فردوسی

بجان توکه نیارم تمام کرد نگاه
زبیم چشم رسیدن بدان دو چشم سیاه
فرخی

از رنج تن تمام نیارم نهادپی
وزدرد دل بلند نیارم کشیدوای
مسعود سعد

از هم نفسان مرا چراغی است
زان پیچ نفس زدن نیارم
خاقانی

من از رشك قد تو دیدن نیرام
سهی سرور آزاده بوستانی
کسی این راز پیدا نیارست کرد
بماندند با درد ورخسارزرد
نیارد شدن پیش گرد گزین
نشیند براه وی اندکمین
فردوسی

خورشید را سخی چو تو دانند مردمان
خورشید با تو کرد نیارد برابری
فرخی

یارا :

با رخش گل‌ندانم بچه رونق به شگفت
کرا سلطان سلطانان بمال وجاه بنوازد

با قدش سرو ندانم به چه یارا برخاست
به بدکردن بروگیتی ندارد زهره ویارا
سوزنی

نه‌دارا داشت‌این‌یاراونه اسکندراین زهره

که شاه خسروان دارد زهی زهره خهی یارا
سوزنی

دانستن بمعنی توانستن:

جزاین چه دانم گفتن که عنصری گوید چنین بماند شمشیر خسروان آثار

مسعود سعد

دریغا آن سخن هایی که دانم گفت ونتوانم وگر گویم ازآن حرفی جهانی رانـوان دارد

سنایی

راد مردی ومرد دانـی چیست بـا هنر تر زخلق گـویم کیست

آنـکه با دوستان بداند ساخـت وا نکه با دشمنـان بداند زیست

ترکشی ایلاقی

او سخن گفت نداند چه گنه داند کرد گنه آن چشم دژم دارد وآن زلف دوتاه

فرخی

هیچ صیقل نـکو نداند کـرد آهنی را کـه بد گهر باشـد

سعدی

کس نداند گفتگو از کس بدانکی طمع کرد باچنین فرمان وچندین شغل و چندین دردسر

فرخی

همه گوهـر وجامه وتـاج هـا کس آنرا ندانست کـردن بهـا

فردوسی

شایستن ، یا شاییدن بمعنی سزا وار بودن لایق ومناسب بودن در خور بودن دو مورد استعمال دارد، یکی بعنوان فعل اصلی و دیگر بعنوان فعل معاون یـا کمکی جاییکه متعلق با سم باشد بمعنای اصلی وجاییکه متعلق به فعل باشد بمعنای کمکی بکارمیرود. اینك صورتهای مختلف این دو مورد شرح میشود :به عنوان فعل اصلی در ینصورت معنای سزا وار ولیاقت را میرساند. بعضی صیغه های این فعل را با امثله بیان میکنیم واز پاره دیگر مثالی نداریم.

مثال شایم :

کی خدمت راشایم تاپیش تـــو آیـنـم
با این سرواین ریش چوپا غنده حلاج

ابو العباس مروزی

که آن خورشیدبرگردن زعشق اوهمی سوزد
وهردم شکرمی گویدکه سوزش راهمی شایم

• • •

مرا چو پرده در آویختی برین درگاه
هم از بـرای بـرآویختن نمـی شایم

اگرشایم بـــه مهرو دوستـــداری
زمن بردار بـارگرم وخـــواری

ویس ورامین

مـــن چـــه مـــرد آکـــارم
که جز نـــا بکاری را نشا یـــم

اگرشایم ترا چاکر پدیدارم یکی نیکی
وگر نه چون ترا باشد پدیداری کنم فرمان

در دولت شاه چون قوی شد رایـــم
گفتم که رکاب راز رز فرمـایـــم

زرگفت مرا که من ترا کی شایـــم
آمد آهن گرفت ، هر دو پایـــم

شایـی :

همه دشمنی از تو دیدم ولیکـــن
نگویم که تودوستی را نشایـــی

فـرخـی

وگر طاقت نداری جور مخـــدوم
برو سعدی که خدمت را نشایـــی

سعـدی

چون ایزد شاید ملـك هفت سماوات
بر هفت زمین بر فلك وشاه تو شایی

منو چهری

ای دل تو بدین مفلسی ور سوایـــی
انصاف بده کـه عشق را چون شایـی

مولوی

ای آنـکه ملك هر گزبرتو بدل نجویـد
ای آنـکه خسروی را ازخسروان توشایی

فـرخـی

مثال شاید:

در حال شادی است شاد باشی شاید دولت تو خود همان کند که بباید
بخونم گر بیا لاید دو دست نازنین شاید که قتلم خوش همی آید ز دست و پنجهٔ قاتل
اگر به باده مشکین دلم کشد شاید که بوی خیر ز زهد وریا نمی آید
حافظ

مشو دیگر به نزد ویس جادو زن مو بد کجا شاید زن تو
فخرالدین اسعدگرگانی

نپاید جهان بر تو ور پایدی از و هر بدی کایدی شایدی
ابو شکور بلخی

شاییم:

گر دستهٔ گل نیاید از ما هم هیمهٔ دیگ را بشاییم
همچون جگر کباب عاشق جز آتش عشق را نشاییم
سنایی

شایید:

حرمت رفیق گیرید تا پیشگاه را بشایید
تفسیر کشف الاسرار وعده الابرار

شایند:

بدو گفت بر گرد گرد جهان مه دختر گزین از نژاد مهان
بخوبی سزای سه فرزند من چنان چون بشایند پیوند من
ویس ورامین

یکی کم بود شاید از شانزده بماند بر ا در ترا پانزده
که شایند هر یك به شاهنشهی بدیشان بود شاد تخت مهی
فردوسی

شایستی:

از ترجمهٔ تاریخ طبری: معاویه با وگفت(باسیما) تو بشوی خویشتن نشایستی که نبیرهٔ صلعم بود بفرزند می چگونه شایـــی.

ازمصدرشایستن مشتقاتی داریم از قبیل شاینده، شاییده، شایست ونشنایست بمعنی روا وناورا.

نا شایست وشایست مـــن وتـــو بلاست این بیش بایست مـــن وتـو

شایانی یعنی شایستگـی وشایان بمعنی لایـق وسزاوار:

چو مغزاندر سرو چون هوش درسر بجا ولایق وشایـــانـــی ای زن بهـار

شایانیت: وآن ازدو سبب‌تواند بود : یکی آنکه طبیعت دراو اثرکندوآنرا شایانیت آن دهدکه مناسب ترشود مرغذای آن عضورا: تنکسوق نامه ایلخان، بانشای رشیدالدین فضل الله.

وشایسته بمعنی لایق ومحترم (درپښتو بمعنای زیبا):

عادل زمانه داری قاهر جهـانستـان بایسته پاد شاهـی شایسته شهر یـــار

ای افتخار مملکت وافتخار عصـــر شایسته اختیاری وبایسته افتخـــار

چون سروسهی قامت شایسته ترازسرو چون ماه دو هفته رخ بایسته ترازمـــاه انوری

چون فرزنـد شایسته آمـــد پـدیـد زمهر زنـان دل بباید بـــریـــد ویس ورامین

ای هر کفایتی را شایسته وامـــیـــن وی هر بزرگی را در خورو ســـزا مسعود سعد

شای صیغه امر:

تو بدین از همه شایسته تـــــری همچنین باش وهمه ساله تـــو شـای فرخی

صیغه نهی از شایستن:

درغم حج بودن اکنون ازادای حج بهست من بگفتم این سخن گوخواه شایی خوامشای

سنایی

وشای بمعنی زیب:

امیر زیبی وشایی به تحت ملك و بتاج همی بباش مر این هر دو را تو زیب وشای

فرخی

شایستگی:

بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی ملك را در جهان هر روز جشنی باد و نوروزی

شایگان یا شاهگان بمعنی شاهوار سزاوار شاه، هر چیز خوب و نیکو ذخیره مال گنج شاهانه، همچنین شایگان اصطلاح معروف عروض (۱):

ابیات پر صنایع دو شیزه منست بی شایگان ولیك به از شایگان

رشیدی

گذشته از آن کار بی مزد و رایگان یعنی بیکار را نیز شایگان خوانند «مفرمای درویش را شایگان. شهید» شاعریکه در کلامش این عیب عروضی دیده میشد فوراً عذر می خواست تا حمل بر جهلش نشود.

انوری گوید:

گرچه بعضی شایگانست از توانی باش گو عفو کن وقت اداوانی ندارم بس ادات

بعنوان فعل معاون: از مصدر شایستن سه صیغه آن شاید وشایست وشاییم با مصدر یا مصدر مرخم بکار میرود از سایر صیغه ها مثالی در دست نداریم.

۱ـ در اصطلاح عروض قافیه شعری را گویند که در آن تحکمی باشد وآن بر دو بخش است، شایگان خصی آنست که حروف اصلی را با حروف زاید قافیه کنند تاریکتر را به تر (مرطوب) قافیه سازند یاسمین را با زمین. این نوع بیش از یك یا دو بار جایز نبود. شایگان جلی وآن بر دو قسم است الف بعضی حروف زاید را که میان آنها عادتاً نتوان فرق کرد؛ مانند: مکرر گراندن آب و گلاب یا ساز گار و کامگار. ب ـ قافیه آوردن الف و نون مانند نیکان و دوستان را الف و نون اصلی مانند دامان و انسان.

همی شد نشا ییم زین بوم رست — که این جای بد زادن ما نخست

اسدی

مثال شایست:

دل شیرویه را شرین ببایست — ولیکن با کسی گفتن نشایست

نخفت ار چند خوابش ببایست — که در بر دوستان بستن نشایست

فخرالدین اسعد گرگانی

مثال شاید:

بر غو بر شاه نشاید بردن — پس غصه روز گار باید خوردن

این کار که پای در میانش داری — هم روی بدان سرخ کنی هم گردن

شمس الدین صاحب دیوان

هر سوالی کز آن لب سیراب — دوش کردم همه بداد جواب

گفتش جز به شب نشاید دید — گفت پیدا بود به شب مهتاب

عنصری

شاید پس کار خویش بنشستن — لیکن نتوان زبان مردم بستن

سعدی

سست پیمان دلبری دارم بغایت سنگدل — سنگدل شاید که باشد سرخ پیمان کس مباد

امروز که کلمه شاید را که سوم شخصی مفرد مضارع شایستن است بمعنی ادات احتمال شک وظن بکار می بریم ممکن است دراصل شاید بوده وبعد ها جزء دوم را حذف کرده اند وتنها شاید را بکار برده اند، بمعنی ممکن‌است، احتمال دارد.

مصدر بایستن یا بایدن بمعنی لازم‌بودن واجب بودن وضرور بودن است این مصدر ومشتقات آن بدو معنی بکار میرفته است، یکی بعنوان فعل اصلی درموردیکه متعلق آن

اسم می بود ودیگر بعنوان فعل معاون ویا کمکی که درین مورد فعلی که تابع آن می بود به صورت های مختلف بکار میرفت . اینك صورت استعمال آن دور ابیان می کنیم.

۱- بعنوان فعل اصلی :

در چنین موارد بایستن معنی لزوم ووجوب رامیرساند؛ چنا نچه درین شعرفردوسی :

به بربط چوبایست برخاست رود — بر آورد ما زندرانی سرود
که ما زندران شهرمن یاد باد — همیشه برو بومش آباد باد
که در بوستانش همیشه گلست — بگوه اند ورن لاله وسنبل است
هوا خوشگوار وزمین پرنگار — نه گرم ونه سرد وهمیشه بهار
نوا زنده بلبل بباغ اندرون — گر از نده آهو براغ اندرون
گلابست گویی بجویش روان — همی شاد گردد زبویش روان
دی وبهمن وآذرو فرودین — همیشه پر از لاله بینی زمین
کسی کاندرآن بوم آباد نیست — بکام از دل وجان خود شاد نیست

یعنی رود را بربط چنانکه لازم بود موافق وهم آهنگ ساخت .

دل شیرویه را شیرین ببایست — ولیکن با کسی گفتن نشایست
فخرالدین اسعد گرگانی

در این موارد لزوم امری یا وقوع فعلی را درزمان ماضی بیان می کند :

اینجا می ونقل وشاهدی هست ولیك — بی او همه هیچ نیست او بایستی
یا: یکی چنا نکه تو درصحبت تو بایستی — ولی چنانکه تویی درجهان کجا باشد

در موارد زیر لزوم چیزی یا وقوع فعلی را در زمان مضارع بیان میکند :

آن کس که نباید برما زود ترآید — تو دیرتر آیی برما چونکه بیایی
منو چهری

یعنی کسیکه لازم نیست زود ترمی آید وتولازم استی دیرتر می آیی.

چون آمده ای مرو از یراك — ما را چو دو دیده می بیایی
سنایی

گرفتمت که رسیدی به انچه می طلبی گرفتمت که شدی آنچنانکه می بایی

فرخی

نه، برگ این ندارم، هان خیره می چه باشی؟ نه دست آن ندارم، بین زودهی چه بایی؟

زهمه شاهان امروز که دانی جزازو مملکت را وبزرگی وشهی را در بای

فرخی

تو نور دیده روشن دلانی از یرا در خورو دربایی ای زن

بهار

بد مهر بتی وسنگین یاری لیکن چو دل وچودیده دربایی

فرخی

دادار جهان مشفق هر کار تو بادا گرچه ملك الغرب تویی تا ابد اما

کورا ابد الد هرجهان داو تو بایی بر تخت خراسان ملك الشرق توشایی

از مشتقات مصدر بایستن که بمعنی اصلی بکار رفته صیغه‌های زیر را داریم، بعضی صیغه های دیگر یا اصلاً بکار نرفته ویا اینکه بمانرسیده است.

بایم:

کنون این روزرا می دید بایم تن سیمت گشته خاك پایم

گرگانی

بد، مهربتی وسنگدل یاری لیکن چو دل وچو دیده دربایی

گرفتمت که رسیدی به آنچه می طلبی گرفتمت که شدی آنچنان که می‌بایی

بتو تازه باد این جهان کاین جهانرا چو مر چشم را رو شنایی ببایی

فرخی

بگیتی کام راندن با تو نیکو ست تو بایی در برم با جفت یادوست

تا جهان را پادشاه باید همی پادشه محمود باد اندر جهان

باید :

آنچه نباید دلبستگی را نشاید
چه باید روز شادی گرم خوردن — تن آزاد خود را بنده کردن
آنجا که پیش بینی باید موفقی — وآنجا که پیش دستی باید مظفری

معروفی بلخی

چمن خوشست وهوا دلکشست ومی بیغش — کنون بجز دل خوش هیچ در نمی باید
دردا که طبیب صبر می فرماید — وین نفس حریص را شکر می باید
جهان‌را شاه فرخ پی چنین‌بایدچنین‌باید — که خلق عالم اند رسایهٔ عدلش بیاساید

بباید :

یکی مرد ویرا بباید نخست — که گوید نیو شیده ها را درست

ابو المعانی مروزی

بباید فیلسوف سخت شیوا — که باشد در سخن گفتن توانا

ابو شکور

بباید پیچیدن این کار را — پذیره شدن رزم وپیکار را

لبیبی

ناز را رویی بباید همچو ورد — چون نداری گردبد خوبی مگرد
زشت باشد روی نا زیبا وناز — حیف باشد چشم نا بیناودرد

سنایی

بایند:

کم از هشتاد زن پیشش نبایند — که کمترین ندیمی را نشایند

ویس ورامین

الحق امثای مال ایشام — همچون تو حلال زاده بایند

سعدی

مثالی از چهار مقاله نظامی عروضی:

« پس از نزدیکان او کسانی بایند که حل وعقد عالم وصلاح وفساد بندگان خدای بمشورت ورای وتدبیر ایشان بار بسته بود» .

بایندہ صفت فاعلی از بایستن:

ازو بالنده تیر وتیغ ازو نازنده جام می ازو بایندہ تاج وتخت ازو تازنده اسپ وزین

قطران

بای صیغه امر:

هر نشاطی رابخواه وهر مرادی رابجوی هر وفایی را بیاب وهر بقایی را ببای

بایستی:

گدا اگر گهر پاك داشتی دراصل برآب نقطه شرمش مدار بایستی

در آفتاب نکردی فسوس جام زرش چرا تهی زمی خوشگوار بایستی

حافظ

همیشه گفش پلش را کفیده بینم من به جای کفش وپلش دل کفیده بایستی

معروفی

گر زبان بامن ندارد چرب هم نبود عجب کانچه او را درزبان بایست درپیراهنست

سنایی

نخفت ارچند خوابش می ببایست که در بر دوستان بستن نشایست

جام از بهر می همی بایست جسم از بهر جان همی باید

انوری

این زن ومردیکه نفس است وخرد نیك بایستت بهر نیك و بد

وین دو بایسته درین خاکی سرا روز وشب درجنگ واندر ماجرا

سوزنی

بایست چیزی لازم وواجب:

گفت یزدان تو بده بایست او برکشا در اختیار آن دست او

بای مخفف بایست، یعنی آنچه مورد احتیاج است:

زهی تن هنروچشم نیکان‌را چوروح درخور وهمچون دودیده‌اندر بای
زهمه شاهان امروز که دانی جزازو مملکت را وبزرگی وشهی رادربای فرخی

بایسته:

ندارد پدر هیچ بایسته تر زفرزند شایسته‌شایسته تر

بایستنی:

بگفتند کاز ما تو دانا تری ببایستنی‌ها توانا تری

بایستگی:

جهان را چو باران ببایستگی روان را چو دانش به شایستگی

هم چنین‌لفظ با یا بمعنی آنچه مورد احتیاج باشد ضرور، واجب، لازم گاهی ضمیر را با لفظ باید بیاورند وگویند ببایدت چنانچه درین شعر.

هر گاه که بایدت تماشا شو چهره خویشتن همی بین

بایا: در بایست وضروری:

بایا تری به مصلحت عالم از بهتری به سینه بیماران سوزنی

مثال باید با مصدر ومصدر مرخم:

اگر فرهنگ شان من کرد بایم گزند افزون ز اندازه نمایم
کنون این روزرا می دید بایم تن سیمنت گشته خاك پایم
کسی کوکند میز بانی کسی را نباید که بگریزد از مهمانی
کار تو باید که باشد بر نظام کار های عاشقان گوزار باش

در داکه درین زمانه غم پرورد — حیفا که درین بادیه عمر نپورود
هر روز فراق دوستی باید دید — هر لحظه وداع می باید کرد
شهید

مرا رفت باید بدین چاره زود — رکاب وعنان را بباید بسود
چون با تو بوم در تو نیارم نگریست — چون بی تو بوم بباید زار گریست
چون با تو وبی توم بهم باید زیست — پس فرق میان وصل وهجران تو چیست
نصیر الدین طوسی

بایست: ضیغه غیر شخصی است ولزوم چیزی یاوقوع را در زمان گذشته بیان می کند.

نبایست کردن برین سوگذر — بر نره دیوان پر خاشخر

هرگاه ضرورت اقدام به فعلی برای کسی بیان میشود فاعل آن فعل نسبت به فعل بایستن مفعول قرار می گیرد یعنی او را لازم است که چنان کند درین مورد ضمایر مفعولی به آخرفعل غیرشخصی افزوده می‌شود:

ببایستم همی مرگ تودیدن — به پیری زهر هجر انت چشیدن
چرا این راه را باز شمردی — چرا سازی که بایست نکردی

گاهی در مفرد مخاطب بجای ضمیر مفعولی (ت) ضمیر فاعلی (ی) می آید:

نبایستی تو گفتار ش شنیدن — چو بشنیدی به پیشم ناور دیدن

اما بیشتر درین مورد بجای ضمیر متصل ضمیر مرا ترا می آید وفعل بصورت غیر شخصی بایست ودر مفرد غایب اسم می آید.

مرا رفت بایست کردم درنك — مرا بود با او سر پر زجنگ

از تاریخ سیستان:

نبایست کا نجافرستم.

از تاریخ بیهقی:

دلیلی بایستی که ما را از این ظلمات به آب حیات بردی گاهی صیغه بایست

غیر شخصی است مراد آنکه وقوع یا اجرای امری در زمان ماضی لازم بوده است وفاعل آن مجهول است یا گوینده در آن تجاهل میکند .

یك دمك باری درخانه ببایست نشست تا بدیدندی روی توغزیزان وتبار

ببایستی همان مفهوم ببایست دارد با اضافه یای شرط وبعد از اگرودیگری صرف شرط می آید:

گر نه از بهر عدوتو ببایستی همی فخر تو ازروی گیتی برگرفتی نام عار

پس کلمه بایستی دو مورد استعمال دارد: یکی در معنی استمرار در زمان گذشته چنانکه در شعر بالاو دیگر متضمن مفهوم شرط مانند : هر چه بایستی بخریدی .

برای تفصیل در باره بایستن رجوع شود به کتاب در باره زبان فارسی تألیف دکتر خانلری چاپ رنگین. ۱۳٤۰

پوهاند دکتور جاوید

نویسنده : اقتدار حسین صدیقی
ترجمه : پوهنمل حمیدالله (امین)

سلطنت افغانها در هند

مقدمه:

با فتح هند شمالی توسط ترکها دراواخر قرن دوازدهم ، تغییرات عمده یی در موسسات سیاسی ، اجتماعی واقتصادی هند قرون وسطی بوقوع پیوست. تأسیس حکومت ترکها باردیگر طبقهٔ حاکمهٔ نظامی را که قسماً با استفاده از اراضی عسکری (اقطاع) تمویل میگردید، بوجود آورد. فاتحین ترك سیستم دولت خودرا بشکل سیستم اداری که سالها قبل از تأسیس سلطنت ترکها در هند، در غزنی و دیگر سرزمینهای اسلامی مرعی الاجرا بود، اساس گذاشتند. سلاطین مذکور همچنین تغییرات عمده یی را بنا بر ضروریات کشور وایجابات عصر ، درسیستم اداری خویش بوجود آوردند. بنابر ان میتوان گفت که مطالعهٔ تکامل سیستم اداری سلطنت دهلی به نسبت انکشاف واصلاحاتیکه درتمام دورهٔ اسلامی تاریخ هند درآن مورد بوقوع پیوسته، حایز اهمیت شایان است.

بعد ازقتل سلطان شهاب‌الدین غوری در۱۲۰۶، کنترول متصرفات هندی وی بدست قطب‌الدین ایبك که بحیث یك فرمانروای مستقل کام میراند وروابط ومناسبات خوبی با دربار غزنی نداشت؛ افتاد. قطب‌الدین ایبك با اتخاذ یك موقف‌مستقل کوشید تا با تعقیب یك سیاست سخاوتمندانه ودرفضای حسن تفاهم قدرتش را درهند شمالی استحکام بخشد. بعد ازمرگ وی درسال ۱۲۱۰، سلطان التمش نه تنها سیاست وی را درمورد استحکام حکومت ترکها درسلطنت دهلی تعقیب نمود؛ بلکه درمورد حفظ حیثیت مقام سلطنت نیز اقدامات لازمه بعمل آورد وبرای افزایش جلال وعظمت سلطنت وبه منظور جلب نظر مردم، بیشتر توجه نمود. باین ترتیب ازین وقت ببعددربار سلطان برای اعمال نمایشی شهرت یافت (۱).

هدف اساسی ازین نوع فعالیتها این بود تا سلطان را بحیث یك شخصیت بزرگ دربین امرا تبارز دهد. متعاقباً سلاطین مربوط به خانواده های بلبن، خلجی و تغلق تشکیلات دولتی را بیشتر مرکزی ساختند وباین ترتیب به افسران امپراطوری تفهیم شد که موقعیت وامتیازات آنها همه ازطرف سلطان وبنابرارادهٔ او بایشان داده شده است.

با گرفتن الهام ازعنعنات غیر اسلامی آریایی درمورد فاصله بین مقام سلطنت ومردم، سلاطین هرنوع تماس را با مردم برای خود کسرشان میدانستند وخواستار انقیاد وخدمت اشراف نسبت بمقام سلطنت بودند.

باز هم سلاطین هند به پیروی ازروش شاهان خارج آنشکورمیکوشیدند تا عادل ودارای سلطهٔ کامل درامور دولتی باشند. سعی بعمل می‌آمد تا عدالت درامپراطوری برهمه وبدون درنظرگرفتن موقعیت، نژاد ویا طبقهٔ مذهبی تطبیق گردد. (۲) درحقیقت

۱- مراجعهٔ شود به

Some aspects of re ligion and politics in India during the 13th century, prof. K.A. Nizami, Aligarh, 1961, pp. 93-94

۲- تاریخ فخرالدین مبارکشاه، فخر مدبر، ص ۳۳. همچنان :

Some aspects of religion and politics in India during the 13th century op. Cit. 111-112

همین عمل بود که باعث شهرت سلاطین در بین مردم گردید و باعث استحکام قدرت آنها شد.

بعد از سلطان موقعیت اشراف قابل یادآوری است. زیرا تمام فعالیت دستگاه دولت به آنها تعلق میگرفت. وزرا در مرکز، مقطع ها یا حکمرانان در ولایات و افسران نظامی همه از جملهٔ همین طبقهٔ مردم انتخاب میشدند. از همین جهت هر یکی از سلاطین دهلی مجبور بود عوامل مختلف را در تنظیم سیستم اشرافی در نظر داشته باشد. سلطان جمیعتی از پیروان قابل اعتماد داشت و بپاس خدمات بزرگی که انجام میدادند وظایف حساس اداری در دستگاه سلطنت به آنها سپرده میشد. علاوه بر آن اشخاص دیگری نیز وجود داشتند که به نسبت داشتن نفوذ بر دسته های مشخص مردم، از منافع مقام سلطنت دفاع میکردند و برای ایشان نیز موقعیت های مناسبی در زمرهٔ اشراف داده شده بود. از شواهدیکه در تاریخ فخرالدین مبارکشاه برای دورهٔ سلطنت قطب الدین ایبك وجود دارد برمی آید که اشراف این دوره از عناصر مختلف نژادی تشکیل یافته بودند و شامل هندی ها، خراسانیها ترکها، غوریها، و خلجی ها بودند(۱) این ترکیب اشراف بعد از وفات سلطان قطب الدین ایبك (۱۲۱۹) نیز تغییر نیافت (۲) خلف او سلطان التمش اشراف دربار خود را از اشراف قدیمهٔ دوره شهاب الدین غوری و قطب الدین ایبك انتخاب نمود و باین ترتیب برای خنثی ساختن قدرت اشراف سابقه، طبقه اشراف را از پیروان قدیمهٔ خود و مهاجرین خارجی که از سرزمین های اسلامی اشغال شده توسط مغل ها بهند آمده بودند یکجا ترکیب و تنظیم نمود (۳).

بامرگ التمش (۳۰ اپریل ۱۲۳۶) اشراف ترك که اکثریت را در طبقه حاکمه

۱- فخر مدبر، همان اثر ص ۳۳

2 - Some aspects of religion and politics in India during the 13th certury, op. cit, 124 - 128

۳- عصامی، فتوح السلاطین، ص ۱۲۸، ۱۴۷-۴۸ (برای تقرر خارجیانی که ترك نبودند به کارهای مهم اداری) برنی، ص ۲۸

دارا بودند برای بدست آوردن موقعیت های حساس در دستگاه سلطنت بمجادله آغاز کردند (۱) آنهاتمام مناصب واراضی مهم را برای ترکها انحصار نمودند وباین ترتیب موقعیت مردمان غیرترك را در جامعه پائین آورد. ترکها تفوق شانرا تادورهٔ سلطنت ناصرالدین محمود یعنی هنگامیکه بلبن یکی از اشراف بزرگ دردربار اکثر آنهارا از بین برد حفظ کردند (۲) بلبن که‌خود ترك بود ترجیح میداد موقعیت‌ها ومناصب مهم را به مردمان غیرترك بطوری بسپارد که توازن بین آنها وترکان برقرار گردد. بانهم در زمان او کسانیکه در فامیل های نسبتاً فقیر بدنیا آمده بودند، از داشتن مقامات عالی محروم بودند.

بلبن افغانها را که قبلاً بحیث مردم خشن وتعلیم‌نیافته تلقی وتنها درخدمت نظامی استخدام میشدند بنظر نیك میدید وایشانرا مورد اعتماد قرار میداد. قراول های‌نظامی (تهانه‌ها) اطراف دهلی وپرگنه‌های جلالی، kampil، patiali و Bhojpur به‌آنها سپرده شد. بنابران ازاین‌وقت ببعداست که افغانهادرسلطنت‌دهلی‌مقامی‌بدست‌آوردند (۳) قدرت خلجی‌هاکه ترکها ایشان را پایین‌ترازخود میدانستند به‌پیمانه قابل‌ملاحظهٔ افزایش‌یافت. اشراف غیرترك نیز بآنها در مقابل اشراف ترکی که میخواستند در زمان کیقباد ضعیف تمام مناصب عالی وحساس را برای خود انحصار نمایند یکجاشدند درنتیجه حکومت ترکها از بین رفته وتاج وتخت دهلی به خلجی‌هاانتقال یافت.

۱- طبقات ناصری، ص ۲۱۷، باید تذکر داد که باز ماندگان التمش سعی کردند با اعتماد برمردمان غیر ترك موازنه را بین آنها واشراف ترك حفظ کنند، چنانچه یکمرتبه ریحان یکی ازهندی‌ها توسط سلطان ناصرالدین محمود برتبه مهم ارتقا یافت تا درمقابل ترکها ومجبور ساختن آنها به اطاعت باو کمك نماید.

2 - Studies in Medieval Indian History and Culture, prof.K.A. Nizami, (Kitab Mahal, Allahabad), 1966., pp.48-50

۳- شواهد موجوددرطبقات ناصری‌نشان‌میدهد که‌افغانهادراول‌بحیث‌سوارها وافسران‌خوردرتبه‌نظامی‌ایفای وظیفه‌می‌نمودند. طبقات ناصری‌ص۳۱۵؛برنی، صفحات ۵۷-۵۹ درمورد نظرمساعد بلبن درمقابل افغانها.

به قدرت رسیدن خلجی‌ها باعث عروج مردمان غیر ترك شد آنهاییکه در سابق حتی بعضاً تصور بدست آوردن اینگونه موقعیت های بزرگ را نیز نکرده بودند. ضمناً سلاطین خلجی برخلاف اسلاف خود به‌سوابق فامیلی اشخاص اهمیت زیاد قایل نبودند (۱)

آنها بدون در نظر گرفتن موقف فامیلی ونژادی زمینهٔ مساعد خدمت درحکومت را برای همه فراهم نمودند، لیکن همینقدر بودکه کسی که درحکومت بکاری گماشته می‌شد، باید دارای صفاتی می‌بود که برای حکومت کردن لازمی پنداشته میشد. باین ترتیب اشخاص میتوانستند باداشتن استعداد مناصب بزرگ را بدست بیاورند. چنانکه سلطان جلال‌الدین خلجی بزرگترین رتبه یعنی نیابت پادشاه (نایب‌ملک) را به ملك قطب الدین علوی که به قبیله سلطان تعلق نداشت، سپرد (۲) همچنان وظیفهٔ ندیم خاص‌شاه به‌مولانا سراج‌الدین ساوی ازاهالی Samana سپرده شد. (۳) ضمناً یکتن‌از اشخاصیکه مربوط بیکی ازقبایل هندو، وموسم به Mandahar بود، دربدل معاش‌ماهانه یك لك Jital بحیث وکیل دارمقرر شد این امتیاز راوی در بدل شجاعتی بدست آورد که در یکی از جنگ‌ها بحیث مقطع Samana درمقابل شاه نشان داده بود(٤) ملك سعدالدین منطقی نیز که حیات منزوی داشت به رتبه بزرگ در دربار رسید(٥) حتی مغل ها که‌مردم‌از آنهاتنفر داشتند وآنهاراغیر مدنی ودشمن‌اسلام‌میدانستند نیز بعد از قبول اسلام در خدمت شاه ودستگاه سلطنت راه یافتند(٦).

بابوجود آمدن علاء الدین خلجی، تشکیلات دربار وسیعتر گردید؛ زیرا توسعه

---

1 - Nobility under the Khalji Sultans, Iqtidar Husain siddiqi, Islamic culture, Hyderabad, 1963 Vol.xxxvll,No,2,pp.55-57

۲- برنی ص ۲۰۲

۳- ایضاً ص ۱۹۵

٤- ایضاً ص ۱۹٦

٥- ایضاً ص ۱۹۸

٦- ایضاً ص ۲۱۹

امپراطوری استخدام تعداد زیاد مردم را برای پیشبرد امور نظامی واداری ایجاب مینمود. سلطان که در زمان عمویش آنهم در هنگام فتوحات به مقابل راجاهای Bhilsa و Deogiri ازین نوع ترکیب در پیروان خود بوجه احسن استفاده نموده بود هیچگاه در مورد گماشتن آنها بوظایف اداری ونظامی سوابق فامیلی شان را در نظر نداشت. همکاران سابق وی محمود سالم (یکی از اشخاص عادی Samana) واختیار الدین هود قاتلین سلطان جلال الدین خلجی، بادیگران درطبقه حاکمه موقعیت های خوبی بدست آوردند(۱) در حقیقت عروج سیاسی آنها نتیجهٔ تغییرات اجتماعی وسیاسی بود که بابه قدرت رسیدن خلجی ها بوقوع پیوست (۲).

درینمورد از افغانها نیز باید ذکری بعمل آورد، زیرا دردورهٔ سلاطین قبلی معمولاً مردمان غیر مدنی پنداشته شده وبحیث سواره نظام ومامورین خورد رتبهٔ نظامی استخدام میشدند. اما درین هنگام مناصب عالیتری را در دربار بدست آورده بودند. درینمورد میتوان از اختیار الدین یل افغان که در دورهٔ علایی از درباریان واشراف بزرگ بود نام برد که تازمان محمد بن تغلق موقعیت مناسب وثابت اداری را دارا بود(۳)

برادر کوچک اوملك مخ نیزدردورهٔ خلجی هاموقعیتی خوبی بدست آورد. اما باید تذکر داد که تنها هندی هاومردمان عادی نبودند که در خدمت شاه گماشته میشدند بلکه خارجی ها وبازماندگان خانواده های اشرافی وقدیمهٔ ترك نیز بوظایف خوب مقرر میشدند. از مطالب فوق میتوان چنین استنباط کرد که سلاطین خلجی برخلاف حکمروایان ترکی نه تنها اشخاص منسوب به خانواده های اشرافی، بلکه سایر

۱- ایضاً ص ۲۵۰

2 - the Nobility under the Khalji sultans, Islamic culture, Hyderabad , op. cit. pp. 59-60

۳- برنی ص ۲۴۰

اشخاص وطوایف را نیز اهمیت میدادند وبدین سبب بودکه ایشان وارد دستگاه حکومت شدند وبوظایف بزرگ مقرر گردیدند. چنانکه در دوره آنها اهل هنود نیز مناصب عالی را بدست آوردند؛ بطور مثال، ملك نایک، یکی از جنرالان هندی بیک رتبه بلندتر یعنی بحیث مقطع شق Samana و Sunam ارتقایافت بطوریکه رتبه او به مقایسهٔ ملك غازی (بعداً سلطان غیاث‌الدین تغلق) مقطع Dipalpur نیز بلندتر بود، اخیر الذکر در تحت قوماندانی وی در جنگ علیه مهاجمین مغل که توسط علی بیگ وترتق رهبری میشدند، شرکت نمود (۱)

باستناد متون مربوط به Ladmao (Jodhpur) در ۱۳۱۶ سلطان علاءالدین یکی از هنود راکه موسم به Sadharna بود بحیث خزانه‌دار مقرر نمود (۲) بهمین ترتیب هنود توسط حکمرانان مسلمان نیز در ولایات واقطاع ها بوظایف مناسب مقرر میشدند.

از شواهدیکه در اعجاز خسروی تذکر داده شده برمی آید که شخصی بنام کیوچند بسال ۱۳۰۹ بحیث دیوان مقطع ایفای وظیفه مینمود (۳) بطور خلاصه میتوان گفت که از اوایل قرن ۱٤ هندوها وظایف مهمی را در بخش های نظامی واداری سلطنت دهلی بدست آوردند.

فهرست اشخاصیکه در فامیل های نسبتاً فقیر جامعه تولد یافته وتوسط برنی ارائه‌شده، نشان میدهد که مشخصات اشراف درزمان محمدبن تغلق تا اندازهٔ زیادی

۱- برنی میگوید که علی بیك وترتق رهبران قبایل مغول بودند که درمناطق کوهستانی مسکن گزین‌بودند وبا سی یا چهل هزار نفر به سرزمین امروهه رسیدند. سلطان علاءالدین، ملك نایك واکبر بیك را با قشون مسلمان به مقابلهٔ آنها فرستاد. برنی‌ص ۳۲۰-۳۲۱ برنی درباره دین ملك نایك چیزی نمیگوید، تنها امیر خسرو اظهار میدارد که ملك نایك یکی ازاشراف هندو بود خزاین الفتوح، ص ٤۱

۲- مراجعه شود به Journal of Indian Histcury, Aug.1936,p.183

3 - Ijaz-i-Khusavi, Eng,tr,. prof. Hasan Askari, Medieval India Miscellany, Aligarh, vol. 1, 1969,pp. 16-17

تغییر یافته بود. آرزوی سلطان در مورد شامل ساختن تمام نیم قارهٔ هند توسط فتوحات تحت یک قلمرو واحد ایجاب مینمود تاتعداد زیاد از مردم بدون در نظر گرفتن کدام اصل خاص استخدام شوند. سلطان محمد بن تغلق خارجی‌ها را تشویق نمود تابتعداد زیاد بهند بیایند ودر آنجا مسکن گزین شوند. او همچنان تعداد زیادی از مردم عادی را در خدمت دولت گماشت وباین ترتیب ضرورتی را که بنابر توسعه امپراطوری ایجاد شده بود، رفع نمود. دربین این‌مردم تعداد زیاد ازهنود نیز باساس لست برنی که کامل هم نیست شامل بودند.

نجبه (Najba) یکی از موسیقی دانان ونیز یکی از مردمان عادی این دوره بطوری مورد نوازش قرارگرفت که‌به مقایسهٔ اکثر اشراف مقام ومنزلت‌عالیتر یافت بطوریکه گجرات، ملتان وبدایون تحت ادارهٔ وی قرارگرفت. همچنان عزیزخمار (وبرادراوفیروز حجام، منکه (Mankah) طباخ ،مسعود خمار ، لده (Ladah) باغبان وچندین تن دیگر نیز از جمله همین‌مردمان عادی بودند که امور اداری دفاتر عمده واراضی وسیع به ایشان سپرده شده بود. سلطان‌همچنان رتبه شیخ بابو پسر نایک (Nayak) را باندازهٔ بالا برد که تقریباً معادل رتبه خود سلطان بود. اوامورو‌زارت وزارت‌مالیه)را به‌پیره (Pera) باغبان که ازمردمان‌خیلی‌عادی‌درتمام‌هندوسندبودسپرد. ورتبه اورا بالاترازملك هاوالی‌ها ومقطع هاقرارداد. همچنان ادارهٔسرزمین (Awadh) به Kishan Bazran Indri تفویض گردید ومقبل (Maqbil) یکی ازغلامان احمد ایاز راکه از نظر اخلاق ننگی برای تمام غلامان بود رتبه وزارت گجرات که رتبه خوانین بزرگ ووزرا بود ، داد (۱) ابن بطوطه نیزاین حقیقت را تائید مینماید که در دورهٔ سلطان محمد بن تغلق هندوها موقعیت های حساس را دردست داشتند بطورمثال رتن (Ratan) به حیث‌حکمران ولایت سند مقررشد واجازهٔ داشتن نقاره

۱- برنی ص ، ۵۰۵

وعلم را که از امتیازات اشخاص دارای مقام های بسیار عالی د ر امپراطوری بود به دست آورد (۱) بهمین ترتیب قلعهٔ Gulharga تحت ادارهٔ Dhara dhar یکی از اشراف هندو قرار گرفت (۲)

باید گفت که چون سلطان فیروزشاه تغلق به سلطنت رسید ، سیاست محمد بن تغلق در مورد استخدام خارجی‌ها ومردمان عادی ممنوع قرار گرفت . در نتیجهٔ مساعی که سلطان در قسمت جلب اشراف هندی الاصل بعمل آورد . خارجی‌ها از شهر های سرحدی به مناطق مختلف چون آسیای مرکزی ، سیستان ، عدن ، مصر وغیره که ازآن آمده بودند ، رانده شدند (۳) ازآنجاییکه ساحه سلطنت درینوقت به نسبت سلطنت های محلی در بنگال ودکن کوچک شده بود سلطان میتوانست از استخدام خارجیان برای اجرای امور دولتی ممانعت کند . علاوه بر ا ن قدرت مرکزی نیز ضعیف گردید واقطاع ها حداقل در عمل ، میراثی قرار گرفت. سلطان فیروزشاه اجازه داد تابازماندگان اشراف وظا یف پدران شان را در اقطاع ها ویا دفاترآنها داشته باشند. نتیجه این امر آن بود که مقطع هاقدرت شانرا در ولایات خویش استحکام بخشیدند وبعد از مرگ فیروز شاه سلطنت های مستقل را بوجود بیاورد.

زمینداران : طبقهٔ دیگری ازمردم که بعد از اشراف حایز اهمیت بودند وبر تولیدات اضافی دهقانان اتکا داشتند، عبارت از زمینداران هستند که بنام مقدم‌ها ، کهوت‌ها چودری‌ها ، رای‌ها ، راناها ورنگه ها نیز یاد میشدند.(٤)

۱- الرحله ، ابن بطوطه ، ص ۸

۲- برنی ص ۵۰۱

۳- برنی ص ۵۳۸

٤- برنی ، ص ۵۳۹ در مورد زمینداران یا سرکردگان ارثی که اهمیت قابل ملاحظهٔ را دراطراف شهرها دارا بودند .عین الملك مهر ودریکی ازاسناد باین موضوع که طبقه زمیندارشامل مقدم‌ها ، چودری‌ها وغیره بوده اند ، روشنی میاندازد .

(انشاء مهرو به تصحیح پروفیسور شیخ عبدالرشید ، لاهور ، ۱۹۶۵ ، صفحات ۱۶-۱۷) شمس سراج ، عفیف نیز به زمینداران درضمن توضیح حمله اول فیروزشاه دربنگال اشاره نموده اظهار میدارد که رانا ها ، رنگه‌ها وزمینداران بنگال فیروز شاه را درمقابل حکمران باغی بنگال یاری کردند (عفیف ص۸۲)

دراوایل دورهٔ حکومت ترکها مقطع ها، شهرها وقصبات بزرگ را دردست داشتند حالانکه زمین داران دراطراف شهرها دارای قدرت بودند. سلاطین اولی باهمیت اعضای این طبقه پی بردند ویك سیاست مسالمت آمیزرا درمقابل آنها اتخاذ کردند. ازدلیل مشابه که دریکی ازمدارك به دست آمده، برمی آید که سلطان التمش برای حفظ برتری خود درمقابل زمینداران به عایدات ناچیز سالانه که ازآنها بدست می آورد، اکتفا نمود. (۱) اما زمینداران درقسمت این نوع پرداخت به قدرت مرکزی آنهم بواسطه فشار قوای نظامی حساسیت داشتند وبنابران درمواقعیکه قدرت مرکزی ضعیف می گردید از پرداخت این سهمیه، خود داری میکردند. چنانچه با مرگ التمش زمین داران مقتدر نه تنها ازپرداخت سهمیهٔ شان امتناع ورزیدند بلکه به تصرف والحاق اراضی جدید نیز اقدام نمودند (۲) بهرصورت این نوع مجازات ها هیچگاه روحیهٔ شورش را درآنها ازبین نبرد ومجادله بین زمینداران وقدرت های مرکزی درطول قرن ۱۳ بطور مداوم ادامه داشت اگرچه میگویند بلبن سر زمین های امروهه، Katehar (ناحیه Bereilley موجوده) میوات و Kara را ازرای های مقتدر تصرف نمود (۳) اما به آنهم آنها درجریان دورهٔ بعدی بفعالیتهای شورشی شان ادامه داده اند.

بهرصورت سلاطین چون نمیتوانستند مجادله دایمی بین زمینداران ودولت را تحمل کنند سعی نمودند تا آنهارا درقسمت ادارهٔ نواحی اطراف شهرها برای همکاری با دولت تشویق نمایند. علاوه برآن یکجا شدن واجتماع زمینداران که درنتیجه موجودیت فشار نظامی صورت گرفت، زمینه را برای اختلاط کلتوری درطبقه اشرافی هندو ومسلمان فراهم ساخت. چنانچه با آغاز قرن ۱٤ کهوت ها، مقدم ها وچودری ها قسمت اعظم کلتور اشرافی مسلمانان را اخذ کردند. اسپ های مقبول خارجی را سوار میشدند، لباسهای فاخره

۱- انشاء مهرو، ص ۱۷

۲- طبقات ناصری، صفحات ، ۱۸۳، ۱۸٦، ۲۸۰

۳- برنی، صفحات ۳۷، ۳۸، ۵۷، ۵۸، ۵۹

را دربرمیکردند ودرمجالس اشتراك مینمودند (۱) اما علاقهٔ زمینداران به تصرف اراضی جدید وامتناع ازپرداخت‌سهمیهٔ شان به مرکز، سلطان علاءالدین‌خلجی را مجبور ساخت تا درمقابل آنها به اقدامات‌شدید متوسل‌گردد . اکثر امتیازات آنها ممنوع قرار داده شد ودرنتیجه دچارغربت گردیدند(۲) بنابران آنها اقلاً تاهنگام سقوط خانوادهٔ خلجی این نوع مشکلات را تحمل نمودند.

با درك ارزش خدمت زمینداران، سلطان غیاث الدین بار دیگرامتیازات آنها را باوشان سپرد (۳) با بدست آوردن امتیازات‌قدیمه ، زمینداران بار دیگر نفوذ شان را دراطراف‌شهرهاحاصل‌کردند ودریکمدت کم‌قادرشدند درمقابل‌قدرت مرکزی‌مقاومت نمایند ، بطور مثال درمقابل خلف غیاث‌الدین یعنی سلطان محمد بن تغلق هنگامیکه عواید اراضی را درناحیه دوآب ازدیاد بخشیدبه شورش برخواستند . این شورش باندازهٔ شدید بودکه دستگاه اداری کاملاً تغییرمحل‌داده وتمام‌منطقه بدون استفاده باقی‌ماند (٤) درین حالت زمینداران به رهزنی مناطق مجاور پرداخته وامنیت درمورد مسافرت را از بین بردند.

بهر صورت زمینداران از عناصر عمده ومهم در تشکیلات اداری هند بوده وهیچ یك از سلاطین باستثنای سلطان علاءالدین خلجی ارزش خدمت آنها را از نظر دور نداشت.

تقریباً تمام سلاطین در پی آن بودند که بازمینداران روابط حسنه داشته باشند زیرا این مردم در تمام هندشمالی به صورت پراگنده امرار حیات داشتند. زمینداران کوچك چون کهوت ها (Khuts)،مقدم ها وچودری‌ها که حقوق زمینداری بریك

۱- ایضاً ص ۲۹۱

۲- ایضاً ص ۲۹۱

۳- ایضاً ص ٤۳۰

٤- ایضاً ص ٤۷۳

ویاچندین قریه را دارامی بودند بحیث میانجی در بین دولت ودهاقین خدمت مینمودند. در حالیکه راناها، رای‌ها ورنگه ها که خوانین مقتدر بودند واراضی وسیعی را دراختیار داشتند، درمورد پرداخت سهمیهٔ سالانه شان وتهیه قشون برای سلطان درهنگام ضرورت آزاد گذاشته شده بودند.

در دورهٔ سلطان فیروزشاه تغلق، رای ها وراناها مجبوربودند با پیروان خویش در پایتخت زندگی نمایند. آنها به صورت منظم در دربار حضور یافته وباسایر درباریان نظر به موقف خویش درجاهای معین اخذ موقع میکردند (۱) حقوق زمینداری میراثی بود و زمینداران حقوق زمینداری شان را در صورت فروش ویا درصورت شورش علیه سلطان از دست میدادند. (۲)

عروج طبقهٔ اشراف افغانها دردورهٔ فرمانروایان تغلق وخانوادهٔ سید:

در دورهٔ سلطنت سلطان محمد بن تغلق است که ما به اسمای تعداد زیاد از اشراف افغان بر میخوریم بنابران افغانها که برای مدت زیادی برای سلطنت خدمت میکردند بیش از ین ازنظر دورنماندند ومقامات عالی را در حکومت احراز کردند. اشراف افغان دارای تعداد زیاد پیروان قومی بوده وبنا بران ازحسن نظر شاهان برای

۱ـ عفیف، صفحات ۲۸۰-۲۸۱ : یکی ازرای ها چنان موقعیت عالی داشت که ازطرف سلطان فیروز شاه اجازه یافت تا دوسایه بان را با خود داشته باشد.

اکثراین زمینداران بعدازوفات فیروزشاه قدرت زیاد بدست‌آوردند. دوتن ازرای‌ها بنامهای Adhran وصابر علیه سلطان قیام نمودند وشهرهای chandwar، Kampıl, Mahoni, phapoond,patiali, Bhogaon Jalesar, راکه بولایت Etawah متعلق بود بدست آوردند. یکی ازآنها حتی گوالیار را نیز تصرف نمود. این وضع برای یك مدت طولانی‌تا زمان بهلول لودی بهمین منوال باقی‌ماند (تاریخ مبارکشاهی‌صفحه ۷۳-۱۷۲ و تاریخ محمدی اوراق ۴۱۹ الف، ۴۲۹ ب و ۴۳۰ الف).

۲ـ شواهد درمورد فروش حقوق زمینداری برای اوایل این دوره میسر نیست تنها ابن بطوطه برین موضوع روشنی انداخته اظهار میدارد که تعدادی ازقراء برای حفظ وترتیب مقبره سلطان مبارکشاه خلجی خریداری شده بود.

تقویه قدرت نظامی شان استفاده کردند. تاحد یکه ملك شاهولودی درسال ۱۳۳٤ میلادی با قتل بهزاد نایب ملتان اعلام استقلال نمود. شورش ملك شاهو بحدی جدی بود که سلطان بغرض مقابله با وی شخصاً جانب ملتان رفت.

ملك شاهولودی بعداً با پیروان افغان خود جانب افغانستان رفت(۱).

از اشراف دیگر افغان که درین دوره شهرت یافتند میتوان از ملك خطاب افغان قاضی جلال افغان و ملك مخ افغان یادآورشد.

ملك خطاب امور مربوط به قلعهٔ Rapri را به عهده داشت. چون در اطراف این قلعه زمینداران مقتدر امرار حیات مینمودند، بنا بران وی همیشه مصروف بود تا آنها را تحت کنترول نگهدارد. چنانچه در یك موقع زمینداران مذکور با هم اتحاد نمودند و با استفاده از یك قشون پانزده هزار نفری قلعه را تصرف کردند. ملك خطاب ازسلطان کمك خواست؛ اما سلطان باین تقاضا جواب مثبت داده نتوانست. ملك بعداً بتعداد سه صد نفر افغان، به همین تعداد غلام وچهار صدنفر دیگر راجمع آوری نمود ودریك محاربهٔ خونین قشون زمینداران را شکست داد(۲).

بعداً سلطان در ۱۳٤۵ میلادی، هنگامیکه ملك مخ افغان شورش نمود بر وفاداری وی مشکوك گردیده وی را با امیران دیگر افغان محبوس نمود. اما بعد از مدتی دوباره آزاد شد وموقعیت اولی خود را بدست آورد (۳) بامرگ سلطان محمد بن تغلق

۱- برنی کلمه افغانستان را استعمال نموده اظهار میدارد: شاهوازبلغاك دست بداشت وتوبه کرد وملتان را ترك داد با افغانان خود درافغانستان رفت.

برنی صفحه ۸۳-٤۸۲ همچنان مراجعه شود به

Mahdi Husain, Rise and fall of Muhammad bin Tughluq p.180

موءلف تاریخ محمدی میگوید که شاهو به سلسله جبال سلیمان رفت جاییکه افغانان قبیله وی زندگی داشتند. بهمت خان، تاریخ محمدی ورق ٤۱۹ ب.

۲- ابن بطوطه، ص ۱٦۲

۳- عفیف تاریخ فیروز شاهی، ببلیکا، اندیکا صفحه ۵۰ ومراجعه شود بتاریخ محمدی ورق۵۰٦ب

از خواجه جهان ایا زحمایت نمود با وی یکجا به فیروز شاه پیوست. قاضی جلال افغان با پیروان افغانی در گجرات مقرر شد؛ اما بدست طرفداران شاه، شکست خورد و در جریان محار به بقتل رسید (۱) ملك مخ افغان ازجملهٔ امیران ساده بود و در ولایت دولت‌آباد مقرر شد(۲) و درین موقع دو هزار سوار داشت در ۱۳٤٥ میلادی با امیران دیگر یکجا به گجرات فرستاده شد تا سلطان را درمقابله با شور شیان یاری نماید وی بعداً ازترس اینکه مبادا سلطان ازتماس وی با اشراف دیگر افغان در گجرات مشکوك نشده باشد علم بغاوت را برافراشت. اشراف دیگر نیز بااووعده همکاری دادند واورا سلطان ناصرالدین اعلام داشتند (۳) موصوف بزودی بتعداد سی هزارسوار را جمع آوری نمود وتمام کسانی را که حاضر به همکاری نبودند از بین برد ومتعاقباً تمام ولایت دولت آباد را برکسانی که از وی حمایت نموده بودند بشکل اراضی اقطاع توزیع نمود. سلطان بعد از گرفتن این خبر از گجرات جانب دولت‌آباد حرکت کرد. شورشیان نیز تصمیم گرفتند باوی مقابله نمایند. اما در محاربهٔ خونینی که درنزدیکی دولت آباد صورت گرفت شکست خوردند وتلفات سنگینی را متحمل شدند.

سلطان ناصرالدین (ملك مخ)، حسن کنگو ودیگر شورشیان مهم فرارکردند وقلعهٔ دولت آباد بار دیگر بتصرف سلطان درآمد. درهمین وقت سلطان خبر شورش Targhi در گجرات را شنید. بنابران بدون حل مسایل این ناحیه جانب گجرات رفت تاآنکه بعد از عزیمت سلطان ازین ناحیه حسن کنگو قوای باقیماندهٔ وی را شکست داد. (٤)

سلطان ناصرالدین (ملك مخ) در خدمت حسن کنگو که قدرت زیاد را دردست داشت درآمد واز صحنهٔ سیاست خارج شد (٥).

۱- ابن بطوطه ص ۹۲ ومراجعه شود به عروج وزوال محمد بن تغلق صفحات ۸۲-۱۸۱

۲- برنی ص ٥١٤

۳- مراجعه شود به مهدی حسین، عروج وزوال محمد بن تغلق ص ۱۸٤

٤- برنی صفحه ٥١٥ و ٥٢٠

٥- برنی ٥٢٠ وفرشته، جلد دوم، ص ٥٢٢

اگر چه شورش های قاضی جلال وملك مخ بصورت موقت اشراف افغان رااز صحنه دور نگهداشت، اما این واقعات نشان میدهد که درین هنگام افغانها موقعیت مهمی را در دربار بدست آورده بودند . دردکن نیز تعداد زیادی از افسران شهرت یافته بودند . (۱) رویهٔ سلطان فیروز شاه نیز بااشراف افغان نیك بود . ملك بیر(Bir) افغان مقطع ولایت بهار بود وبعد ازوفات وی این امتیازبه پسرش داود خان انتقال یافت (۲) امور مربوط به قلعهٔ جدید التعمیر تغلق پور (قبلا Akhal) به محمد شاه افغان سپرده شد تازمین داران ولایت Etawah را زیر نظر داشته باشد (۳)

بعد از وفات وی سلطان اجازه داد تاپسران وی سربلی خان (Sarbali) ومحمود خان اقطاع پدر را در تصرف داشته باشند (٤) باوجود آنکه پسراول وی برای مدتی محبوس نیز بود. ضمناً باید اظهار داشت که درهمین هنگام ملك خطاب نیز بحیث مقطع Rapri بکار خود ادامه میداد (۵) درعین حال خدمت افغانها در قشون اشراف غیر افغان نیزادامه داشت ؛ بطورمثال ملك مروان مقطع ملتان یکتعداد از افغانها را استخدام کرده بود که ملك بهرام از اجداد سلطان بهلول نیزازآنجمله بود (٦) دردورهٔ باز ماندگان فیروز شاه نیز اشراف افغان موقعیت های شان را در سلطنت دهلی حفظ کردند. سربلی خان که توسط سلطان فیروز شاه محبوس شده بود، باردیگر توسط سلطان تغلق شاه دوم (۱۳۸۸ - ۱۳۸۹ میلادی) آزاد شد (۷) اما باضعف سلطنت

۱- ملاحظه کنید، ابن بطوطه، ص ۹۷

۲- یحیی سرهندی ، تاریخ مبارکشاهی، بیلیکا اندیکا ص ۱۲۳وتاریخ محمدی ورق ٤۱۷ الف

۳- ایضاً ص ٤۱۲

٤- تاریخ محمدی ورق ٤۱۲ الف

۵- تاریخ مبارکشاهی ص ۱۳۵

٦- رجوع شود به فرشته، جلد اول صفحه ۱۷۳

۷- تاریخ محمدی ورق ٤۱۹ ب

موقعیت مقطع Etawah نیز متزلزل گشت. بنابرآن سربلی خان وبرادران او محمود خان سلیمان خان ونظام خان این ناحیه‌را ترك دادند وبسال ۱۳۹٤ درخدمت محمودخان مقطع Kalpi درآمدند. در ۱٤۰۵ میلادی دولت خان لودی بحیث فوج دار ناحیه میان دوآب مقرر شد (۱) حالانکه ملك اسد خان لودی به حیث مقطع Sambhal مقرر گردید (۲) همچنان حسین خان افغان از باز ماندگان ملك خطاب افغان اقطاع Rapri را در دست داشت (۳).

بهر صورت فعالیت های سیاسی افغانها در هند شمالی از دورهٔ فرمانروایان خانواده سید در دهلی آغاز یافت. زیرا قدرت آنها تا اندازهٔ زیادی بر افغانها متکی بود ودر همین دوره بود که افغانها به قدرت خود پی بردند، زیرا اکثر آنها، مخصوصاً آنهاییکه به خانوادهٔ لودی تعلق داشتند؛ اقطاع های مهم را در سلطنت دهلی بدست داشتند (٤) در بین آنها ملك شاه بهرام لودی(بعداً اسلام خان) اراضی سرهند را توسط خضرخان سید در ۱٤۱۷ میلادی بدست آورد و ۱۲ هزار سوار افغان ومغل را در تحت فرمان داشت وبعد از وی نواسه اش بهلول بحیت مقطع سر هند ادامه داد(۵).

۱ـ فرشته ، جلد اول صفحه ۱٦۰ دولت خان لودی بعد ازمرگ سلطان محمود در سال ۱٤۱۲ قدرت فوق‌العاده در دهلی به دست آورد. مراجعه شود به مختصری ازمقاله مولف
The life and time of Daulat khan Lodi the proceedings of all India History Congress 1960

۲- تاریخ مبارکشاهی ص ۱۷٦

۳ـ ایضاً ص ۱۷٦

٤ـ تاریخ مبارکشاهی، ص، ٦ـ۱۹۵

۵ـ فرشته ، جلد اول صفحه ۱۷۳ ،رزق‌الله مشتاقی ،مولف واقعات مشتاقی اظهار میدارد که بالو(بهلول) قبل ازآنکه در خدمت سلطان محمود شاه سید شامل شود به تجارت اسپ درهند مشغول بود. عبدالله مولف تاریخ داودی نیز همین مطلب را نقل میکند ،اما نظام‌الدین آنرا رد نموده واین مطلب را که بهلول وکاکایش اسلام خان به تجارت اسپ اشتغال داشتند، اشتباه میداند. (طبقات اکبری جلد اول صفحه ۲۹۷) فرشته میگوید که بهرام ازاجداد بهلول با اموال تجارتی افغانی خود به ملتان آمده ود رآنجا دردوره سلطان فیروزشاه در خدمت ملك مروان شامل شد. (فرشته جلد اول صفحه ۱۷۳)

ملك سلیمان لودی نیز موقعیت مناسبی رادر ملتان دارا بود . امادرهما نجا درجنگی که به مقابل شیخ علی، یکی ازمهاجمین مغل از کابل در۱٤۱۸ میلادی انجام داد، کشته شد(۱) اقطاع وسیع Rapri هنوز هم در تصرف حسین خان افغان بود وبعداً پسر وی قطب خان در دورهٔ سلطان مبارکشاه سید آنرا در تصرف داشت (۲) ملك الله داد خان لودی در سال ۸۳٦ هجری (۱٤۳۲ میلا دی) در Tabrhinda مقرر شد ، امـا در همانسال توسط جسرت کهوکـر (Jasrat khokkar) از بین رفت (۳) ومتعاقبـاً شق وسیع Sambhal بوی سپرده شد . در همین جا بـود که با سرور الملك کـه سلطان مبارکشاه رادرسال ۱٤۳٤ میلادی بقتل رسانده بود ، بنای عداوت را گذاشت ودر مدت کمی به کمك اشراف دیگر که به سلطان وفادار بودند ، وی رامضمحل ساخت. سلطان محمد شاه خلف سلطان مبارکشاه باین مناسبت اشراف وفادار رابه القاب ورتب عالی افتخار بخشید. اما الله داد خان از قبول هرنوع امتیاز برای شخص خود اجتناب ورزید وآنرا برای برادر کوچك خود تقاضا نمود. بنا بران سلطان لقب دریا خان را بـه برادر کوچك او اعطا نمود (٤)

در ینجا به افغانها ییکه برای چندین نسل درخدمت سلاطین بودند ودرهند استقرار یافته بودند نیز باید اشاره‌شود . آنها کاملاً بارسوم وعادات هندی توافق یافته‌بودند. ازآنجمله اشراف بزرگ آنها مانند مردمان غیر افغان که همین موقعیت اجتماعی را دارا بودنـد زندگی اشرافی داشتند ودرقشون آنها مثلاً درنزد ملك خطاب ، تعداد سواران غیر افغان بمقایسه افغانها بیشتر بود، باید تذکر داد آنـها به سرزمین ها ییکه توسط سلطان محمد بن تغلق در هند شمالی ودکن مقرر شدند، توافق حاصل کرده بودند .

۱ـ تاریخ مبارکشاهی ، صفحه ۲۳۳

۲ـ ایضاً صفحه ۲۱٤ همچنان طبقات اکبری جلد اول صفحه ۹۸

۳ـ ایضاً ۲۲٦

٤ـ ایضاً ص ۲۷۲

بر علاوهٔ سلطنت دهلی افغانها در سلطنت های ولایتی ویا محلی دیگر نیز استقرار یافته بودند. درگجرات افغان خان درزمان سلطان مظفرشاه (۱۴۰۳-۱۴۱۰) وسلطان احمد شاه (۱۴۱۰-۱۴۴۲) ازاشراف بزرگ به شمار میرفت (۱) وی در Nandurbar توسط یکی ازباغیان بنام موید الدین فیروزخان که بعداً ادعای خود رادر در مورد تاج وتخت احمد شاه نیز شدت بخشید، شکست خورد (۲) یکی ازاشراف مقتدر دیگر افغان ، سلیمان افغان است که به اعظم خان شهرت داشت وی در سال ۱۴۳۱ علیه احمد شاه بغاوت نمود وهوشنگ شاه را ازمالوه برای برانداختن سلطان گجرات دعوت کرد ؛ اما درنتیجه هوشنگ شاه شکست خورده واعظم خان نیز اجباراً به مالوه رفت (۳) ونیز یك نگاه مختصر بتاریخ بنگال نشان میدهد که افغانها بتعداد زیاد سال ها قبل ازتاسیس امپراطوری لودی ها وحتی تا هنگامیکه سلطان بهلول لودی آنها را برای شامل شدن درقوای خویش دعوت نمود، درین ناحیه امرار حیات داشتند. هر چند نویسندگان دری در قرون وسطی اسمای این اشراف را بیان نداشته اند. اما با آنهم تعداد ایشان درسلطنت بنگال قابل ملاحظه بود ونقش عمده را در فتوحات واداره این ناحیه بازی کردند (٤) هم چنان سلاطین شرقی جوانپور نیز افغانها را درقشون خویش استخدام نموده بودند. چنانکه سلطان مبارکشاه شرقی تعداد زیاد از افغانها، تا جیك ها وراجپوت ها را درقشون خود شامل کرده بود. همین ما آخذ نشان میدهد، که درین دوره اشراف افغان، مغل، تا جیك وراجپوت وجود داشتند که به احتمال قوی سوا ران در تحت اداره آنها خدمت میکردند (۵).

۱- طبقات اکبری، جلد اول، صفحه ۹۸

۲- سکندر، میراث سکندری، ص ۲۲

۳- ایضاً ص ۳۰

٤- ریاض السلاطین، ببلیکا اندیکا، صفحات ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳٤ وفرشته، جلد دوم ، ص ۲-۳۰۱

۵- فرشته، جلد دوم، ص ۳۰۵

تاسیس سلطنت لودی: دسته یی از اشراف ومردمان مقتدر خانواده لودی بطور آهسته اما با ثبات ومتانت یك گروپ فشار قوی را در سلطنت دهلی که به سرعت تجزیه میشد بوجود آوردند. دربین آنها بهلول، خلف اسلام خان لودی به حیث مقتدر ترین آنها احراز موقعیت نمود وتعداد عساکر خود را به بیست هزار سوار بالا برد (۱) وی با داشتن قدرت عسکری که از مردمان افغان، مغل وهندی تشکیل شده بود در مقابل ادارهٔ ضعیف سلطان محمد شاه (۱۴۳۴-۴۷) برخاست واعلام استقلال نمود.

اگرچه جنگ داخلی که بعد از کشته شدن سلطان مبارکشاه بوجود آمد به نفع سلطان محمد شاه خاتمه یافت اما او خود را با شرایط موجود در کشور توافق داده نتوانست حیات آرامی را برای خود بر گزید وبالاخره در سال ۱۳۳۶ بعد از باز گشت از ملتان و Samana تمام علاقه ودلچسپی خود را در اداره امور سلطنت از دست داد در عین حال لنگه ها(Langah) در سرزمین ملتان مشکلاتی رابوجود آوردند، ونیز سلطان ابراهیم شرقی چندین پرگنه را در شرق بدست آورد. لیکن سلطان نه در مقابل لنگه ها ونه در مقابل سلطان شرقی به لشکر کشی اقدام نمود(۲) بهرصورت اشراف بزرگ ومقتدر که شق های وسیع را در دست داشتند با درك این حقیقت که سلطان قدرت مقابله رابا پیش آمد های موجوده ندارد. متأثر گردیدند وبنا بران به استحکام مقام ووسایل ومهمات درسرزمین های مربوط آغاز کردند.

درین هنگام بود که اسلام خان لودی وفات یافت. وباساس خواهش وی، نواسه اش بهلول اقطاع مربوط اورا بدست آورد (۳) قطب خان لودی پسر اسلام خان به ادعای

۱- ایضاً، جلد اول صفحه ۱۷۱ فرشته بورود قشون وی دردهلی که برای نجات سلطان محمد شاه در مقابل سلطان محمود خلجی ازمالوه آمده بود اشاره نموده اظهار میدارد که «ملك بهلول با لشکر افغانان ومغل تیرانداز بودند» مراجعه شود به The First Afghan Empire,p.50

۲- بداونی، جلد اول صفحه ۳۰۳

۳- از اطلاعات موجود چنین استنباط میشود که اسلام خان لودی بعد از ۱۴۳۶ وفات نموده است (تاریخ مبارکشاهی ص ۲۴۳)

خویش در مورد تصرف اقطاع پدرادامه داد وازمرکز کمك خواست. سلطان وزیرخود حسام خان (Husam) را برای مقابله بابهلول اعزام نمود اما شکست خورد. متعاقباً بهلول ازوفاداری خود به‌سلطان اطلاع داد، بشرط آنکه‌حسام‌خان کشته شود و درعوض وی حمید خان یکی از دوستان او بحیث وزیر مقرر شود سلطان به این شرط بهلول وقعی نگذاشت ومطابق میل خود عمل نمود (۱) .

در ۱٤٤۰ میلادی ملك زاده های میوات‌سلطان محمد خلجی را از مالوه برای تصرف دهلی دعوت نمودند. ازآنجاییکه‌بهلول قبلاً سلطان محمد را ازوفاداری خود دربدل کشتن حسام خان اطلاع داده بود، ازوی کمك خواسته شد . درنتیجه بهلول نه تنها قشون مالوه را شکست داد؛ بلکه تفوق خود را براشراف دیگردهلی نیز ثابت نمود(۲) او همچنان در ین ضمن موقع یافت تا اندازهٔ ضعف حکومت مرکزی رادرك نماید در ۱٤٤۱ بهلول موظف شد تاجسرت کهکر(Jasrath Khokkar) را که دشمن‌سرسخت‌خانواده خضرخان ازخانواده سیدبود، مضمحل‌نماید. امابارسیدن‌بهلول، جسرت‌با وی‌مصالحه‌نمود واظهارداشت‌که‌وی‌تنها دشمن خانواده خضرخان می باشد . ودر ضمن وی را تشویق نمود تا برای گرفتن تاج وتخت محمد شاه اقدام نماید (۳) ازهمین وقت ببعد است که بهلول به دعوت افغانهای قبایلی از روهه (Roh) به تقویه قشون خود آغاز نمود (٤) در ینوقت تمام اشراف در سرزمین های اطراف

۱- مراجعه شود به The First Afghan Empire, pp.48-9

۲- طبقات اکبری جلد اول صفحه ۲۸٦؛واقعات مشتاقی ورق ٤ الف، راجع به لقب خان خانان که بهلول بحیث مکافات درهمین موقع بدست آورد.

۳- عبدالحق، تاریخ حقی ، علیگر

٤- فرشته ص ۱۷٤

دهلی استقلال یافته بودند، زیرا هیچکدام آنها سلطان را در مقابل سلطان مالوه کمك نکرد. بنا بران برای بهلول بسیار آسان بود تابر مرکز حمله کند. وی اولتر از همه سرزمین های حصار فیروزه، Samana، Dipalpur ولاهور را به شمول منطقه شمال غربی آن تحت کنترول خود درآورد (۱) وسپس آنرا تا پانی پت توسعه داد (۲) تاریخ حمله اول ملك بهلول بر دهلی داده نشده اما چنین می نماید که این امر در اواخر دورهٔ محمد شاه (بین ۱٤٤٦ و ۱٤٤۷) صورت گرفته باشد. زیرا اخیرالذکر، به مجرد شکست دادن بهلول در سال ۱٤٤۷ وفات نمود (۳) بعد از مرگ محمد شاه پسرش علاء الدین تاج وتخت را بدست آورد. اشرافی که در دهلی وجود داشتند واسمای آنها ثبت نشده، او را برای مقابله با مقطع Biyana یعنی داودخان همراهی کردند. اما سلطان بنا بر یك آوازهٔ غلط مبنی بر اینکه سلطان محمود از جوانپور برای تسخیر دهلی در حال پیشرفت میباشد از ین اقدام منصرف گردید (٤).

بزودی بعد از باز گشت وی به دهلی بهلول بار دیگر برای تسخیر قلعه Siri اقدام نمود. اما این بار نیز ناکام شد (۱٤٤۸) (٥) محاسبات نظام الدین در بارهٔ حملهٔ دوم بهلول نشان میدهد که قطب خان افغان از Rapri عیسی خان از Kol ورای پرتاپ (Rai pratap) از Bhogaon به ادامهٔ سلطنت در خانوداهٔ سید علاقه مند بودند وتشویش داشتند که مبادا تغییر در خاندان سلطنتی موقعیت مستحکم آنها را متزلزل سازد. آنهاسلطان را در مقابل بهلول کمك نمودند وبعد از شکست اخیرالذکر توصیه نمودند تا حمید خان بقتل برسد (٦) باین ترتیب سلطان حمید خان را محبوس نموده

۱- فرشته، ص ۱۷٤ ومراجعه شود به The First Afghan Empire,p.50

۲- طبقات اکبری جلد اول ۲۹۷ ومراجعه شود به The First Afghan Empire,p.51

۳- ایضاً ص ۲۹٦

٤- تاریخ خان جهانی، جلد اول، صفحه ۱۳٦

٥- طبقات اکبری جلد اول صفحه ۱۹٦

٦- ایضاً ص ۲۹۷ وتاریخ داودی ص ۷

وبعداً وی‌را درسال ۱٤٤۸ به بداون فرستاد که درهمانجا متوطن گردید (۱) امور دهلی از طرف سلطان به دو نفر از خسر بره ها یش محول گردید . آنها در غیاب سلطان با هم مشاجره نمودند ویکی از آنهابقتل‌رسید. برادر دیگر نیز در اثر تحریك حسام خان یکی از دوستان حمید خان کشته شد .

حمید خان نیز موفق شد تا از حبس فرار نماید وبه دهلی بر گردد وی در آنجا از طرف مردم محلی استقبال شد (۲) او حریم شاهی را از دهلی بیرون کشیده وقلعه را با تمام املاك سلطنتی که با قیمانده بود تصرف‌نمود . حمید خان بعداً با حسام خان در بارهٔ مدافعه دهلی از شر دشمنان مذاکره ومشوره نمود . آنها تصمیم گرفتند تا بهلول را از سر هند دعوت کنند(۳) درهیچ یك ازاسناد تاریخی‌ورود بهلول به دهلی ودورهٔ همکاری وی با حمید خان توضیح داده نشده است، در وهلهٔ اول حمید خان از افغانها هراس‌داشت وبنا بران به بهلول اجازه نمیداد تا با تعداد زیادی ازپیروان خویش به قلعه داخل شود (٤) .

بهر صورت بهلول وپیروان او موفق شدند تا شك وتردید او را بر طرف نمایند وبالاخره وی رامحبوس‌سازند. باین ترتیب‌بهلول تاج وتخت را درسال۱٤٥۱ بدست‌آورد .

بنا بران از تحلیل شرایط که سلطان بهلول به تأسی آن تاج وتخت‌را بدست آورد چنین بر می آید که این موفقیت وی در نتیجهٔ حمایت متحدانه اشراف افغان نبوده است. لیکن بهلول موفق شد تا اشراف افغان را زیرلوای خویش متحد گرداند. وی با کمك آنها نه تنها قدرت‌مرکزی را استحکام بخشید؛ بلکه‌بالاخره رژیمی را بوجود آورد که در آن افغانها موقعیت ثابت داشتند.

۱ـ سلطان علاءالدین بسال ۱٤٤۸ دربداون مسکن گزید زیرا اینجا مصون تر از دهلی بود برعلاوه شق بداون یك ناحیه وسیع و ازپرگنه هایی متشکل بود که از Aonla (درناحیه Bereilley) تا سرحدات‌خیر آباد توسعه مییافت.

مراجعه‌شود به Dr.K.S. Lal, Apea ceful Abdication in Medieval India, proceedings of Indian History Congress, 1957

۲ـ بداونی، جلد اول صفحه ۳۰٥

۳ـ واقعات مشتاقی، ورق ٤ الف وتاریخ داودی ص ۷

٤ـ ایضاًورق ٤ ب

اصول تحقیق متون قلمی

-۲-

۲ـ تفحص ومطالعهٔ شواهد:

۲ـ از آنجا که تاریخها به صورت امکان ثبت گردید، میتوان شواهد انتقال متن را که در بعضی آثار وجود دارد. مورد مطالعه قرار داد. این انتقال نظر به دو طرز عمده امکان پذیر است: یکی تحریری و دیگری شفاهی که اکثراً در تاریخ همان یك متن به صورت متناوب می آیند.

انتقال از راه نوشته میشود به صورت غیر مستقیم و غیر شخصی بدست آمده باشد (کسی اثری را در یك کتابخانه میخواند یا یك نسخهٔ آنرا میخرد)، یا بصورت مستقیم وشخصی یك شاهد ذی صلاحیت متن را مینویسد وبه غرض معلومات وآگاهی به شخصی معین میفرستد. سلسله های انتقال منازل السایرین برای ما بعضی مثالهای انتقال نوشتهٔ شخصی را ارائه میدهد:

F و W: اخبرنا الشیخ الادیب ابو النجم مصباح بن محمد بن احمد بن علی المکی قراءة

علیه ببلخ: اخبرنا شیخ الاسلام ناصر السنه ابواسماعیل عبدالله بن محمد الانصاری الهروی فی کتابه الینا.

V (در وسط سلسله): انبأ نابه الشیخ برهان الدین ابو اسحاق ابراهیم بن احمد بن عبدالواحد البعلی الشامی مکاتبه عن محمد بن احمد بن تمام قال...

انتقال شفاهی میتواند بطرز های مختلف صورت گیرد. شخصی که متن را انتقال میدهد، میتواند در آن مورد سهم فعال داشته باشد. مقصد از سهم فعال اینست که او املا بگوید یا متن را برای یك شخص معین یا یك دستهٔ اشخاص بخواند. در اینصورت شخصی که متن را بدست می آرد، گوش میدهد یا مینویسد. لیکن سهم فعال میتواند به شخصیکه متن را بدست می آرد یا حتی به یك شخص ثالث برگردد. یکی از این اشخاص متذکره، متن را به آواز بلند بحضور یك شاهد که دارای صلاحیت اصلاح اغلاط باشد، میخواند (قراءة) یا ازحا فظه میگوید. درینصورت کسی که متن را نقل میکند، گوش میدهد.

انتقال شفاهی اکثراً بصورت رسمی در حضور شاهد ها صورت میگیرد واینرا سماع میگویند که عموماً در نسخه تذکرداده میشود ودر اینجا اسم انتقال دهنده ونام شخصی که متن را بدست می‌آورد واسمای شاهد ها، محل وتاریخ هم درج می گردد.

بالاخره انتقال شفاهی بعضاً توسط یك اجازهٔ رسمی انتقال دهنده به اخذ کننده داده میشود، واخذ کننده به نو بهٔ خودش متن را انتقال داده میتواند.

سلسله های انتقال منازل السائرین بعضی مثالها ی این طریقه های مختلف انتقال شفاهی را ارائه می نماید.

V - ... اخبرنا ابو الفتح عبدالملك بن سهل الکروخی مشافهة.

V - قراءة جمیع هذا الکتاب علی سیدنا الفقیه الی ... الامام العلامه رضی الدین محمد ...(قراءة).

F - اخبرنا ... ابو حفص عمر بن عبد المجید ... القرشی المیانشی .. قراءة علیه وانا اسمع (قـراء ة) ملت متعبد مـن ربـاط السدره مـن المسجد الحـرام سماع : V ... وحضر ولدی محی الدین محمدبن کاتبه و قاریه محمد بن عمر بن محمد بن احمدبن حزم التمیمی التونسی... من اول باب السر من قسم الولایات وهو فی شهر التاسع من هجره ...

اجازه: b3 : فقد روینا هذا الکتاب الذی هو منازل السایرین عن شیحنا ابی الوقت الکورانی اجازة.

۳- معلوماتیکه توسط سلسله های انتقال داده شده اند، بواسطهٔ معلوماتیکه از مهرها و نوشته‌ها ییکه در اثر موجود میباشند، تکمیل می گردند. مثلاً از عنوان نسخه (Y) چنین می نماید که خواجه عبدالله انصاری منازل السایرین را املا گفته است.

٤- بالاخره بخاطر باید داشت که در موارد مشکل ومهم از متخصصین کودیکولوجی استمداد جست. کودیکولوجی (یعنی نسخ شناسی) مواد لازمه برای ترتیب یك نسخه (کاغذ، رنگ قلم، رنگها، چوتها، میناکاری وقـایـه وغیره) و استعمال آنها را مطالعه میکند. این علم در مرور پنجاه سال اخیر از رهگذر توسعهٔ تخنیك جدید پیشتر فتهای قابل ملاحظه یی نموده است. عملیات مختلفهٔ فزیکی وکیمیاوی که بـایـد راجع بـه آن معلوماتی داده شود، درین علم بکار برده میشود.

عملیات فزیکی بـه دو دسته تقسیم میشونـد. عملیات میخانـکی و عملیات بصری. عملیات میخانکی بطور عمومی عبارت انـد از شست وشو، بـرداشتن ورقهای سرش شده و تراش. این عملیه‌ها یا بالای خود نسخه اجرا میشوند ویا بالای وقایه آن .

عملیات بصری به طرق معاینه مستقیم (سکوپی) ومعاینهٔ غیر مستقیم (گرافـی) تقسیم می گردند. علاوه از زره بین ها، آیینه‌ها، وفلتر ها، مخصوصاً چراغ وود (wood) را استعمال میکنند. چراغ وود، از تشعشع اشعهٔ ماورای بنفش جلوگیری میکند. روشنی آن برای چشم انسان غیرمرئی است . این چراغ بعضی اشیاء را منبع نور میسازد. ازجمله

اشیای مذکور پوست وکاغذ قابل تذکر است. رنگ نوشتن که در روشنای روز خیلی ضعیف باشد درحوزهٔ روشنی مذکور که سفید آبی گون میباشد ، سیاه معلوم میشود.

همچنین از وسائل عکاسی نیز کار گرفته میشود. علاوه از انلارج سادهٔ میکرو فیلم از عکسی که توسط روشنی ماورای بنفش فلتر شده تهیه گردیده استعمال می گردد . هکذا عکسی که در روشنایی ماورای سرخ گرفته شده میباشد، نیز مورد استعمال قرار داده میشود. در این عکس متون ور سمهاییکه توسط یك حلقهٔ نازك یا کدام مادهٔ کدر دیگر پوشانیده باشد، بطور واضح نمایان می گردد. برعلاوه ازشعاع سودیم واکسریز نیز استفاده بعمل می آید. همه این اجراآت ایجاب عملیات خانه ومتخصص را میکند .

عملیات کیمیاوی(استعمال سلفوری امونیوم یا پیرو گالول) برای روشن ساختن نوشته های غیر مرئی یا غیر واضح باید بکمال احتیاط به کاربرده شود، ورنه آثار بکلی از بین میروند. درین خصوص نیزتنها متخصصین میتوانند نتیجهٔ مطلوب را ازعملیات کیمیاوی بدست آرند.

۳ـ مقایسهٔ شواهد:

چون درمرحلهٔ اول ، شواهد جستجووجمع آوری شود ودرمرحلهٔ دوم هریکی ازآنها بحسن صورت مطالعه گردد وسعی بعمل آید که تاریخ آنها معین شود ومعلوماتیکه ازآنها راجع به انتقال متن مطالبی فهمیده شود ، فراهم آید ، مرحلهٔ سوم شروع میشود. این مرحله خود تحقیق را تهیه میدارد وبنام مقایسه شواهد یاد می گردد.

این مرحلهٔ جدید حاوی سه جزء میباشد: انتخاب یك متن اساسی، نقل کردن این متن با نمره زدن آن وبالاخره یاد داشت کردن تفاوت ها یی که بین این متن وشواهد دیگر وجود دارد.

۱ـ انتخاب یك متن اساسی:

متن اساسی میتواند یك نشریهٔ مطبوع باشد یا یکی ازآثارقلمی. البته انتخاب یك اثرقلمی نسبت به یك نشریه مفاد بیشتر دارد . زیرا تجربه نشان میدهد که دراثنای

مقایسهٔ اثر قلمی به نشریه، غلطی های اثر به ملاحظه نمی رسد. ولی با لعکس وقتیکه نشریه به اثر مقایسه میشود، غلطی بیشتر نمایان می گردد.

اگر در جملهٔ شواهد، اثری بقلم شخص مؤلف وجود داشته باشد یا نقلی بدست باشد که درزمان مؤلف نوشته‌شده باشد ومخصوصاً مؤلف شخصاً آنرا کنترول کرده باشد طبعاً این متن را باید ترجیح داد.

۲- نقل کردن متن با نمره زدن آن:

همینکه متن اساسی انتخاب شد، باید طوری به ترتیب تهیه شود که مراجعات به هر یکی از کلماتش با منتهای سهولت ودقت صورت بگیرد. درین خصوص دوطریقه بکار برده میشود:

طریقهٔ اول عبارت است‌از نمره زدن صفحات نقل متن ونمره زدن سطور هر صفحه. در ینصورت مراجعه به صفحات وسطرهای اثر خیلی سهل میشود مثلاً فلان کلمه به‌صفحه (۲۳) به‌سطر (٤) وجود دارد. یگانه نقص این طریقه که‌روشن ترین ومساعدترین میباشد اینست که‌جمیع مراجعات در نشریه باید تغییر کند، زیرا کلمات نه‌دریك‌صفحه‌و نه‌دریك‌سطر وجودداشته‌میباشند.

طریقه دوم که ذریعهٔ مستشرقین SAVYAGET و BLACHERE در کتاب کوچکشان «قواعد برای نشرات وتراجم‌متون عرب» (پاریس ۱۹۵۳) بیان شده، عبارت از این است که‌پراگرافهای متن را نمره‌میزنند ویك حرفك در آغاز هرجمله درداخل هر پراگراف می گذارند که بدینصورت‌مراجعات تا اندازه یی آسان میشود. لیکن فایدهٔ این طریقه اینست که به صفحات وسطور نیازمندی احساس نمیشود. همین طریقه رامن برای نشریات مختلف که به طبع رسانیده ام انتخاب کرده ام. ولی باید خاطر نشان ساخت، بعضی از متخصصین‌مانند پروفیسور ریتر، شدیداً مخالف این طریقه‌هستند.

۳- یاد داشت کردن اختلافات:

همینکه متن تهیه شد باید بطور مسلسل تمام شواهدی را که در مرحلهٔ سابق جمع

آوری شده است به آن مقابله کرد. تمام اختلافات به حسن صورت در صفحهٔ مقابل اوراق علیحده یاد داشت شود. به منظور جلوگیری از هر نوع غلطی و فراهم نمودن تسهیلات لازمه برای تتبعات آتی، لازم می افتد مراجعت به متن اساسی، دقیقانه نشان داده شود وهمچنین برای هر اختلاف آثار مربوط نشان داده شود. این معلومات ذیلاً بیان میگردد.

متن اساسی: ٤٥ ـ ١

الرغبة الحق با التحقیق من الرجا وهی فوق الرجا لان الرجا طمع یحتاج الی تحقیق والرغبة سلوك علی تحقیق.

اختلافات: ٤٥ ـ ١

الحق B^2FWYPC: الی الحق LREb من الرجا وهی فوق الرجا : از قلم اندا خته B^2 الی: تحقیق الی التحقیق F سلوك LRB^{2}FWYPC: السلوك Eb علی تحقیق LREB^2 bYPC علی التحقیق.

حتی یك یا چند نسخه ییکه بدست خود مؤلف استنساخ شده باشد، بازهم مقایسه آنها ضروری میباشد. زیرا ممکن است که مؤلف در اثنای نوشتن یا در موقع نقل کردن اثر خود مرتکب اشتباه شده باشد. با مقایسه متون، شاید یك نقل بعد تر بدست آید که نسبت به دیگر متون صحیح تر وبا چیزیکه مؤلف میخواست اظهار کند، موافقتر باشد. اکثراً دیده شده است که مؤلف مسودهٔ اولیه اثر خویش رابعداً تغییر میدهد.

مقابلهٔ این مسوده های مسلسل که در متون چاپی یا قلمی پیدا میتواند شد، برای مطالعهٔ تحولات افکار مؤلف حایز اهمیت بسزا میباشد. بالاخره اگر ما یك نسخهٔ بسیار اعلای مؤلف را بدست داشته باشیم، بازهم باید دیده شود که متن مذکور به مرور انتقال آن در دوران سالها چه شکلی را بخود گرفته است. زیرا این شکلهای مسلسل اند که به ملاحظهٔ خوانندگان رسیده است.

حتی در آنصورت که از متن جز یك شاهد بیشتر نباشد، لازم است اصلاحات

ضروری بکمال دقت نشان داده شود. لهذا لازم است که اثر نقل کرده شود ودرین باب به ترتیبی که قبلاً تذکر دادیم، یاد داشت بعمل آید.

بالاخره در صورتیکه متن طویل باشد ودرآن شواهد متعددبه ملاحظه‌رسد، یادداشت تمام اختلافات خیلی طولانی میشود. در چنین صورت باید آن حصه ها مورد تجسس قرار گیرد که پرمعنی‌ترین اختلافات‌را دارا میباشد. راجع به‌این اختلافات مقایسهٔ نسخی صورت میگیرد که برای ترتیب تاریخ متن بکار میرود ومعلوم میگردد که کدام شواهد برای ترتیب نشریهٔ تنقیدی بحیث اساس بکار برده شده میتواند.

ترتیب نسخه ها:

وقتیکه یك متن نمره زده با یاد داشت اختلافات فرا هم شد، به اساس اصول وقواعدیکه درنزد ما وجود دارد برای نشریك متن عمل میکنیم. باید خاطر نشان سازیم که درین خصوص تجربه ونبوغ شخصی ونیز حدس ودرك شخصی را به موفقیت نائل میسازد که دیگران جز به تپتویی به آن نمی رسند ویا اینکه سهومی کنند.

تمام طریقهٔ ترتیب نسخه ها واجرای تحقیق، برکشف اشتباهات بنا نهاده میشود. لهذا تعریف کردن اشتباه وشرح دادن آن اهمیت زیاد دارد.

وقتیکه یك متن به پایهٔ اکمال رسید وبه شخصی دیگر انتقال یافت. (خواه‌این انتقال شفاهی باشد یا تحریری یا مجموعهٔ هر دو) دراین انتقال به هیچ وجه از اشتباه جلوگیری شده نمی‌تواند. بخصوص اگرمتن طویل‌باشد. برای حصول قناعت کافیست به اصلاح یك املا پرداخته شود یا به خواندن متنیکه ازتختهٔ سیاه نقل شده است، اقدام گردد یا مطلبی به صورت سرگوشی از یك شخص به دیگری وسپس به چندین شخص گفته شود. درمراتب فوق بدون شبهه اشتباهات وغلطیها رخ مید هد.

اشتباه خواندنیی‌است که‌مؤلف نتوانسته‌است بخواندو آنرا بنویسد. لهذاوقتیکه خواندنی ازنگاه صرف ونحوصحیح یا مطابق به سبك مؤلف نباشد، بلکه مبهم یا متضاد باشد، یا وقتیکه برای مؤلف‌مفکوره ها ومعلوماتی را ارائه بدارد که او داشته

نمی توانست، در اینصورت انسان به موجودیت اشتباه در خواندنی قائل وقانع میشود.

اطمینان در عدم یا در موجودیت اشتباه کم یا بیش نظر به افکار شخص محقق تغییر میکند. یگانه چاره برای متفق نمودن یك عده اشخاص درمورد یك اشتباه ووقتیکه انسان در رفع کردن شك متردد میباشد، اینست که قاعده Havet که در ذیل ایضاح میگردد، بدون کم وکاست تطبیق کرده شود: «هیچگاه اشتباهی بدون اسباب بوجود نمی آید وباید علل این اشتباه تجسس شود، زیرا تجسس درین باب خیلی مهم میباشد وبرای یك محقق امر اجتناب نا پذیر محسوب میگردد.»

لهذا باید سعی بعمل آید که طرز کار نقل کننده فهمیده شود ونیز باید درك گردد که وی چطور اینجا ویا آنجا اشتباه کرده است.

معمولترین صورتیکه محرر دچار اشتباه میشود، اینست که محرر حرف به حرف یا کلمه به کلمه را نمی نویسد، بلکه یك قسمت متن را می خواند وسپس آنچه را که خوانده است مینویسد. در اینصورت از دو جهت اشتباه بروز میکند. خواندن غلط متن و اصلاح یاتعدیل یك حصهٔ خوانده شدهٔ متن. دراثنای نوشتن عادتاً محرر چیزیرا که می نویسد می فهمد، لیکن گاهی تنها قسمتی را می فهمد. بعضی اوقات دراثر تشتت فکر نا فهمیده مینویسد. درینصورت ندرتاً حرف به حرف نقل میکند. معمولاً ذهن وی گیج میشود وبه اندیشه های غیر ارادی دچار میگردد وعوض کلمات حقیقی که باید بنویسد هرچه بفکرش میگذرد به قید تحریر می آورد.

همچنین وقتیکه بخواهد، بجای جمله، کلمات را بنویسد، محرر کلمه را حرف به حرف تحلیل نمی کند. او کلمه را بصورت مجموعی میخواند ودرینصورت به بسیار آسانی در بین کلمات مشابه مغالطه بوجود می آید؛ لهذا در اشتباهیکه رخ میدهد، دو عامل موجود میباشد. یکی شکل نوشتهٔ کلمه است که کلمهٔ دیگری را به فکر محرر جای گزین میسازد. و دیگر عاملی است که از ذهن خود وی نشأت میکند. و آن انتخاب کلمهٔ

غلط خوانده شده به نسبت کثرت استعمال وعام بودن آن میباشد ونیز خواب وخیالهای غیرارادی که محرر را دلتنگ میسازد.

علاوه از ین اشتباهات غیر ارادی، تعدیلاتی را که یك محرر بغرض ساده ساختن ویا شرح دادن متن اصلی، توام با مفکوره های خودش وارد می کند، باید یاد آور شد. بنابرآن ما دراین قبیل یك متن، کلمات حذف یا تزیید شده یا اختلافات عمدهٔ واردشده را خواهیم داشت که باید آنرا درك وشرح داد. البته شرح اینگونه اشتباهات نسبت به شرح اشتباهات غیر قصدی تفاوت دارد.

در صورتیکه یك متن بصورت شفاهی نقل گردد، طرز بروز اشتباهات تقریباً شبیه به طرز ظهور اشتباهات تحریری میباشد. تنها بدین تفاوت که استماع غلط بجای خواندن غلط میاید وعوامل سماعی عوض عوامل نوشتن.

چندین مثال از انواع غلطیهاییکه اکثراً واقع میشود:

گاهی دو صفحه با هم چسپیده میباشد و محرر ورق می گرداند، دو صفحه را رها میکند. بعضاً یك کلمه در یك حصه با فاصله یی دو باره تکرار میشود.

وقتیکه محرر کلمه را نقل میکند وباز به اصل رجوع مینماید این بار همان کلمه رابه فاصلهٔ دورتر میبیند واز نوشتهٔ آن صرف نظر میکند، زیرا فکر میکند که این کلمه را قبلاً نوشته بود. درحالیکه باید کلمهٔ دومی رامی نوشت برای اینکه کلمهٔ مذکور در محل دومی زایدنبوده است.

در مورد این اینگونه غلطی میتوان مثالهای ذیل را از کتاب منازل السایرین ذکر کرد که ازآنها با لترتیب« رغبت»، « الحزن» حذف شده است: ... لان الرجا طمع یحتاج الی تحقیق (والرغبه سلوك علی تحقیق) والرغبه علی ثلاث درجات.
A2b3

ودرباب الحزن (§ 35 d) :

ولیت الخاصه من مقام الحزن [فی شئ ولکن الدرجة الثالثة من الحزن] التحزن
E
للعارضات دون الخواطر ...

تزییدات: گاهی محرر به فکر اینکه یك تبصره یا یك شرح به متن ارتباط دارد، آنرا به

نقل علاوه میکند. مثلاً تزییداتیکه از شرحهای تلمسانی وکاشانی وغیره در منازل السایرین وارد شده است .

اشتباهاتیکه از رهگذر حروف وخواندن آن بوجود می آید: این نوع اشتباه در حروفیکه جز توسط نقطه فرق نمی شود اکثراً به ظهور می رسد؛ مثلاً: التادب التأدیب، الخلق: الحق، با لحرب: بالحرف، یلویه: بلونه، یوم: نوم ونظایر اینها. عوض کردن یك کلمهٔ مشکل به مترادف آن که کثیر الا ستعمال است؛ مثلا؛ یفشا: یبـــرد.

اصلاح غلط متن در جاییکه محرر معنای اصل را نمی فهمد یا به فکرش تند جلوه میکند؛ مثلاً: مطیب العود: بطلب العود (67a) اباء الحال علی العلم: بناء الحال علی العلم (74b) خسة: خشیة (40a) وحذرا من الجزاء وحذرا من الحرام (59b) ولا شاهدا للجد: ولا شاهداً لا حد (50b) .

نوشتهٔ دوبورکوی

نگاهی به وضع اجتماعی دورهٔ سامانی

بحث در بارهٔ وضع اجتماعی دوره سامانی نیا زمند دقت بسیار وتحقیق عمیق است. زیرادراین‌زمینه نویسند گان سلف آنچنانکه‌لازم است، به تفصیل صحبت نکرده بلکه مطالب را بطور پراگنده آورده اند. البته علت آن اینست که اکثر مؤرخان‌از جهة رغبتیکه بنگارش تاریخ سیاسی داشته اند، بنوشتن تاریخ اجتماعی کمتر توجه کرده اند. اما محققان کنونی تاجاییکه اسناد ومدارك موجود است، درضمن بررسی وضع اجتماعی خاندانهای قدیم به وضع اجتماعی این عهد نیز تماس گرفته اند. بهر حال باید متذکر شد که دورهٔ سامانی از لحاظ وضع اجتماعی یکی از ادوار بسیار مهمی است که بعد از اسلام در خراسان وماوراء النهر ونواحی دیگر بوجود آمدند.

برای‌مطالعهٔ‌وضع اجتماعی دوره سامانی مطلب‌رااز رسوم‌ورواجهای‌آن‌عهد آغاز میکنیم. در آن‌عصر رسوم‌ورواجهای باستانی‌رایج بود. جشن‌ها و بعضی‌از روزهای‌مخصوص

از قبیل نوروز، چشن مهرگان وسده (۱) ونظایر آن با افروختن آتش وچراغانی کردن باغها وعمارات تجلیل وبرپا میگردید. چنانکه به روایت نرشخی در دورهٔ منصور بن نوح به اثر افروختن آتش برای برگزاری جشن حریقی در شهر رخ داد. البته این حریق غیر از آنست که بعد از مرگ عبدالملک سامانی توسط یاغیان بر مسجدیکه ابوجعفر عتبی (۳۴۸هـ) بنا کرده بود، صورت گرفته بود (۲).

تأثیر این جشنها واعیاد را در ادبیات دری این عهد و دوره های بعدی میتوان مشاهده کرد (۳). بازی های مختلف از قبیل چوگان بازی، شطرنج بازی ومانند اینها نیز رواج داشت این بازیها مخصوص طبقه اشراف وسواران که اعراب آنها را اساوره مینامیدند، بود. وعلاوه از متون تاریخی در شعر نیز از این بازیها یاد شده است واصطلاحات گوی وچوگان دال بر وجود بازیهای مذکور در آنعصر میباشد.

در اجتماع آن روز سه طبقهٔ عمده رامیتوان تشخیص داد: یکی طبقه ییست که شامل کدخدایان ودهقانان میباشد. کدخدایان که اعراب آنها را به اسم ملوك الطوایف یاد میکردند، شاید همان «آزادان» دوره ساسانی ویا «حران» عهد اسلامی بوده باشد (٤). این گروه در مراتب دارندگی ونفوذ از دهقانان برتر بودند واز آنان در شعر دورهٔ سامانی بخصوص در شعر رودکی سمرقندی یاد شده است (٥) حران

۱- آثار الباقیه تألیف ابوریحان بیرونی ترجمه زاخاوو ترجمهٔ فارسی ازاکبر دانا شرست محبت اعیاد.

۲- تاریخ بخارا، نرشخی ص ۳۲؛

Turkistan down to the mongol ınvasion, by Barthold, pp.llo-lll, London, 1968

۳- رجوع شود به مقاله «جشها واعیاد آریانای باستانی وتاثیرآن درادب دری» اثر نگارنده مجله عرفان سال ٤٠-٤١.

٤- تاریخ افغانستان تألیف پوهاند حبیبی چاپ کابل ص ٥٩٦.

٥- ر ك. ص ۱۳۱، همین مقاله.

یا کد خدایان در نواحی مختلف پشت به پشت حکمروایی موروثی داشتند و با شکوه وجلال زندگی میکردند . دهقان (۱) که معرب دهگان (ده + گان پسوند اتصاف ودارندگی) است، بمعنای مالك دیه میباشد. دهقانان اشخاص ملاك وباغدار ودر خراسان وماوراء النهر حامل روایات قدیم وفرهنگ وداستانهای اسلاف بودند . بنابرآن مؤرخان وداستان پردازان ، مانند نویسندگان خداینامه و شاهنامه ها، روایات وسنن واخبار گشتگان را ازایشان نقل میکردند. چنانکه درسال ۳۴۶ هجری ابومنصور محمد بن عبدالرزاق سپهسالار خراسان که خودش هم دهقان نژاد بود ، چهار نفر دانشمند پهلوی دان را از موبدان ودهقانان گرد کرد تا شاهنامه منثور ابو منصوری بدست تألیف سپرده شود. این چهار نفر عبارت بودند از : ماخ پسر خراسانی هروی شاذان پسر برزین طوسی ، یزدان داد پسر شاپور سیستانی وماهوی خورشید پسر بهرام نیشاپوری(۲) . ازشاعران دورهٔسامانی دقیقی بلخی، اشعار روایی گشتاسپنامهٔ خود را بنقل از آنگونه روایات فراهم آورد. استفاده شاعران شاهنامه گوی در دورهٔ غزنوی ودوره های بعد، از روایت دهقانان وبیان کیفیت استفاده از آن روایت محقق است. چنانکه فردوسی طوسی وهمشهری او اسدی دو مثال برجسته اند که در سرودن شاهنامه وگرشاسپنامه علاوه واز مراجعه به مآخذ دیگر ، ازروایت دهقانان نیز استفاده برده اند.

خلاصه دهقانان هم در مسائل فرهنگی وهم درامور دولتی عهد سامانی دخیل بودند. آنها در روستاهای خویش، قصر های مجلل داشتند ودر آن با تجمل میزیستند (۳) این طبقه از لحاظ تادیهٔ مالیات وجمع آوری مالیه از مردم برای حکومت، نقش

۱- دهقان دردوره های مختلف مفاهیم گوناگون داشته است. رجوع شود به دایرة المعارف اسلامی ذیل کلمهٔ دهقان.

۲- مقدمه شاهنامه ابو منصوری؛ تاریخ افغانستان تألیف پوهاند حبیبی چاپ کابل

3 - Histoy of Iranian literature,by Jan Rypka p.139

عمده داشتند (۱) گاهی طبقهٔ متنفذ املاك دیگران را تصاحب میکردند. اما حکومت مرکزی بعضاً برای جلو گیری از خرابی وتباهی وضع زراعت املاك تصاحب شده را به صاحبان اصلی شان بازمیگردانید، چنانکه هنگامیکه اسمعیل بن احمد سامانی درسال ۲۸۸ هجری بطبرستان آمد، املاك اشراف طبرستان را به صاحبان قدیم آنها مسترد ساخت. گذشته از آن وی املاك زراعتی واموال غیر منقول رعایا وضعفا را بایشان باز گردانید وخود به گرفتن خراج سالیانه قناعت کرد. (۲) مقصود ما از تذکر مطالب فوق اینست که دردوران سامانیان به زراعت که پایهٔ اساسی دولت برآن استوار بود، توجه زیاد مبذول میگردید. حتی در دوره های بعدی نیز عواید عمدهٔ مملکت از زمین بدست می‌آمد ورجال سیاست بدین فکر بودند که اگر وضع زراعت ودهقانی خراب گردد،نه تنها به آسایش مردم صدمه واردمیگردد؛ بلکه عواید دولتی نیز کاسته میشود (۳). در دوره های بعد از عصر سامانی اسنادی داریم که به اهمیت دهقانی اشاره کرده اند. (٤)

بارتولد برآنست که ملاکان منشأ قدرت سامانیان بودند (٥). اما ازین امر نمیتوان انکار کرد که این طبقه، گاه و بیگاه برای حکومت‌سامانی تکالیف‌ودردسرهایی ایجاد میکردند،یعنی برخی ازملاکان ومتنفذین درپی آن‌بودند تاقدرت حکومت مرکزی‌رابا ایجادمخالفت‌ها ونابسامانی هاضعیف سازندوبه‌همین‌علت بود که‌امرای‌سامانی

۱- ترجمهٔ دری المسالك والممالك اصطخری ص ۳۲۸

۲- مالك وزارع تألیف پروفیسورلمتن ترجمه منوچهرامیری‌تهران صفحه ۱۱۳؛ابن‌اسفندیارص۱۹۰

۳- مالك وزارع ص ٥۱

٤- مرصادالعباد تألیف نجم‌الدین شیرازی چاپ تهران ص ۲٦۸؛ التوسل الی الترسل چاپ احمد بهمینار ص ص ۱۱۰-۱۱۱؛ سیاستنامه چاپ اقبال ص۱۹؛نصیحت‌الملوك تألیف غزالی چاپ جلالهمایی‌ص٥٥؛ کیمیای سعادت تألیف غزالی‌چاپ بمبئی‌ص ۱۲٥؛ اخلاق ناصری تألیف خواجه نصرالدین‌طوسی ص۱۸۰؛ نفایس‌الفنون تألیف محمد بن محمود آملی چاپ سنگی تهران ج ۲ ص ۱٥۹.

5- Tarkistan down to the mongol invasion p. 226

برخی ازاشخاص منسوب به این طبقه رابه وظایفی مقرر می کردند. مرتضی راوندی در کتاب تاریخ تحول اجتماعی ایران، مالکیت دورهٔ سامانی رابنام سیستم فیودالی خوانده است. اما پروفیسور خانم لمتن، مستشرق معروف انگلیسی در کتاب مالک وزارع خود می نویسد: مقتضیاتی که باعث توسعه وتکامل فیودالیزم درمغرب اروپا گردید با سیستم مالکیت عهد سامانی بکلی تفاوت دارد. پس باید توضیح شود که فیودالیزم دورهٔ سامانی هیچگونه هم بستگی به هیچ نوعی از انواع مختلف فیودالیزم که درمغرب زمین پیدا شده بود، ندارد. نکتهٔ جالب اینست که رابطهٔ را که در میان ارباب ورعیت موجود بود از وصول فیودالیزم اروپای غربی بشمار می رفت، درمالکیت دورهٔ سامانی وسیستم ملک داری وروش اقطاع خاندانهای مختلف خراسانی وماوراءالنهر دردوره های بعدی نمی توانیم دید(۱)

بااینهمه پولیاك در «فیودالیته اسلامی» (۲) این مطلب را محل گفتگو میداند و اختلاف روش اقطاع را در ممالك اسلامی، باروش فیودالیزم در مغرب زمین ناشی از این میپندارد که تیول داران مسلمان در شهر ها تجمع وتمرکز یافته بودند. برخلاف «فیودال» های مغرب زمین در قلاع بسر میبردند و از هم متفرق بودند. اما علت تجمع وتمرکز تیول داران ممالك اسلامی یکی این بود که وضع پول و مسکوك در ممالك اسلامی نسبت به اروپا بیشتر ترقی و تکامل یافته بود ودیگر اینکه اوضاع طبیعی کشور های مزبور اقتضا میکرد که مطقع ها در بلاد متجمع شوند. بطور کلی ادعای او مبنی برتجمع وتمرکز مطقع ها در بلاد منبعث ازمدارك موجود است. اماصحبت ادعای اوراجع به رد نظر «بکر» در «تحقیقات اسلامی» (ص ۲۴) مبنی براینکه بعد ها نظامیان بااستفاده از قدرت خود دراصول وروش اقطاع اعمال نفوذ کردند، قابل تأمل است. (۳) زیرا سامانیان وغزنویان بمامورا ن خود مزد نقدی

۱- مالك وزارع ص ۱۲۱.

۲- La feodalite Islamique منتشرهٔ مجله تحقیقات اسلامی ۱۹۳۶ ج ۱ ص ۲۴۸. (بحوالهٔ مالك وزارع)

۳- مالك وزارع ص ۱۲۱.

میدادند واقطاع نمی بخشیدند (۱) بااینهمه بموادی برمیخوریم که غلامانی که به مقامات عالی نائل می شدند، املاکی را باپول می خریدند (۲) چنانکه الپتگین غلام سامانیان املاك زیادی رابتصرف داشت.

بهرحال ازهمبستگی حران و دهقانان باحکومت مرکزی عهدسامانی نمیتوان چشم پوشید. آنهادر روزهای مخصوص ومواقع لازم در جایهای معین دردربار امیروقت می نشستند چنانکه شعر ذیل از رودکی سمرقندی مؤید این مدعاست:

یك صف میران وبلعمی بنشسته یك صف حران وپیرصالح دهقان

ترك هزار به پیش پای صف اندر هریکی چون ماه بردوهفته درخشان

در دوره سامانی ساختمان شهر طوری بود که برای هرطبقه جای مخصوص تعیین گردیده بود. بقول سعید نفیسی هستهٔ مرکزی را که دیوار، برج وخندق داشت ونخستین آبادی شهراز زمان های قدیم بود، «ارگ» یا کهندژ می میگفتند. این کلمه را در زبان عربی قهندز ضبط کرده اند. بمرورزمان گرداگرد آن آبادی بزرگ تری اعمار گردید که آنرا شارستان وبزبان عربی ربض میگفتند. آبادی دیگریکه گرداگرد شارستان ساخته شده بود، روستا میگفتند که بعربی این کلمه راروستاق می خواندند.

در شهر های بزرگ عساکر مخصوص برای نگهداری قصرها ومراکز دیوانی موظف بودند که به آنها «حرس» میگفتند ومامورین بلدیه را «شرط» ورئیس بلدیه یاشبار وال را«صاحب الشرط» یا «والی الشرط»مینامیدند.شهر سمرقند در زمان رودکی دوازده فرسنگ دوره داشت ودر آن بستانها و کشتزارها وآسیابها بود ودوازده دروازه داشت واز هر دروازه تادروازهٔ دیگر یك فرسنگ راه بود وبالای دیوار شهرطاقهای برای جنگ وبرجهایی ساخته شده بودودر میان هردروازه سرایی بود برای نواب ودر قسمت آخرین کشتزارهای شهر، ربض واقع بود ودرربض نیزعمارات وبازارهابود (۳).

۱ـ سیاستنامه ص ۹۲.

۲ـ مالك وزارع ص ۱۱۹.

۳ـ محیط زندگی واحوال وآثار رودکی تألیف سعید نفیسی.

نظر مولفین «تاریخ ایران» (۱) درخصوص بخشهای مختلف شهر در عهد سامانی بانظر سعید نفیسی که در بالا نگاشته شد، اندك تفاوتی دارد.

سعید نفیسی شارستان وربض را یك چیز خوانده است. یعنی یکی را کلمه دری ودیگری را عربی گفته است. حال آنکه مؤلفین تاریخ ایران شارستان وربض را دو قسمت کاملاً جداگانهٔ شهر خوانده اند. قول آنان با آنچه که درکتب متعدد جغرافیای تاریخی ثبت گردیده است، موافقت میدارد.

بقول این مؤلفین در شارستان (مترادف کلمهٔ عربی مدینه) که بخش قدیمی شهر را تشکیل میداد، خانه های دهقانان، اعیان اعمار شده بود. درین زمان مرکز زندگی اقتصادی شهر، به ربض یعنی سرمهٔ تجارتی وصنعتی یاشهر جدید منتقل گردید. وقتیکه شارستان از رونق افتاد وربض روبه آبادانی گذاشت ومحل تجمع مردم شد، سازمان اجتماعی واقتصادی ونقشه های این عهد نیز تغییر کرد. هنرمندان پیشوران وتجار در شهر های مختلف بودوباش داشتند. بزرگترین شهر های این عهد که از بلا داروپا درقرون وسطی پرجمعیت ترو مهمتر بودند، درمیسرکار وانها وراه های تجارتی بحری که کشور ساحل مدیترانه وقفقازواروپای شرقی را باآسیای میانه وعربستان وهندوستان وچین مربوط می‌ساختند؛ قرار داشتند (۲).

بطور عموم شهر وبازارویا مخصوصاً چندین رستهٔ بازار مرکززندگی اجتماعی میبود. نقطهٔ تقاطع بازارهای اصلی مرکز بازارها را تشکیل میداد. معاملات خرید وفروش در نزدیك واطراف چهارسودرا بنیه مخصوص بنام کاروانسرای صورت میپذیرفت. تجاریکه ازسایر بلاد می آمدند درین کاروانسرای ها اقامت میگزیدند واموال خویش را در همین محل میگذاشتند.

۱- تاریخ ایران تألیف جمعی ازنویسندگان اتحاد شوروی ترجمهٔ کریم کشاورز ج ۱ ص ۲۰۷

۲- ایضاً ج ۱ ص۲۷۷

مصنوعات پیشوران محلی، باپول نقد بفروش میرسید وخرده فروشی مصنوعات در کارگاهاییکه در بین دکهٔ فروش بود، صورت میگرفت. تمام استادان یك پیشه در کوچهٔ واحد زندگی میکردند ودکانهای شان نیز در همان کوچه بود (۱)

از مطالب فوق چنین استنباط میگردد که ربض جای بودو باش طبقه متوسط جامعهٔ عهد سامانی بود.

طبقه سوم عصر سامانیان را بردگان تشکیل میداد و در حقیقت درین دوره برداری از رسوم معمول بشمار میرفت وغلام وکنیز از امتعهٔ بزرگ تجارتی میبود. بقول مؤلفین عربی در قرون دوم و سوم هجری در هر شهر بزرگ، بازار برده فروشان وجود داشت بازار های برده فروشان در شهر های بلخ (۲) ونیشاپور وری وغیره موجود بود. درین بازارها خرید هر نوع برده ممکن بود. از کارگر ساده گرفته تاصنعت کارما هر وغلامان جنگی‌وموسیقی‌دان ومطربان ورقاصه‌ها وآواز خوانان. بردگان را از کشور های اروپای شرقی ودشتهای ترك نشین وهندوستان وبخصوص از گرانهٔ غربی‌افریقاوارد میکردند. عدهٔ کثیر برده‌دراملاك، مخصوصاً آبیاری مصنوعی ودیگر کارها مشغول بودند. در این زمان یك نوع خاص تجارت برده همانا خرید وفروش غلامان ترك بود که برای خدمات پیاده نظام وسواره نظام صورت میگرفت (۳) این غلامان بترتیب مخصوص تربیت میشدند. یعنی وقیکه یك غلام را میخریدند او را یك سال پیاده خدمت میفرمودند واجازه نمیداند تایك سال براسپ سوار شود. او را لباس مخصوص در برمیکردند. بعد از یك سال به رتبهٔ غلام باشی (وثاق باشی) میرسید. ودر این وقت او را اجازه میدادند که از یك اسپ کم قیمت بالجام وافزار مخصوص استفاده کند. پس از یك سال دیگر او را قرار جوری (شمشیر) میدادند

۱- ایضاً.

۲- چهارمقاله تألیف نظامی عروضی سمرقندی به اهتمام قزوینی‌چاپ مطبعه ایرانشهر برلین‌سال ۱۹۲۷.

۳- تاریخ ایران تألیف جمعی ازنویسندگان اتحاد شوروی ترجمهٔ کریم کشاورز ج ۱ ص ۱۰۶

تا اینکه بعد از طی هشت یانه سال با گذشتاندن شرایط مختلف به رتبهٔ حاجبی میرسید وبعد از سی وپنج سال آنهم با ابراز لیاقت وصداقت دریکی از محلات بحیث امیر مقرر میشد. چنانکه الپتگین پس از سی و پنج سال به این منصب رسید (۱)

در دربار پادشاهان سامانی ودرقصرهای امرا ودهقانان وحتی شاعران، غلامان و کنیزکان زیبا مخصوصاً جنس ترکی وجود داشتند (۲) چگونگی معاشقه ومغازله با آنها درادبیات دوره های مختلف انعکاس یافت . از وقتیکه شعر ابراثر کثرت صلات شاهان وامیران ووزیران صاحب نعمت فروان شدند و کنیزکان وغلامان در منازل ایشان داخل گردیدند؛ معاشقات شاعران بایشان فزونی گرفت . منتهی چون معاملهٔ امرا وشعرا باآنان معمولاً معاملهٔ مالك ومملوك بود وعشق شاعران باسوز وگداز همراه نبود ، در سخنان آنان گیرندگی اشعار عاشقانه روزگار بعد که معمولا غزل بوده است، دیده نمی شود. وبیشتر تغزلات در ذکر معشوقگان است ودر اشعار گویندگان قدیم دری این وضع روشن وواضح است. بهمین سبب دراشعار قرن چهارم وپنجم (۳) وحتی بعد ازآن (٤) ترك بمعنی معشوق وشاهد بکار رفته است.

یکی از نتایج ورود غلامان ترك در جامعهٔ دری زبان ورود لغات ترکی درزبان دری است . این وضع باروی کار آمدن سلجوقیان که ترك نژاد بودند

۱- سیاستنامه چاپ قزوینی ص ۱۰۸-۱۲۸.

۲- خسرو بر تخت پیشگاه نشسته — شاه ملوك جهان امیر خراسان
ترك هزار به پای پیش صف اندر — هریکی چون بردوهفته ماه درخشان
هر یك بر بسرباك مورد نهاده — لبش می‌سرخ وزلف وجعدش ریحان
رودکی

۳- بگه رفتن کان ترك من اندرزرین شد — دل من زان زین آتشکدهٔ برزین شد
ترك من بردل من کام روا گشت وراست — ازهمه‌ترکان چون ترك من امروزکجاست
فرخی سیستانی

٤- اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل مارا — بخال هندویش بخشم سمرقند وبخارا را
حافظ

وخاندانهای دیگر ترکی ومغولی شدت بیشتر پیدا کرد.

در عهد سامانی وضع مذاهب وفعالیت گروههای مذهبی بدین ترتیب بود که درین دوره مذهب اهل سنت وجماعت عمومیت داشت ومذهب اسماعیلیه، وروش فرقه های معتزلی واشعری نیز در خراسان وماوراء النهر رایج بود(۱) راجع به موجودیت پیروان ادیان غیر اسلامی یعنی دین زردشتی، بودایی، یهودی وعیسوی در این عصر معلوماتی نیز در دست هست. لیکن تعداد آنها خیلی کم بود ودر نواحی معینی بودوباش داشتند. نویسندگان بزرگ چون مقدسی (۲) اصطخری (۳) ابن حوقل (٤) ابن مسکویه (٥) ابن اثیر (٦) مؤلف نامعلوم تاریخ سیستان (۷) وغیره از وجود ادیان مذکور ومعابد آنها خبر داده اند. بطور عموم از خلال نوشته های آنان چنین برمی آید که در سیستان، مرو، بادغیس، غور، بامیان، فاریاب، بلخ وغزنی وماوراءالنهر ونظایر آن پیروان ادیان مذکور امرار حیات داشتند.

در باب تمایل بعضی اشخاص به آیین زردشتی در این عهد علاوه از برخی از منابع متذکره از شعر آن دوره نیز معلومات بدست می‌آید. چنانکه در شعر دقیقی بلخی که بقول بعضی از نویسندگان (به استناد شروی) برآن کیش گرایش داشتند (۸) همین مطلب را میتوان یافت:

۱- تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی تألیف دکتر صفا ص ۱۳۸-۱۵۱.

۲- احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم ص ٤۳۹-٤٤۱.

۳- المسالك والممالك ص ۱۱۹-۱۳۹.

٤- صورت الارض ص ٤٤.

٥- تجارب الامم ج ۱ ص ۲۹۹-۳۰۰.

٦- کامل التواریخ حوادث سال ۳٦۹.

۷- تاریخ سیستان ص ۲۹۹ و ۳٦۹.

۸- بعضی از نویسندگان گرایش دقیقی را به آن کیش رد کرده اند. و این امر نظر به یك سلسله دلایل معقول میباشد. درین مورد رجوع شود به مقاله «دقیقی پیشرو فردوسی» ترجمه نگارنده مجله ادب شماره ۳-٤ سال ۱۳٤۸ ص ۱۲۹.

دقیقی چار خصلت بر گزیده است بگیتی از همه خوبی وزشتی
لب یاقوت رنگ ونالهٔ چنگ می خون رنگ وکیش زردهشتی

آنچه ازقول نظام الملك مستفاد میشود اینست که درین وقت روش مزدکی نیز طرفدارانی داشت (۱).

در قلمرو دودمان سامانی، مذهب حنفی بیشتر شیوع داشت. به اساس گفته مؤلف کتاب پورسینا چهارخمس ازمردم حنفی بودند (۲) درخراسان کرامیان یعنی پیروان ابوعبدالله محمدبن کرام سیستانی (متوفی ۲۵۵ه.) عمومیت داشتند (۳). در ماوراءالنهر ماتردیدیان یعنی پیروان ابومنصور محمد بن محمد بن محمود حنفی ماتردیدی سمرقندی (متوفی ۳۳۳ه.) روزبروز قوت میگرفتند.

درین دوره مذهب اسماعیلی نیز پیروانی داشت. نظام الملك. (٤) وخواجه رشید الدین فضل الله (۵) از نویسندگان قدیم نوشته اند که این مذهب در نقاط مختلف خراسان وماوراءالنهر پیروانی داشت. درین دوره دعاة ومبلغین فرقهٔ اسماعیلیه درری وخراسان وماوراء النهر به فعالیت آغاز کرده بودند. تبلیغ کنندگان در جلب مردم موفقیت بزرگی بدست آوردند ودر همین ایام حسین بن علی مرو رودی بجمع اسماعیلیان پیوست ودر اندك زمانی دامنهٔ قیام او تاهرات ونیشاپور گستره شد ومردمانیکه بنام اسماعیلیان متشکل شده بودند به نهضت اوپیوستند. بالاخره حسین بن علی مرو رودی در ضمن اینگونه فعالیت ها توسط احمد بن سهل اسیر گردید ودر زندان امیر نصر سامانی فوت کرد. (٦) بعد از وی محمد نخشبی به

۱- سیاستنامه چاپ قزوینی ص ۲۳۰-۲۳۱.

۲- پورسینا ص ۱۹.

3- The early Islamic history of Gur by C.E. Bcsworth, Centeral Asiatic Jaurnal, vol. VI,pp.122-129

٤- سیاستنامه ص ۲۲۲-۲۲۸.

۵- جامع التواریخ قسمت اسماعیلیان و باطنیان چاپ تهران ص ۱۲-۱۳.

٦- تاریخ تحول اجتماعی ایران تألیف مرتضی راوندی ج ۲ ص ۱۲۳.

قیادت اسماعیلیان برخاست (۱) وحتی شخص نصر دوم بن احمد پادشاه سامانی (۳۰۲-۳۳۲هـ.) (۲) به اسماعیلیان خوش بین شد. از تحقیقات اخیر چنین استنباط میگردد که بعضی از وزرای نصر بن احمد از قبیل ابوالفضل بلعمی، ابو عبدالله محمد جیهانی وابوطیب مصعبی واز امرای قشون او ابوعلی سیمجور بدین مذهب متمایل بودند (۳) بعضی از اینها درقسمت نوشتن کتاب راجع به این مذهب توجه خاصی مبذول میداشتند. چنانکه یاقوت حموی در کلمهٔ بست در شرح حال ابوحاتم بن محمد بن معد بستی معروف به ابوحاتم سجستانی فقیه نامی قرن چهارم هجری (متوفی ۳۵٤هـ.) مینویسد که وی کتابی در بارهٔ قرمطیان برای ابوطیب مصعبی نوشت (٤) بقول سعید نفیسی گویندهٔ نامی آن عصر یعنی ابوعبد الله محمد رودکی و از دانشمندان بزرگ آندوره یعنی ابن سینای بلخی نیزبه مذهب اسماعیلیه متمایل بودند (٥) اسماعیلیان به علوم وادبیات توجه زیاد داشتند وبهمین سبب است که علم وادبیات چه در دوره سامانی وچه دردوره های بعدی در اثر توجه آنان به انکشاف مواجه شده است (٦).

نوح دوم جانشین نصرکه ازسال ۳۳۲ تاسال ۳٤۳هـ. حکومت کرد، بااسماعیلیان از در مخالفت پیش آمد وآنانرا مورد شکنجه وآزار قرار داد ونهضت شانرا درخراسان وماوراء النهر خنثی نمود (۷) ومحمد نخشبی را بدارآویخت. (۸) مباحثات پیروان مذاهب وادیان فوق درزمان آل سامان درخراسان وماوراءالنهر جریان داشت. اگر اقدامات نوح بن نصر سامانی را برای سرکوبی اسماعیلیان استثناء قرار دهیم میتوان گفت که درآن عهد پیروان مذاهب وادیان مذکور برای پخش عقاید وتعالیم خویش آزادانه

۱- تاریخ ایران تألیف جمعی ازنویسندگان شوروی ترجمه کریم کشاورز تهران ج ۱ ص ۲٤۸.
۲- جامع التواریخ قسمت اسماعیلیان وباطنیان چاپ تهران ص ۱۲-۱۳؛ سیاستنامه ص۲۲۲-۲۲۸.
۳- احوال واشعار رودکی تألیف سعید نفیسی ص ۳۱۲-۳۲۳؛ پورسینا تألیف سعید نفیسی ص۱۰۱.
٤- معجم البلدان چاپ مصر ج ۲ ص ۱۷۷.
٥- پورسینا، سعید نفیسی ص ۱۰۱.
٦- دایرة المعارف اسلامی ذیل لغت اسماعیلی.
۷- تاریخ ایران تألیف جمع ازنویسندگان شوروی ترجمهٔ کریم کشاورز ج ۱ ص ۲۸٤.
۸- تاریخ تحول اجتماعی ایران تألیف مرتضی راوندی ج ۲ ص ۱۲۳.

فعالیت میکردند ژوکوفسکی در کتاب «چنگ در تصوف» که مجموعه‌یی از مقالات بوده رساله یی را یافته است که در باره آزادی افکار و عقاید در عصر سامانی اشاراتی دارد. به نظر او این رساله ممکن است در دوران سلطنت نصر بن احمدسامانی نوشته شده باشد (۱).

در پهلوی مسائل فوق الذکر لازم است از چگونگی وضع زندگی مردم آنروزگار نیز صحبت کنیم. میدانیم که در عصر سامانیان فلاحت وصنعت رونق خوبی داشت. از دیاد قوه های استحصالی منجر به فور نمعت در خراسان وماورالنهر شد. شهر های بزرگ مانند بلخ وبخارا وسمر قند ومرو و نیشاپور وغیره بسبب آبادانی وبهبود وضع زندگی، یك مرکزیت قوی را برای جلب علما وگویندگان تشکیل داد. این آبادانی وو فور نعمت در شعر گویندگان این عهد انعکاس کرد ودر باره شهر های مهم اشعار نغز انشاد گردید، مثلا شعر عربی بن محمد بستی در وصف سمر قند شعر ابوعلی السجی در بارهٔ مرو و شعر ابو الحسن بن عیسی الکرخی در باره نیشاپور خیلی مشهور است(۲) رودکی در قطعه یی ازشهر بخارا بدین سان یاد می کند.

امروز بهرحالی بغداد بخارا ست کجا میر خراسانست پیروری آنجاست
ساقی تو بده باده ومطرب تو بزن رود تامی خورم امروز که وقت طرب ماست

نر شخی راجع به آبادانی پایتخت سامانیان وگرد ونواحی آن معلومات مفید میدهد (۳) این موضوع را ناگفته نباید گذاشت که وضع تعلیم ومدارس نیز در آن دوره رونق تمام داشت ودر بسیاری از شهرهای خراسان وماوراءالنهر مکاتب ومدارس موجود بود وزبان وادب وحدیث وفقه وفلسفه وسایر علوم در آنها تدریس می گردید (٤).

پوهنمل عبدالقیوم قویم

۱- ابوعبدالله رودکی تألیف عبدالغنی میرزایف چاپ تاجکستان ص ٥٦.

۲- ابو عبدالله رودکی تألیف عبدالغنی میزایف چاپ تاجکستان.

۳- تاریخ بخارا ص ٦٧-٦٩.

٤- تاریخ سیستان صفحه ۸۹؛ دایرةالمعارف اسلامی ج ۳ ص ٤٠١.

ببلیو گرافی چیست

بصورت عمومی ببلیو گرافی علم تشریح کتاب است، واز ببلیو لوجی ، تشریح شکل ظاهری کتاب(چاپ ـ صحافی ـ فروش ـ ترتیب کتب در کتابخانه ها وغیـره) وعلم کتابداری فرق فاحش ندارد. بصورت خصوصی ببلیو گرافی دارای تعریفهای گوناگون میباشد ومفهومهای خاصتری‌را افاده میکند. مثلاً اگرمنظوراز ببلیو گرافی مطالعهٔ تشریح وارزیابی کتاب ویا صنعت تشریح وتوضیح درست کتاب باشد، مفهوم کتابشناسی واگر تهیهٔ لست کتب ـ نقشه ها، چارتها، مواد سمعی وبصری وغیره باشد مفهوم فهرست ما آخذ را افاده میکند.

بمفهوم کتابشناسی :

ببلیوگرافی بمفهوم کتابشناسی ، سنجش، ارزیابی وقضاوت درست در بارهٔ کتب را می رساند . اصطلاح کرتیك (Critic) که از ادبیات غـرب نشأت کرده ، نیـز معنی قضاوت وداوری را میدهـد . گرچه ممکن است یك ادیب نکته سنج یـا یـك نویسندهٔ با بصیرت ویا یك هنر مند ماهر بتواند در رشتهٔ اختصاصی خـود قضاوت

وداوری بنماید، ولی نا ممکن است همهٔ کتب وآثارثبت شده را ارزیابی کند. زیرا ارزیابی وقضاوت دربارهٔ همه آثار، هنرجدا گانه بوده واین امر برای یك کتابشناس دراثرتوجه با ساسات وپرنسیپهای آن دست میدهد. یعنی کتابشناس سریع خوان ودراك دارای قضاوت درست وصحیح بوده واستعداد موجزساختن اثررابوجه احسن دارامیباشد. کتابشناس سریع خوان بوقت کم نکات حساس اثر را یاد داشت ومفهوم آنرا درك مکند . قضاوت صحیح و درست میکند. احساسات غرض آلود وشخصی را بدور می اندازد واثر را آنچنان که هست جلوه میدهد. هنرخلاصه کردن از حساس ترین قسمتهای ارزیابی است ومیتوان قدرت هنری کتابشناسی را از آن درك کرد .

در هنر کتابشناسی چیزیکه برای یك کتابشناس خیلی مهم است، اینست که بفهمد کدام قسمتهای کتابرا مطالعه کند. زیرا کتابشناس وظیفه دارد روزانه چند کتاب را از نظر بگذاراند وبنا بران وقت کافی برای مطالعه کامل کتاب نخواهد داشت. پس مجبوراست قسمتهای حساس ومهم کتابرا تشخیص نماید وبوقت کم استفادهٔ اعظمی ازآن بردارد .

از نظر کتابشناسان مطالعهٔ قسمتهای آتی کتاب لازم وضروری می باشد: پشتی کاغذی کتاب (Bookjacket) فهرست مندرجات ، مقدمه و چند فصل کتاب. پشتی کاغذی کتاب : دربارهٔ نوسینده، فهرست آثار او وخلاصهٔ کتاب معلومات ارائه میکند .

مقدمهٔ کتاب : منظور ومرام نویسنده را دربارهٔ چگونگی نشر اثر می فهماند.

خواندن چند فصل کتاب : اطلاع عمومی کتابشناس را در بارهٔ کتاب مکمل ساخته وا زروش نوشته، رسایی وترکیب موضوعات ، معلومات میدهد.

کتابشناس وقتیکه همه معلومات را فراهم آورد، به اساس پرنسیپهای آتی اثررا ارزیابی تحلیل وتجزیه مینماید:

۱ـ از نقطه نظر صلاحیت وموثوق بودن اثر :

کتابشناس واضع میسازد که نویسندهٔ اثر کیست، چه وظیفه دارد، صلاحیت نویسندگی او تا چه اندزه است، ناشر اثر کیست. آیا اثر کار جدید است یا مبنی بر کدام اثر سابقه میباشد.

۲ـ از نقطه نظر سکوپ ورسایی اثر :

درین پرنسیپ کتابشناس ازموقف نویسنده در نوشتن اثر صحبت میکند و واضع میسازد که نویسنده تا چه اندازه از عهدهٔ کار بر آمده توانسته است. آیا معلوماتیکه گردآورده تازه است، یا کهنه؟ چه ارزشهایی نسبت به اثر های مانند خود دارد؟ چه موضوعات را احتوا کرده است؟ تا چه حد ببلیو گرافی ها مکمل اند ؟ آیا خواننده را بمطالعهٔ مقالات وکتب دیگر رهنمایی میکند ، یا خیر؟

۳ـ از نقطه نظر طرز العمل اثر :

درین قسمت کتابشناس واضع میسازد که آیا حقایق موثوق واز منابع معتبر گرفته شده اند یا خیر؟ آیا اثر جنبهٔ علمی دارد یا پروپا گندی، آیا بیطرف نوشته شده است، چقدر معلومات در بارهٔ موضوع جمع گردیده ، آیا معلومات برای تشریح موضوع کافی است یا نه آیا کتاب ساده وعام فهم نوشته شده یا علمی ومغلق ، کدام طبقه مردم از آن استفاده کرده میتواند ؟

٤ـ از نقطه نظر ترتیب :

درین قسمت کتابشناس واضح میسازد که موضوعات اثر چطور ترتیب شده اند. آیا بسیستم های گرو پی دسته بندی گردیده اند یا به سیستم های ترتیب تاریخی ویا بسیستم الفبایی ؟ آیا اند کس ویا فهرست اعلام دارد یا نه ؟ اند کس آن چقدر مکمل است؟

۵ـ از نقطه نظر شکل وصحافی :

در قسمت شکل وصحافی اثر کتابشناس واضح میساز د که آیا قطع وصحافت

اثر مناسب است یا نه ؟ عکسها(اگر داشته باشد) واضح وروشن چاپ شده اند یا بدفوکس، آیا آنهابمتن اثر ارتباط دارند، اگر ارتباط دارند، تاچه اندازه درتوضیح متن اثر نقش میبازند؟

۶ـ از نقطه نظر ارزشهای اختصاصی :

کتابشناس درین کرایتریا(Criteria) آن ارزشهای اثر را روشن میسازد که در دیگر آثار وجود ندارند. ممکن‌است این ارزشها دربسیاری کتب‌موجودباشد؛ اما کتابشناس نقاطی را که این کتاب را از کتب دیگر فرق میدهد، با دلایل قانع کننده توضیح میدهد.

پس از آنکه اثر ارزیابی شد، برای حذف کلمات وعبارات اضافی دو باره مرور میشود. در کشیدن عبارت اضافی، کتابشناس باید مهارت ولیاقت کافی داشته باشد تا نقاط مهم وپر ارزش نوشته را از بین نبرد وروح ومعنی آنرا حفظ کند. گرچه این پرنسیپ ها برای تشریح وارزیابی همه کتب وآثار مطبوع قابل تطبیق اند وکتابشناس میتواند همه موضوعات را مطابق این‌موازین ارزیابی نماید، ولی برای کتب‌مراجعوی ومآخذ پرنسیپهای اساسی شمرده میشوند، وکتب مراجعوی باید با در نظر گرفتن این موازین ارزیابی گردند.

بمفهوم فهرست ماآخذ:

فهرست کتب(عمومی وخصوصی) ازمواد اساسی وضروری مراجعوی کتابخانه‌ها میباشد، موجودیت آنها در کتابخانهٔ بزرگ مخصوصاً کتابخانهای تحقیقی وپوهنتون ها خیلی مهم است.

فهرست کتب از موجودیت مآخذ دریك موضوع مشخص ویا موضوعات مختلف معلومات داده ودرجواب دادن سؤالهای مراجعوی نقش پرارزش دارد. فهرست مآخذ عمومی انتخابی مخصوصاً آنها ییکه نوشته های تشریحی دارند، مانند(انوتیتد ببلیوگرافی

آف افغانستان) (۱) برای دریافت چند مأخذ انتخابی دریك موضوع خیلی با ارزش میباشد؛ زیرا بدون آنکه تمام ادبیات آن موضوع یکا یك از نظر بگذرد، مآخذ لازم وضروری ومهم با سانی از آنها اخذ میگردد. فهرست مآخذ ملی وتجارتی که ریکارد کتب طبع شدهٔ یك مملکت ویا یك زبان را نشان میدهد، برای موضوعاتیکه در فهرست های مآ خذ کوچك ومحدود پیدا نشوند، بکار میرود. علاوه بران چون فهرست مآخذ ملی وتجارتی قیمت کتب را تثبیت مینیماید، برای خریداری کتب استفادهٔ زیادی از آن بعمل می آید.

فهرست کتب مآخذ که موجودیت مواد مخصوص در موضوعات معین یا آ ثار یك نویسندهٔ مخصوص ویا فهرست کتب قدیمه وکتب نا در وکمیاب را توضیح میدهد، خیلی پر ارزش میباشد. این فهرست یکی از مهمترین افزار کتابدار کتب مراجعوی بشمار میرود.

یکی از کتب مراجعوی که برای استعمال کتب فهرست لازم وضروری است، فرهنگ اصطلاحات واختصارات فهرست کتب میباشد؛ زیرا در کتب فهرست برای جلوگیری از ضخامت کتاب وصرفه جویی در وقت ، فهرست نویسان میکوشند از اختصارات و اشارات استفاده بنماید. درفرهنگ اصطلاحات واختصارات فهرست کتب این مشکل حل گردیده رهنمای خوبی برای مراجعین مخصوصاً کسا نیکه بفهرست نویسی وکتلاك علاقه دارند، میباشد.

متوجه باید بود که یك قسمت قابل ملاحظه سؤالهای مراجعوی کتابخانه ها در مورد فهرست مآخذ میباشد از قبیل انتخاب مآخذ ، توضیح در باره مآخذ ومآخذ اسنادی.

1- Annotated Bibliography of Afghanistan

سؤالهای انتخاب کتب:

ایجاب انتخاب یکتعداد معین عنوانها را در موضوعات معین ومخصوص مینماید. این انتخاب ها در هر روز مختلف وبمنظورهای متفاوت صورت میگیرد؛ مثلاً خواننده ییکه یك کتاب خوب را دربارهٔ شرح زندگی مولانا جلال الدین بلخی میخواهد، از کتابدار، آن کتب مراجعوی را تقاضا میکند که ازآنها معلومات درست دربارهٔ مولانا جلال الدین سراغ شده بتواند. شخص دیگری میخواهد چند کتاب مهم وبا صلاحیت در بارهٔ انقلاب کبیر فرانسه بخواند، این شخص هم در آن واحد ودر همان روز ووقتیکه کتابدار بسؤال مراجعوی دربارهٔ مولانا جلال الدین جواب تهیه میدارد مجبوراست سؤال دربارهٔ انقلاب کبیر فرانسه را نیز حل نماید. ازطرف دیگر یك تعداد زیاد کار کتابخانه ها مربوط بکارهای خانگی ومونوگرافهای شاگردان مکاتب ومحصلان پوهنتونها میباشد که ایجاب تهیهٔ لست های کتب دربارهٔ موضوعات تحت مطالعه وتحقیق آنها را مینماید. پس باید دانست که از اساسی ترین کار های کتابخانها بصورت عموم، انتخاب وجمع نمودن کتب وترتیب فهرست های معین ومخصوص در بارهٔ موضوعاتی است که بدردجامعهٔ کتابخانه بخورد. جامعهٔ کتابخانه همان محیطی است که کتابخانه درآن فعالیت مینماید. مثلاً جامعهٔ کتابخانه های پوهنتون، محیط پوهنتون وجامعهٔ کتابخانه های عامه محیط کتابخانهٔ عامه میباشد. پس کار مراجعوی بصورت مداوم یك بخش مهم کتابخانها را تشکیل میدهد.

حقیقتاً انتخاب کتب مراجعوی برای خریداری ویا جهت جواب گفتن بسؤالهای مراجعوی، خیلی وسیع ومهم است ولازم است این خدمت مهم وپرارزش که ایجاب مطالعه ودانستن زیاد کتب را میکند، ازطرف مراجعین تقدیر شود. چه طوریکه احصائیه ها نشان داده است، سالانه چند هزار کتاب جدید در ممالك مختلف در موضوعات گونا گون نشر میشود که کتابدار کتب مراجعوی تا جاییکه کتب با ومیرسد، مجبوراست در بارهٔ همه معلومات عمومی داشته باشد. چنانچه در اولین راپور یونسکو که در بارهٔ طبع

کتب در سال ۱۹۵۰ نشر کرده است (۱۱۰۲۲) عنوان در ایالات متحده امریکا (۱۷۰۷۲) عنوان در انگلستان ودر ۴۲ مملکت دیگر چندین هزار نسخه ذکر شده است. این امر واضح است که انتخاب کتب مراجعوی از بین یکتعداد کتب صورت میگیرد وکتبی بحیث کتب مراجعوی انتخاب میشود که موردعلاقه ومراجعهٔ عموم باشد. اگر تولید یکسالهٔ کتب ایالات متحده امریکا وانگلستان را بالای تولید کتب هر سال آنها از اختراع چاپ تا اکنون علاوه کنیم، بملیونها جلد کتاب بالغ میگردد که واضحاً بدون کمك ورهنما یی فهرستهای کتب، یافتن وانتخاب کردن آنها دشوار میباشد.

گروپ دیگر سؤالهای مراجعوی در بارهٔ شناخت ودریافت کتب میباشد این دسته سؤالها اگر مکمل باشند، برای کتابدار کتب مراجعوی حل آنها مشکل نیست. مشکل حقیقی کتابدار درین گونه سؤالها وقتی عرض وجود میکند که سؤالهای نا مکمل ونا قص به کتابدار میرسد، یعنی سؤالهای فاقد نام مکمل نویسنده، عنوان حقیقی کتاب، تاریخ طبع، تعداد صفحه، قیمت کتاب وچندین نقص دیگر که موجب مبهم گردانیدن سؤال میگردد، باشد. برای جلوگیری وحل این مشکلات، کتابدار کتب مراجعوی مجبور ومکلف است بیلیو گرافی را دروقت گرفتن سؤال تکمیل کند وبعداً بحل آن اقدام بدارد.

سؤالهای مراجعوی دستهٔ سوم مربوط اوراق واسناد است:

گرچه این گروپ سؤالها در افغانستان حل شده نمیتواند؛ زیرا تاحال اکثری از مکتوبها فرمانها، منشور ها، دستور العملها، خاطرات، وقف نامه ها، قباله های خرید وفروش عکسها و سایر مجموعه های اسناد ومدارك درکوشه های فراموشی بوده تا اکنون در معرض استفاده قرار ندارند، چه رسد بانکه از آنها فهرستی ترتیب شده مورد استفاده همگان قرار گرفته باشند.

در قارهٔ اروپا گر چه حفظ اسناد یك مسلك جدا گا نه تثبیت نگردیده، اما توانسته است، بحیث یك شاخهٔ مهم علم کتابداری عرض وجود کند. اهمیت مواد

اسناد ی در آن است که مواد اولیهٔ مقالات ورساله های تحقیقی را تشکیل میدهد. اگر در کشوری اختراعی صورت میگیرد، اگر در موضوعی تحقیق واقعی بعمل می آید واگر تاریخ حقیقی و واقعی طایفه‌ای نگاشته میشود، بیقین محققان متتبعان، مدارك اولیه وزیر بنای تحقیق را از لابلای اوراق واسناد فهرست شده بدست می آورند.

انواع ببلیو گرافی

ببلیوگرافی به دسته های منتخب، ملی، تجارتی وآفاقی تقسیم میشود. ببلیو گرافی منتخب محدود بوقت نبوده وبرای یك منظور معین جمع آوری وانتخاب میشوند. ببلیوگرافیهای ملی ریکارد ملی یك ملت وزبان راثبت میکند وببلو گرافی تجارتی لست کتب فروشی آنکشوررا احتوا مینماید. ببلیوگرافی های آفاقی محدود بزمان ، مکان نبوده ، کلیه آثار تمدن بشری را ثبت می نماید.

۱ ـ ببلیو گرافی های منتخب :

از شروع طباعت جمع آوری آثار پر ارزش ومفید، مورد توجه کتابشناسان، کتابداران وکتابدوستان بوده واز آنها فهرست هایی ترتیب داده اند. درین اواخر ببلیو گرافیهای منتخب در نصاب تعلیمی نیز داخل گردیده است. موسسات تعلیمی با تهیهٔ لست کتب منتخب، انکشاف تعلیم آزاد را از راه مطالعهٔ آزاد وبکمك فهرستهای منتخب تقویت بخشیده ویقین حاصل کرده اند که مطالعهٔ آزاد برابر وهم سویه با مؤسسات تعلیمات عالی در پیشبرد تعلیم وتربیهٔ محصلان سهم دارد.

قدیمترین استفاده ازفهرست کتب منتخب درتعلیم وتربیهٔ آزاد، بواسطه چارلز ایلیت رئیس پوهنتون ا سبق هارورد صورت گرفته است . وی عقیده داشت که تعلیم آزاد بمراتب ، بهتر از تعلیم تشریحی ولکچرمؤسسات تعلیمی عالی است. سپس این مفکوره توسط هچن رئیس پوهنتون شیکاگو بیشتر انکشاف یافت و اکنون عدهٔ زیاد

پوهنتونهای جهان این روش را قبول کرده اند ودرتعلیمات عالی از آن استفاده میکنند.

۲ ـ ببلیوگرافیهای ملی و تجارتی :

ببلیوگرافیهای ملی یك کشور ویا یك زبان که در حقیقت ریکارد فرهنگ ملی آن زبان وکشورمیباشد ، درحفظ ونگهداشت تمدن وپدیده های نشر شدهٔ آن کشور نقش با ارزشی دارد . گر چه تا حال هیچ مملکت قادر نگردیده که تمام آثار چاپ شدهٔ خود را از ابتدای شروع چاپ ثبت کند ؛ لیکن تا جاییکه مو اد بدست رسیده ، این کار مهم ملی قسماً صورت گرفته و اکثر کشور های جهان‌ببلیو گرافیهای ملی را ترتیب داده اند. درین اواخر یونسکو درپی آنست که ببلیو گرافی های ملی جامع تمام ممالك عضو را بکمك کتابشناسان ترتیب بدهد . چنانکه این امر در بعضی از ممالك انجام یافته ودر بعضی دیگر در حال تکمیل است.

ببلیو گرافیهای تجارتی تقریباً با ببلیو گرافیهای‌ملی یکسان است؛ اما فرق جزئی آنها درین است که ببلیو گرافیهای تجارتی بمفهوم معرفی‌کتب برای فروش ترتیب یافته ودارای قیمت کتب نیز میباشد . در حالیکه ببلیو گرافیهای ملی قیمت کتب را ارائه نمی‌دهد . درحقیقت ببلیوگرافیهای تجارتی ریکارد کتب طبع شدهٔ موجود وآمادهٔ فروش یك زبان ویا یك کشور میباشد.

ببلیو گرافیهای آفاقی :

ببلیوگرافیهای‌آفاقی به زمان ومحل وموضوع معین محدود نیست ،وریکارد تمدن بشری‌را بحیث‌یك کل، فهرست وتهیه میدارد گرچه‌تهیه‌وترتیب چنین یك فهرست مکمل وجامع نا ممکن میباشد ولی کوششهای انفرادی وگرو پی ملی وبین المللی‌درین‌راه جریان دارد . یکی از مهمترین ومشهورترین کوششهای انفرادی درین راه برونتس‌منول‌دولایبرری(۱)میباشد که تاقبل‌ازسال ۱۹۵۴ بیش‌ازجهل هزارجلد کتاب

1- Brunet's Manuel du Libraire

از کنج وکنار جهان را فهرست کرده بود. همچنان مؤسسهٔ بین المللی ببلیو گرافـی در برو سلز به تهیهٔ ببلیو گرافی آفاقی جهان اقدام کرد که شاید روزی تکمیل شـود. در حال حاضر کتلاك کتب کتابخانهٔ کا نگرس امریکا کتلاك عمومی کتب طبع شدهٔ برتش موزیم وکتلاك کتابخانـه ملی فرا نسه بهترین پروژه ها در مـورد ثبت کـردن تمدن بشری ونیل بسوی ببلیو گرافی آفاقی جهان میباشد.

ترجمه‌ونـگارش‌پوهنمل عبدالرسول رهین

ادب دری در سرزمینهای دیگر

اشعاری از گویندگان ایران

آتش سودا

چون زلف توام جانا در عین پریشانی
چون باد سحرگا هم در بی سر و سامانی

من خاکم و من گردم من اشکم و من دردم
تو مهری و تو نوری تو عشقی و تو جانی

خواهم که ترا در بر بنشانم و بنشینم
تا آتش جانم را بنشینی و بنشانی

ای شاهد افلاکی در مستی و در پاکی
من چشم ترا مانم تو اشك مرا مانی

در سینهٔ سوزانم مستوری و مهجوری
در دیدهٔ بیدارم پیدایی و پنهانی

من زمزمهٔ عودم تو زمزمه پردازی
من سلسلهٔ موجم تو سلسله جنبانی

از آتش سودایت دارم من و دارد دل
داغی که نمی بینی دردی که نمیدانی

دل با من و جان بی تو نسپاری و بسپارم
کام از تو و تاب از من نستانم و بستانی

ای چشم «رهی» سویت کو چشم رهی جویت
روی از من سرگردان شاید که نگردانی

رهی معیری

چیستم؟

قطره ای آبم زچشمی اشکبار افتاده‌ام
پاره ای آبم براهی بیقرار افتاده‌ام

آتشم در خرمن آمال خویش افگنده‌ام
ناله ام در دامن شبهای تار افتاده‌ام

بوسه‌ای نشگفته‌ام درموی او پیچیده‌ام
حسرتی بیحا صلم در پای یارافتاده ام

اشك چشمم آیت نومیدیم ای جان ولی
دررهت از دیده ای امید وار افتاده‌ام

گر جوانی میکنم در عشق او عیبم مکن
برگ خشکم درگریبان بهار افتاده ام

روز گاری چون نگه جاداشتم درچشم خلق
من که چون مژگان زچشم روزگار افتاده‌ام

سینه‌ام لبریز گوهر بوده وز دریای عشق
چون صدف بادست خالی برکنارافتاده‌ام

پژمان بختیاری

آشتی

ای آشنای مـــن !
بر خیز وبا بهار سفر کرده بـاز گـرد
تا پـــر کنیـم جام تهی از شـراب را
وز خوشه های روشن انگـور های سبز
در خـم بیفشریـم مـــی آفتـاب را

• • •

بر خیز وبا بهـار سفر کرده باز گـرد
تا چـون شکوفه های پر افشان سیب هـا
گلبرگ آب به بوسهٔ خورشید وا کنیـم
وانگه چـــو باد صبح
در عطـر پونه های بهـاری شنا کنیـم

• • •

بـــر خیز وبـاز گـــرد
با عطر صبحگاهـــی نارنجهـــای سـرخ
از دور از دهانـهٔ دهلیز تـا کهـا
چون باد خوش ، غبار بر انگیـــز وباز گـرد
یك صبح خنده رو
وقتی که با بهار گل افشان فرارسی
در باز کن بکلبهٔ خاموش من بیا
بگزار تا نسیم که در جستجوی تست
از هـــر کـــه در ره است بپرسد نشانه هات
آنگاه با هزار هوس با هـــزار نـــاز
بـــر چین دو زلف خـــویش
آغاز رقص کـــن
بگذار تا بخنده فرود آیـد آفـــتاب
بـــر صـــبح شانـــه هـات

• • •

ای آشنای مـــن
بـــر خیز وبا بهـار سفر کرده باز گـــرد
تـا چـون بشوق دیدن مـــن بـال وپرزنند
بـــر شاخهٔ لبان تو مـرغان بـــوسه هـا
لب بـــر لبم نهـــی
تا بـــا نشاط خـــویش مرا آشنا کـــنی
تـــا بـــا امید خویش مـــرا آشتی دهـی

نادر نادرپور

نویسنده : عنایت‌الله شهرانی

لغات مستعمل در لهجهٔ دری بدخشان

- چ -

-٦-

۱- چا چله Chaachla حاصل مصدر (ج) شیرینی دادن در وقت تولدی طفل

۱- بدر وازی چیچله Chechla

۲- (بفتح جیم فارسی ولام کفش وپای افزار چرمی را گویند، برهان) .

مثال ده خانهٔ امکم بچه شد دینه چا چله شه بخش کدن (درخانهٔ کاکا یم دیروز بچه شد وشیرینی اش را تقسیم کردند.)

۲- چار Chaar اسم (ج) با قیماندهٔ کاهیکه به اثرباد کردن هنوزاز گندم ویا جو جدا نگشته باشد . گاه گاه باسم‌درشته Dərəshta نیزیاد کنند . این‌خوراك خوبیست برای اسپ ها ومرکب ها .

۱- دروازیها وجرمیها باسم کف Kaffa وکشمی ها جفته jəfta هم استعمال میدارند.

۳- چارپچاق Chaarpəchaaq اسم (ج د ف ك) نوعی از قمار که با چار مغز اجرا میشود.

٤- چارتیاق Chaarteyaaq اسم وصفت (کشم) قرضدار، قرض گیر، سخت گیری قرضدار، نوعی از شکار ماهی.

٥- چار تو برك Chaartobarak اسم مکان (کشم) چهار اطراف، دور ادور.

٦- چار جل Chaajəl صفت (د ك ج ف) اسپ بی زین بشکلیکه جل بد ون زین بالای اسپ انداخته شده باشد. استعمال زین معمولاً در دو وقت صورت میگیرد، یکی در بز کشی ودیگری در سفرهای دور، اما در اوقات دیگر سوار کار از چار جل استفاده میدارد.

۷- چار چشم Chaarchəshm صفت (ف ك د ج) عموماً بسك ها استعمال میشود ومخصوصاً به سگ هایی که اولاً سیاه بوده وبعداً در فوق چشم شان خالهای سفید داشته باشند، نسبت داده میشود.

۸- چارچشمك Chaarchəshmək صفت (د ك ج ف) نوعی با فتیست ازگلیم‌های بدخشی.

۱- (گلی است که بین آن زرد وبرگ های دور آن سفید است، افغانی نویس)

۹- چار دره Chaardara اسم مکان (ج) دروازه حویلیکه بالای آن خس پوش داشته باشد ودر آنجا معمولاً اسپ ها را بندند.

۱- در کشم وجرم اخته خانه Akhtakhaana نیز گویند.

۱۰- چار زلفه Chaarzəlfa صفت (د ج) زنیکه موی د و طرف سرش را بیافد وبرپشت اندازد، کاکل دار.

۱۱- چارق Chaaraq اسم (د ك ج) چموس ویا چمبوس نیز مورد استعمال داشته وترك ها نیز باسم چارق که نوعی از پا پوش بوده وساخت محلات خود بدخشان است یاد مینمانند. چمبوس ویا چارق را عموماً شبانها ، دروگرها وکسا نیکه از یك جا بجا دیگر سفر میکنند. استعمال می کنند وگاهی هم از موکی Moky (نوعی ازپا پوش) کار میگیرند. ترك ها بجای (ق) غین را آرند وچارغ Chaaragh تلفظ کنند .

۱- (با غین نقطه داربر وزن فارغ وبمعنی چارغ است، پای افزار دهقانان باشد وبا قاف نیز آمده ، برهان) .

۲- چارق بند وبند چمبوس ، بندی باشد بافته شده از نخ ویاازپشم مگر در وقت مجبوریت از شونی Shawny نیز کار میگیرند .

۱۲- چارقلاچ Chaarqəlaach حاصل مصدر ، قید (ك ف ج) خیز زدن اسپ به چهار دست وپای .

۱- نوعی از دویدن اسپ.

۲- بدروازی چار نعل .

۱۳- چار گل Chaargul اسم، خال بینی که ازگل (نوعی از بته‌ها) باشد . بعضاً در مناطق کشم ودرواز با سم (نت Nat) یاد کنند .

۱۴ـ چارمغز چای Cchaarmghz Chaay صفت(د ك ج) نوعی ازشورچای که بجای شیر قتغ آنرا از مغز اند از ند .

۱۵ـ چاری Chaary صفت (دف ك ج) بزویا گوسفند چهار ساله.

۱ـ گوسفند دو ساله، افغانی نویس.

۱۶ـ چاشدان Chaashdaan اسم ظرف (د)ظرف بزرگی که درآن ذخیرهٔ شیر صورت میگیرد. مگر ذخیرهٔ شیرتحت(چشتك Chashtak) وداخل(ساغو Saagho) نیزصورت گرفته میتواند.

۱۷ـ چاغك Chaaghək اسم(د)پرندهٔسیاه رنگ همچوزاغ واز نگاه جسامت خوردتر از آن.

۱۸ـ چاق Chaaq صفت (ج ك د ف) برابر ،خوش ، فربه ، قوی البنیه.

۱ـ بدروازی تر سن Tərsən اصلاً لغت ترکی بوده و اصل آن تورسن بمعنی پاینده وجاوید است .

۲ـ چاق ترکی است بمعنی قوی، چست، تندرست(ازبرهان وچراغ هدایت، غیاث) مثال: اکهٔ بره بایه تبیتش بسیارچاقس بچه که ما لاش به یی رفته (طبیعت اکهٔ بره بای خیلی خوب وخوش است زیرا که گوسفند ها را فروخته) .

۱۹ـ چاك Chaak اسم مصدر ،قید، صفت(د ج ف ك) پاره، سوراخ، دوخت ودوز.

۱ـ در کشم نوعی از پرنده .

۲ـ دریده، پاره ، فردوسی گوید :

تن از خوی پر آب ودهان پر زخاك دهان گشته از تشنگی چاك چاك ـ لغت فرس

۲۰ـ چالیا Chaalyaa اسم (دف ك ج) خیمهٔ که توسط چار پایه استوار باشد وبروی آن بوریا و یا چغ Chəgh (مشابه بوریا) اندازند وبرای خشك کردن قروت واستفاده از سایه آن بکار می برند.

۲۱- چامکی Chaaməki یا چا کمی Chaakəmi استفهام (د) چه میکنی .

۱- چا کینمی Chaakinami چه میکند (د) .

۲۲- چاو Chaaɔw (ك د ف ج) پروپا گند، آوازه.

۱- چاو چاوChaaow Chaaow حاصل مصدر (ك) شور شور، غوغا، صدای چوچه مرغ.

۲- چاو چاوبا جیم فارسی کاو کاو، شور وغوغاوصدا وآواز گنجشك را گویند. وقتیکه جا نور قصدرگرفتن او کرده باشد ویا کسی دست به آشیان آن کند که بچهٔ اورا بر آورد، برهان.

۲۳- چا وندازی Chaaowandaazi حاصل مصدر(د ك ف ج) آوازه وپرو پا گند کردن ، بز کشی.

۱- چا وندار (چاپ انداز) بز کش علاوه بر آن بزکش را بعضاً باسم پهلوان نیز یاد کنند وپهلوان به اشخاص شکاری (صیاد) وکشتی گیر نیز اطلاق می شود . بزکشی در بدخشان بروزهای خوشی دراوقات زمستان وبهار برگزار می شود. قرغز های بدخشانی بزکشی را در بالای تپه ها وبلندی ها اجرا میکنند.

۲٤- چاوه ای Chaawae چطور هستی (د) .

۱- چاوه شیی Chaawasheie چطور شده ای ؟ (د) .

۲۵- چای قتغ Chaauqatəgh اسم (د ك ف ج) مقدار شیر ، شیر قیماق دار ویا مغز چار مغز که با چای آمیزند.

۲٦- چای کیك Chaaykayak اسم (خاش) نوعی ازگیاه‌مانند چای وازآن بعضاً بغرض چای استفاده کنند.

۲۷- چبره Chabra اسم (ك) دیواری که ازشاخچهٔ درختان سازند ودر مناطق درواز وجرم وغیره باسم چوره Chawra یاد کنند چوره ویا چبره محوطهٔ است که درمیان آن مال‌ها (گوسفند وبز) ویا بره وبزغاله ازطرف‌شب می‌خوابند. فرق میان قتن qətan

چوره همین است که قتن از سنگ ساخته شده و در دشت ها و جایهای دور تعمیر می شود اما چوره در حویلی ها ساخته شده و مختص برای خوابیدن حیوانات نبوده در اطراف سبز یکاری ها و بعضاً بجای دیوار از آن استفاده میکنند .

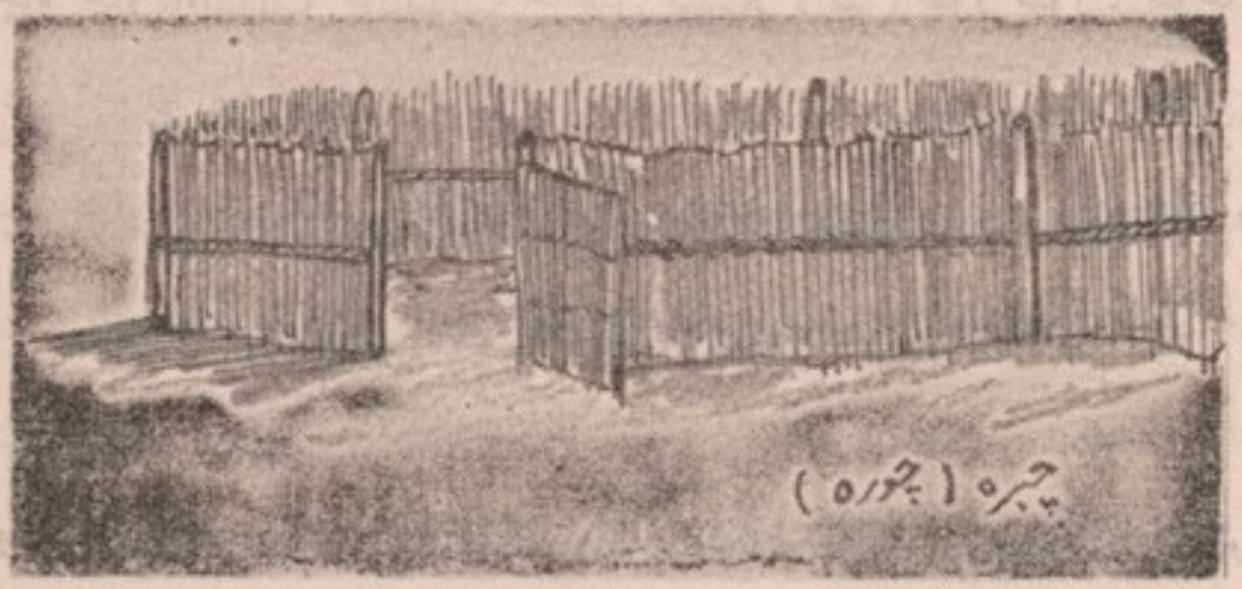

۲۸ـ چبه Cheba استفهام (ك د ف ج) چرا ، بچه سبب ، بکدام علت.

۲۹ـ چپات Chapaat (ج ف د) سلی یا قفاق و در کشم شپات گویند وچپاتی عبارت از آن نان خشك بی روغن و نازك است که در تا به و دیگدان پزند .

۱ـ چپاتی بر وزن بناتی مخفف چاپاتی است که نان تنگ فتیر باشد که بر و ی تابه پزند، برهان.

۲ـ نان تنگ فتیری منسوب به چپات « از برهان، غیاث» .

۳۰ـ چپا چلنگ Chapaa chalang قید (د ك ج) بر فبادیکه شمال داشته باشد . بار انیکه در حین وزش باد فرود آید .

۱ـ در کشم چو قون Chawqoon نیز استعمال میگردد وبدروازی باسم شوقون Shauqoon گفته شود وترك های بدخشانی هر دو را (چوقون وشو قون) بکارمی برند.

۲ـ شوقون Shawqoon به ترکی صدای بلند را گویند وصدای بلند رابشکل قریغس qereghghas ویا ترغس qerghas که در دری هم مورد استعمال دارد، نیز بکارمی برند.

۳ـ چپا چلنگ: کاریکه بدون حوصله و تحمل با سرا سیمگی اجرا گردد.

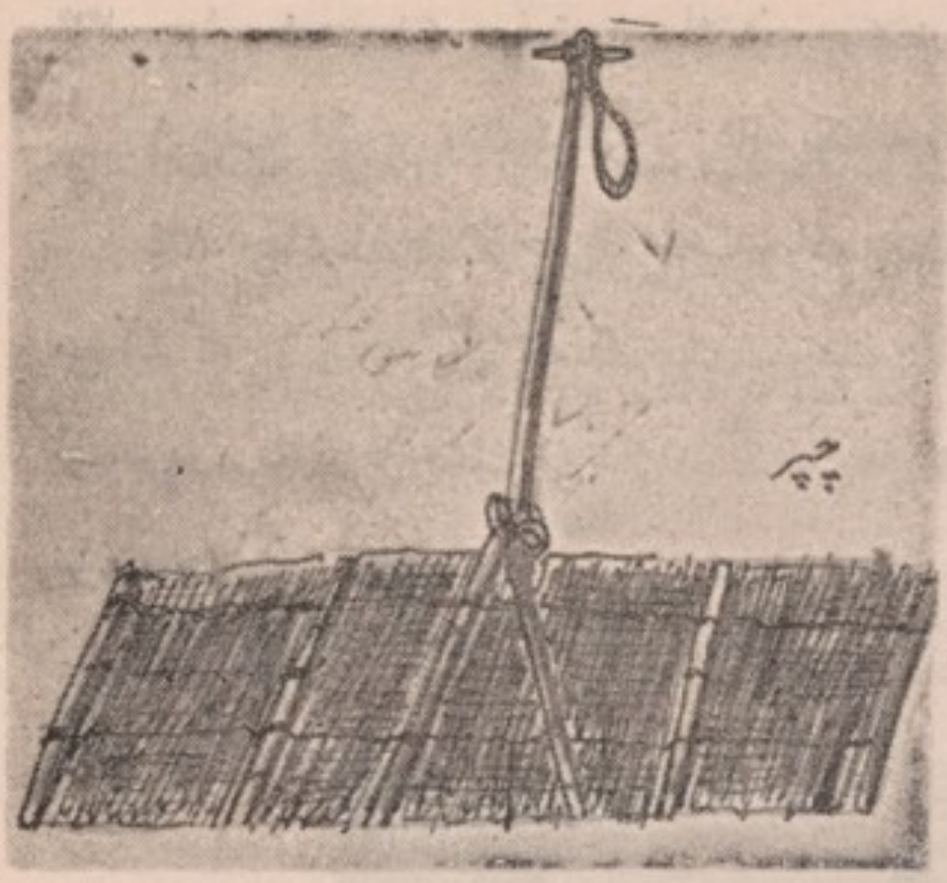

۳۱- چپر Chapar اسم (د ك ف ج) تختهٔ بزرگی که از خار وچوب سازند و برای خورد ساختن گندم وجو بعد از در و بکار برند.

۱- خانه ییکه ازچوب وعلف سازند.

۲- چوب بندی که در روی آن خمچه بسته خرمن گندم را میده کنند.

۳- قاصدیکه به عجله ازجایی بجایی فرستاده می‌شود (باین معنی مخفف چاپار است که در ترکی پسته رسان را چاپار گویند و ازچاپ ماق که مصدر آن است گرفته شده است) بمعنی دویدن. در از منهٔ ماضیه یکدسته نفر درداخل هر کشور مؤظف بودند که فرامین شاهی ومکتوبات رسمی را ازمرکز بولایت وازولایت بمرکز به سرعت تمام برسانند. خواص ایندسته راچاپار می گفتند وبزبان عوام چپر شهرت دارد افغانی نویس.

۳۲- چپردری Chapardre اسم (د ف ج) دروازه ییکه از بسته کردن چند چوب پهلوی هم بدست می آید.

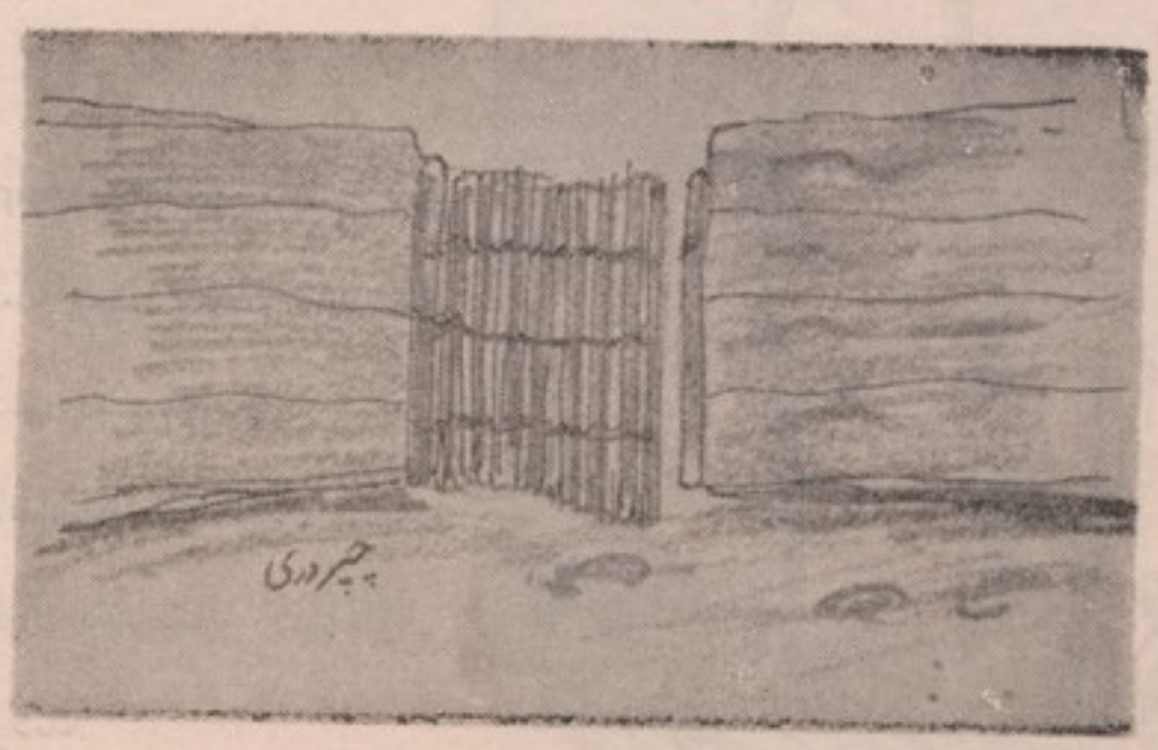

۳۳ـ چپش Chapəsh صفت (د ك ف ج) بز یکساله .

۱ـ بفتح اول بر وزن کشش بز غاله یکساله را گویند « برهان » .

۳٤ـ چپك Chapak اسم(ك ج ف)موادسوخت که‌ازپاروی‌گاو،مرکب واسپ بدست می آید که در زمستان ویا تابستان برای سوخت ازآن کار میگیردند. شکل چپك دایروی بوده و دربر دیوارها خشك می‌سازند. کشمی‌ها Chapək چپك گویند. بین ترکی زبانها نیز معمول باشد وچپ Chap بمعنی نصب وچون چپك در بر دیوارها نصب میگردد وبه عین معنی استعمال میگردد از آنرو شاید ترکی باشد . بدروازی تیپاك Təpaak گویند.

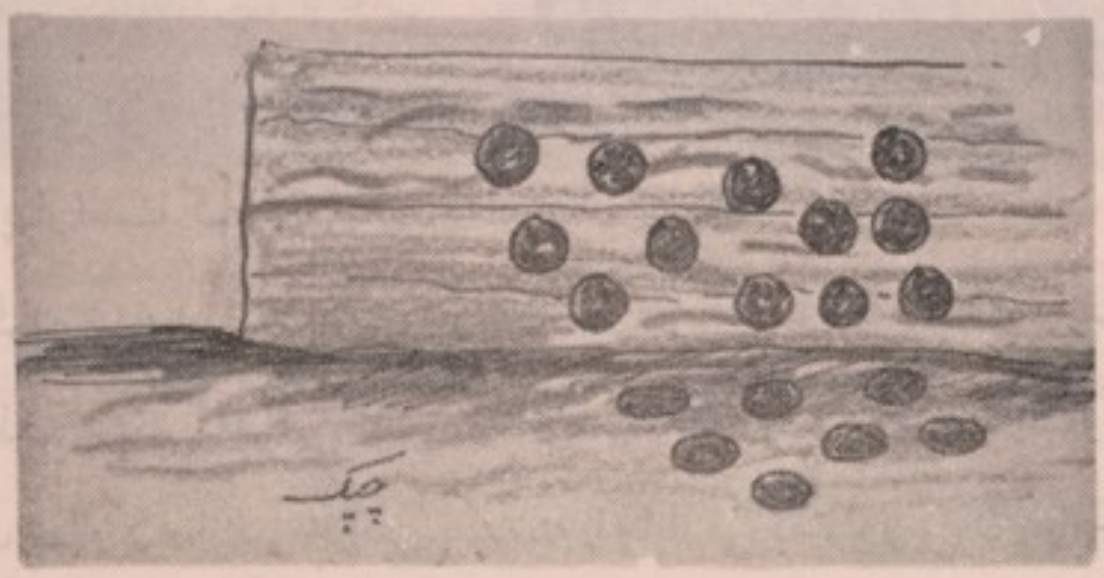

۳۵ـ چپر Chayeer اسم (ك ج ف) شیرهٔ کمال ،کمال بته‌ییست‌بلندقامت که بغرض سوخت از آن استفاده کنند.

۳٦ـ چپه Chappa صفت (د ك ج ف) کسیکه‌بد ست چپ زیاده تر کار کند ومهارت‌دست‌چپ اونسبت براست آن زیا د باشد وهم کسانیکه دارای یك لفظ وقول باشندواز گفتهٔ اولی خود بر نگردند.

۱ـ فتح اول وثانی مشد دکسی را گویند که پیوسته کار ها را بدست چپ کند ـ برهان.

۳۷ـ چپلاق Chapalaaq حاصل مصدر (ك ف د) سلی زدن ، قفاق ، تپانچه (۱) تپانچه که بروی کسی زنند ـ افغانی نویس .

۳۸ـ چتاغ Chataagh ویاچتاق Chataaq صفت(ك د ف ج) دغل‌باز، چالباز، چالاك وفریب کار.

۳۹ـ چترین Chətreen صفت (کشم) بجیر bəjeer بجر bəjer قولته‌وچیچکی .

۴۰ـ چتن Chatan (د ف ج ك) بین رانها، قات ران ، مسافه بین دو قدم کلان.

۴۱ـ چیچ Chach حاصل مصدر (د) صاف کردن ، پاك کردن غله ، چیزی را از زمین‌کندن وچچش Chachəsh نیز بمعنی کندن استعمال میگردد. دربین ترکی زبانها چچله Chachla وچشله Chashla ردیف چچ استعمال میشود وچاچ Chaach نیز آمده که معنی تیت وپاشان وهوا دادن غله بمنظور پاك ساختن را میدهد.

۴۲ـ چخ Chəkh ازاصوات (ك د ف ج) لفظیست که برای راندن سگ استعمال میشود. گاهی برای آنکه کسی یك شخصی بد را از خود دور سازد ، استعمال کند.

۴۳ـ چخت Chakht اسم آله (د ك ف ج) چرخ ویا چوبیکه بدور آن تناب‌را پیحند.

۴۴ـ چخت Chəkht (دك ج ف) سقف خانه، چت‌خانه در ترکی نیز مستعمل است.

۴۵ـ چختك Chakhtak صفت مفعولی (ك د ف ج) خسته ومانده، ذله ودرکشم وبعضی حصص دیگر پا گرفتگی وکرخت شدن پایها را گویند .اشخاصی که راه رفته‌نتوانند .

۴۶ـ چخت فك Chəkhtefak صفت (درواز) متکبر ومغرور.

۱ـ چخت فلك Chəkhtefalak اسم ، آسمان.

۴۷ـ چخیدن Chakhəedan مصدر، کوشیدن .

۱ـ ستیزه کردن ، غیاث از برهان.

٤٨ـ چر Char (ك ج ف) علامه ونشان پای بر زمین ویا برف.

مثال ۱ـ چرش نیست(موجود نیست ویا درك ندارد) .

مثال ۲ـ چرپای ذرداره گرفته‌رفتم مگم ای پیشم پا گم‌شد. (خط السیر دزدهار! تعقیب‌نمودم بالاخره چای پای ایشان ویا علامه قدم هایشان از نزدم گم شد) .

٤٩ـ چراغ مانك Chəraaghmaanak اسم مکان وآله (د ك ج ف) چراغ پایه، محل وموضع گذاشتن چراغ.

٥٠ـ چراغ چو Chəraaghchoo اسم، نوعی از بته ایست که‌در وقت سوختن ترقس Tarraqqas (صدا) میدهد. و بعضاً درسابق بغرض چراغ مثل دلیل Dalel (چوبیکه درقسمت فوقانی آن پنبه را پیچند و بعد از چرب ساختن روشن سازند) استعمال میگردید.

٥١ـ چر چر Chərchər صوت (د ك ج ف) صدای آبیکه کم باشد وبزمین ریزد، آواز گنجشك.

۱ـ اندك آبیکه در روی چویچه ویا جوی روان باشد. افغانی نویس .

٥۲ـ چر چین Charcheen (ك د ف ج) بنجاره ، دست فروشی که در کوچه‌ها وپشت خانه ها سامان بنجارگی را بفروش میرسانند ، باسم « چر چین فروش » یاد میشود . « کیتی Katte » لفظ دیگریست که، سوداگران باین نام صدا میزنند وباین سبب اهل قریه وکوچه خبر شده واحتیاج خود را از نزد شان میخرند.

۵۳ چرخ Charkh مصدر ، اسم (ك د ف ج) دوره خوردن ، دستگاه کوچك ریسندگی تیز کردن چاقو، چوب رسن.

۱ـ چرخه آله ایست که بآن تار ریسند.

۲ـ چرخه آله ییکه بر آن تار ابریشم وتار گودی پیچند.

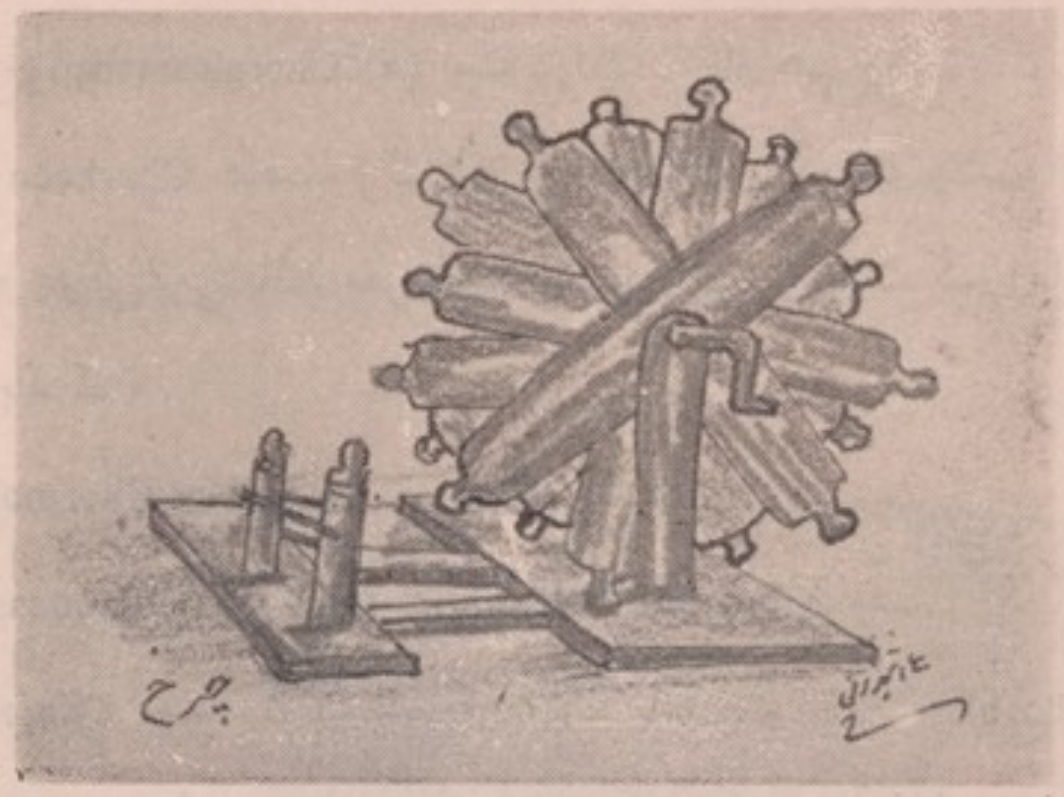

۵٤ چرخ فلك Charkhefalak اسم (د ك ف ج) نوعی از بازی .

۵۵ـ چرخه Charkha اسم(ك ف ج) سنگی که ازکوه سرازیرمی شود وبدوازی سنگ چرخه گویند . گاهی هم باسم « سنگ جر Sanjar یاد کنند.

۵٦ـ چر دیغ Chardegh اسم ظرف(د) منگی ، منگی های بزرگ.

۵۷ـ چرده Charda اسم (ك ف ج) کبك دری.

۱ـ بمعنی رنگ ـ غیاث .

۲ـ کبك دری بدخشان ـ افغانی نویس .

۵۸ـ چرغ Chəergh اسم مکان (د ك ف ج) جای آبگین که پای درآنجا فرورود وباز راهم گویند.

۹۵ـ چرغك Chərghək اسم (د) توتهٔ نان سوخته که‌در وقت پختن نان در دیگدان باقی می ماند ویامی افتد . در کشم وخاش باسم مرغك Mərghak ودر دروازبنام مرغکی Mərghake یاد میکنند .

٦٠ـ چرغاو Chərghaaw (ك ف ج) آب دلد لزار که‌قابل‌نوشیدن نباشد. خم‌خم‌رفتن، چار غاوك .

٦١ـ چرغك دود Chərghədood قید (د ج ف) دود نان سوخته ، دود روغن که از حد زیاد بسوزد، در کشم باسم چرغین Chərgheen گویند.

٦٢ـ چرغ ومرغ Chərghomərgh (د) تیت وپا شان، از هم جدا.

٦٣ـ چرکین Chərkeen صفت (ك ف ج) ممسك ، گرسنه چشم، اما بدروازی جوگی گویند وجوگی قومی باشد معروف‌وهستی ودارایی وثروت کم‌را باسم چرکینت Chərkenak یاد کنند .

٦٤ـ چرمك Chermək حاصل مصدر، تلاش کردن.

٦٥ـ چرقش Chəreqass حاصل مصدر(د ك ج ف) چیغ زدن.

٦٦ـ چسك Chəsək اسم ، نام مرغی کوچك ، بدروازی چزك Chəzək

٦٧ـ چشتك Chashtak اسم (د ك ج ف) سبد کلا نیکه زیرآن شیر ، ماست ومسکه گذارند، سبد وچشتك هردواز چوب شولش Sholash که بمعنی ارغوان استعمال می شود، بدست می آید.

٦٨ـ چشك Chashək صفت ، مصدر (د ك ج ف) شخص روی پهن، سیرنشدن چشیدن.

٦٩ـ چشم بندك Chashmbandək اسم(د ف ج) نوعی‌از بازی‌اطفال .

٧٠ـ چشم دید Chashmdeed اسم مرکب (کشم)اقارب وجویشاوندان، چشم‌داشت.

٧١ـ چشمیك Chəshmayk اسم تعضیر ، چشمهٔ خورد، چشمه گك .

۷۲ـ چغـدان Chəghdaan اسم مکان، خـانهٔ چغی که جهة گـذاشتن شیـر وقیمـاق ساخته میشود، الف: آلهٔ چغ ، نوعی از چوب های باریکی است که با ثر بسته کـردن چندی پهلوی هم چغ ساخته میشود. هر گاه چغ ها را طوری پهلوی هم قرار بدهیـم که در میان آن شیروماست وغیره ویااینکه بجای پس خانه ازآن کاربگیریم درآنصورت باسم چغدان واگر دربیرون خانه در دشت ها و ییلاق ها ساخته شود وحصهٔ بالای آن پوش داشته باشد با سم کپه یاد کـنند.

۱ـ چغ بروزن میغ پرده مانند باشد که آنرا ازچوب های باریك سازند وازپیش در خانه آویزند، گویند ترکی است « برهان » .

۷۳ـ چغاره Chəghaara اسم (د) سمارق وبگفتهٔ محلات دیگر زمارغ Zəmaaragh

۷٤ـ چغزك Chəghzak اسم (ك د ف ج) نوعی‌ازگل است که دربهار برای مدت کوتاه روید .

۱ـ چغز Chəghz اسم، نام پرنده ایست بد خصلت .

۷۵ـ چغس Chəghass قید (ك د ف ج) گریه با آواز بلند.

۷٦ـ چغل Chəghəl یا چغیل Chəghayl اسم‌آله (ك دف‌ج)غربال‌مانند که سوراخ های کلا نتر داشته باشد وگندم وجو را از گاه جدا کند وغربال نیز گویند.

۷۷ـ چغندی Chəghəndy (ك) پولیکه قریه داران ازمردم وجمعیت ده بنفع خود جمع میکنند که بعضاً آنرا یغندی گویند ویغندی yəghəndy لفظی باشد ترکی بمعنی جمع وجمع آوری ویا آنچه که جمع شده باشد.

۷۸ـ چغس Chaffass صوت(ك ج) صدای چوپانها در وقت حرکت دادن گوسفندان وبدروازی وشتك Weshtak گویند.

۷۹ـ چقمقك Chaqmaqək اسم(د ك ف ج) جرقهٔ برق الماسك که بعضاً باسم آتشك نیز یاد کنند.

۱ـ چق مـق Chaqmaq یا چقماق Chəmaaq که بعضاً چخماغ Chakhmagh نیزیادکنند بمعنی توتهٔ سنگ مخصوص که باثرتماس دو توته آن آتش بد ست می آید وترتیب بد ست آوری آتش قسمیست که خف khaff جور کنند وخف ازپوست شلخه Shalkha (نوعی ازنبات که درتازگی ازآن خوراك سبزی سازند) که خشك باشد ، بد ست می آید، خف نهایت خفیف ونرم است و هنگام تصادم دوتوته سنك در میان هر دو گذاشته میشود وبزودی آتش میگیرد. اما جرقه ییکه تشکیل میشود مشابه الماسك بوده وعموماً شکاری ها در هنگام شکار به تفنگ های پلته یی از آن کار میگیرند وچقماق لفظ ترکی و بمعنی زدن است.

۲ـ آهنی است که بر سنگ زده آتش بر آرند، غیاث.

۳ـ بر وزن چخماق است که آتش زنه باشد گویند ترکی باشد، برهان .

۸۰ـ چقمقی Chəqər صفت فاعلی(د ك ف ج) آدم خندان روی، مستانه و آزاد منش.

۸۱ـ چقر Chaqər صفت (کشم) سبزچشم .

۱ـ بدروازی ازرق . Araq

۲ـ به جرمی سور . Soor

۳ـ بعضاً سبز چشم را باسم چقر Chaqer هم گویند.

۸۲ـ چقیل Chaqeel اسم مکان (د ك ج ف) اسم مکان سنگلاخ وآفتابی که ضد

آن نشر Nəshər باشد به ترکی کوه را چقل Chaqəl گویند بعضاً دروازی‌ها پیتا وگویند وپیتاو petaaw را در مناطق دیگر به‌محلیکه روبه آفتاب باشد نسبت میدهند .

۸۳ـ چـقه Chəqa استفهـام (ك د ف ج) چقدر ، بکـدام اندازه.

۸٤ـ چکا Chekaa استفهام (د ك ف ج) یـعنی چه کار ، چه.

۸۵ـ چـکاوChekaaw اسم (ك ج) آب کمی که‌درجوی آیـد (چکاوه) هم گویند.

۸٦ـ چکاك Chekaak اسم ، نوعی از بازی که توسط پول اجرا کنند .

۸۷ـ چکلك Chakalək (ك ج) تارجمع شده ، کلولهٔ تار ، زمین خورد .

۱ـ چـکل Chakal اسم مکان، کوشه‌یی اززمین ، پوست ضخیم چرکیـن که بر روی زخم پیدا میشود (د) .

۲ـ چـکلـه Chakala اسم مکان، چکل یا قطعه زمین خورد.

۳ـ چـکله Chakla (د ك ج ف) قطره.

الف: بفتح اول ولام وسکون ثانی مطلق آنچه ازجای بچکد وقطره وچکیدن رانیز گویند، برهان .

۸۸ـ چکری Chekee اسم (ك د ف ج) رواش.

۱ـ بضم اول بر وزن مقری نوعی‌از رواش باشد وهندوستانی دخترا گویند، برهان.

۸۹ـ چکـن Chakan اسم (د ف ج) کلاه گل دوزی (پخته دوزی وخامك دوزی) که در کشم باسم عرق چین یاد کنند.

۱ـ بفتح اول وکسر ثانی وسکون نون، نوعی از کشیده واز کش دوزی وبخته دوزی باشد، چکندوزی گویند وبکسر اول وثانی هم آمده ، برهان.

۲ـ نوعی از کشیده که از ابریشم الوان بر جامه وغیره نقش کنند، رشیدی، غیاث

۳ـ نوعی است از دوخت ، افغانی نویس .

۹۰ـچکوندن Chakondon مصدر(د) چکاندن .

۹۱ـچکه‌گرد Chakakard صفت فاعلی (ك) تنها گرد.

۹۲- چکوره Chakora صفت فاعلی (د ك ج ف) چکه چور ، چالاك .

۱- چکه چور : آدم رندوقلاش ، افغانی نویس.

۹۳- چکـه Chaka اسم (د ف ك ج) که ترکی آن سوزمـه است از دوغ بدست می آید، چکه در ترکی نیز معمول است.

۱- چکه نوعی از درخت بوده که میوهٔ آن خورد تر از آلو بالو باشد واز نگاه رنگ باهم شباهت دارند. بعضاً چکه را باسم یخمن yakhman یاد کنند.

۹٤- چکیدن Chəkeedan (د ك ف ج) مصدر ، زدن ومیده کردن، تیز رفتن دواندن.

۹۵- چکلدك Chakaldak اسم (ك) کلچه ایکه از روغن ساخته شده باشـد

۹٦- چگار Chegaa اسم (د ف ج ك) سمارق .

۱- بدوازی جگار jergaar .

۲- چگار بیدی Chegaarebdy اسم، سمارقیکه در اطراف بید بروید کشمی ها باسم چگارگ Chegaagəg یاد کنند.

۹۷- چگمن گیرك Chagmangərək اسم (ك) نوعی از بازی ها .

۹۸- چگمن Chagman اسم (د ك ف ج) چپن پشمی که درسرحدات بدخشان مانند شغنان ، غاران، واخان وغیره ساخته میشود. چگـمن غارانی نظر بـه سایـر محلات مشهور است . چیگمن ویا چکمن نیز معمول بوده وبرنگ های سیاه وسفید زیره ای و کبود ساخته میشود.

۹۹- چگیت ،اسم Cheget پنبه دانه.

۱۰۰- چل بر Chəlbər ریسمانیکه در بزکشی به اطـراف زین بسته کـنـنـد ویـز را بدان محکم بندند.

۱۰۱- چلپاپیا Chalpaapeyaa اسم (د) پرنده ایست خورد برنگ زرد وسیاه .

۱۰۲- چلپك Chalpak صفت (د ك ف ج) نان تنکی که با روغن پزند.

۱۰۳- چلتن قـرخچی Chəltanqrakhche صفت (ك د ف ج) سارق، دزد ، رهزن

ونام موجود خیالی ترس ناك .

۱۰۴ـ چلندوپلند Chəlandopəland صفت (ك) خورد وریزه که بعضاً چلت وپلت Chəltopəlt نیز گویند.

۱۰۵ چلتك Chələtək صفت (د ك ج) لنگی خورد ، آدم کوچك وضعیف هر چیزیکه از اندازهٔ لازمه بسیار خورد باشد.

۱۰۶ـ چلچلی Celchəli اسم (ك) شعلهٔ آتش فروزان گاهی هم بنام ورغهٔ wargha آتش لمبهٔ آتش وبلکهٔ balka آتش یاد کنند.

۱۰۷ـ چلچق Chalchəq اسم مکان (ك ج) مرغزار ، دلدلزار ، جای آبگین پاروی تر شدهٔ گوسفندان .

۱۰۸ـ چلاق Chəlaq صفت (دك ج ف) شخصیکه دست وانگشتانش معیوب باشد، دست شکسته.

۱۰۹ـ چلا و Chalaw صفت (د ج ف) دوغ آب ، آب گل دار وخیت Khala هم گویند ته نشینی روغن زغر وتر یاك را نیز خیت نامند .

۱۱۰ـ چله Chala اسم مکان، جاییکه مرغان را می اندازند.

۱ـ چله Chəla از ابتدای فصل زمستان شروع شده ودو ماه دوام دارد چهل روز اول را باسم چله کلان وبیست روز دوم را بنام چله خورد یاد میکنند. بعد از چله ماه حوت شروع میشود.

۱۱۱ـ چلمچی Chəlamchee اسم آله ، دست شوی، چلمچی وآفتاوه بمعنی آفتابه ولگن .

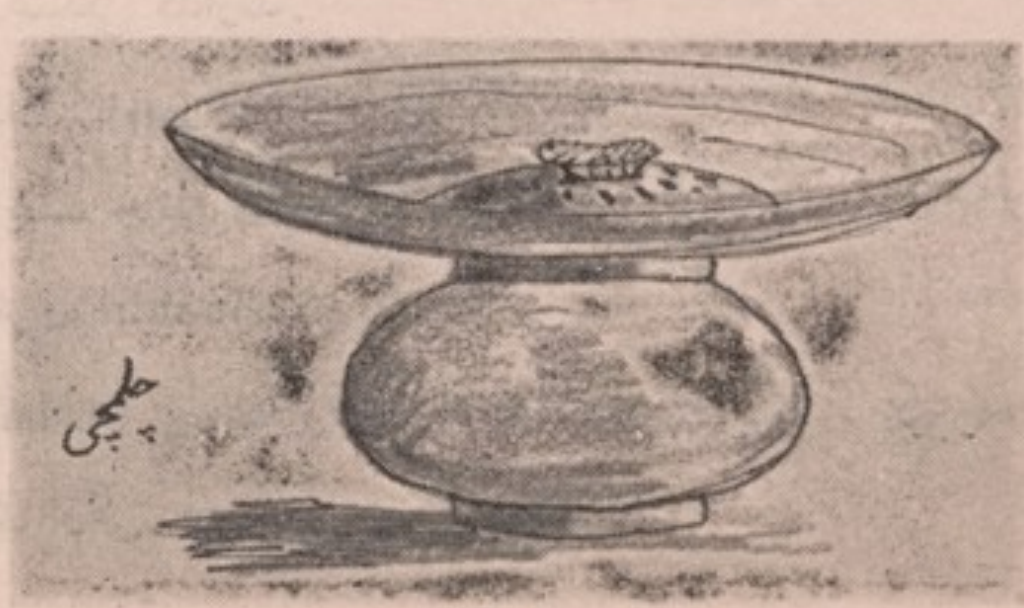

۱۱۲- چلی Chalee اسم، پرخچهٔ چوب، توتهٔ چوب .

۱۱۳- چلرسوندن Chələrsondan مصدر (د) قفاق ویا سلی زدن.

۱۱٤- چلسمات Chələsmaət صفت (د ك ف ج) مکار، کنایه از شخصی که در رفتار بسیار تیز باشد.

۱- در کشم چلسمه Chelesma گویند.

۱۱۵- چلش Chaləsh حاصل مصدر ، قید (د ك ف ج) کسیکه دراجتماع باشد مخلوط دوچیز، پیچ وتاب خوردن ، نوعی ازمرض که باثرخوردن ازانواع مختلف غذا عاید میگردد.

۱۱٦- چلفس Chalfass صفت (د ك ف ج) شخص بی‌تمییز، چتل وبی‌سلیقه .

۱- آدم چرکین، افغانی نویس.

۱۱۷- چلکاوك Chakaawək اسم، صفت ، نوعی از پرنده آبی با جسم ضعیف وپایهای دراز، کنایه از اشخاص لاغر.

۱۱۹- چلکی Chalakee صفت، چوب ویا هیزم که بشکل بسیار بلند چیده شده باشد بار بلند.

مثال: او مردك ده پشتش کماله ایقه چلکی کده که آدم حیران میمانه (آن مردك چوب کمال را به اندازه درپشت خود بلند وزیاد بسته کرده که انسان بحیرت میرود.)

۱۲۰- چلك Chalək اسم مکان وآله (د ك ف ج) آتش دادن، دیگدان کوچکی که بالای آن صندلی گذارند.

۱- چلك Chalak (ك) آلهٔ تار ریسی.

۲- بعضاً بقسم چیلك Chaylak یاد کنند وبا آن پشم ویا پنبه را می ریسند.

۱۲۱- چلم چتری Chəlamchtre نوعی از بازی اطفال.

۱۲۲- چلمه Chalma پیچیده وتاب خورده ، درهم وبرهم، شیرازه، فیتهٔ دورا دور چپن، بدروازی لوگی lawage بمعنی شیرازه .

۱۲۳- چمبرشاخ Chambarshaakh صفت، اسم (د ك ف ج) حیواناتیکه دارای شاخهای کلان باشد.

۱- چمبر Chambar صفت، بیضوی شکل، حلقوی.

۱۲٤- چمبه Chamba کف دست، دست زدن در وقت پهلوانی.

۱۲۵- چمبل Chəmbəl صفت، شیطان، خبررسان، نمام.

۱۲٦- چمبوس Chambos اسم (د ك ف ج) جموس، نوعی ازپاپوش بدخشی (وبعضی مناطق دیگر) که ازچرم ساخته میشود.

۱- چارق وچارغ Chaarəq نیز یاد کنند ولفظی باشد ترکی.

۲- نوعی از پای افزار، افغانی نویس.

۱۲۷- چمتل Chəmtal اسم مکان، چمن، سبزه زار کوچك.

۱۲۸ چمچق Chəmchəq یا چمچغ Chəmchəgh اسم، گنجشك به ترکی چمچغ باشد وبه گنجشگ های وحشی استعمال میگردد و در بدخشان بعضاً گنجشگ وچمچق گویند اما بصورت عموم گند شك gəndəsh استعمال میگردد.

۱- گنجشك خانکی مستعملهٔ (بدخشان) افغانی نویس.

۱۲۹- چملق Chelmeq یا چلمغ Chəlməgh اسم، پرده ییکه در شب زفاف در اطراف عروسی وداماد کشیده میشود. گاهی هم باسم چلمق Chəlməq یاد کنند ترکهای بدخشانی به عین تلفظ ومعنی آنرا بکارمیبرند.

۱۳۰- چناغ Chənaagh (د ك ف ج) شرط بندی، چناق.

۱- استخوان سینه مرغ که با آن شرط بندند، افغانی نویس.

۲- بر وزن دماغ نوعی از ماهی باشد، برهان.

۳- الزام وانفعال است شرط وفاق احباب + دلبستگی که دارندبایکدیگر چناغ است

بیدل

۱۳۱- چنگ Chəng نام قبیله ایست از مغلهای بدخشان، برامد گی ، بلندی کوه ، بلند تر از دیگران.

۱- چنگ Chang اسم ، مصدر (ك د ف ج) خم خورده ، میغ ، غبار (منیار) دست زدن، بدست کش کردن، در دست داشتن، آلهٔ موسیقی .

۱۳۲- چو Choo لفظیست که برای رانـدن اسپ گویند ، عوض چوب نیز استعمال میگردد .

۱۳۳- چوچه بردار Chochabardaar اسم مرکب، پرنده کلانیکه چوچه‌های مرغ خانگی را می برد. چوچه پران، چوچه وردار، چوچه برك نیز گویند .

۱۳٤- چورپه Chorpa (د ك ف ج) اولاد، بچه .

۱۳۵- چور Chore اسم مکان ، مصدر ، جای سرد وبالای کوه ها ، چورو چپاول ،غارت کردن.

۱۳٦- چوری Choree اسم (ك د ف ج) کنیز وخدمت گار ، دستوانه یا دستمانه.

۱- چوری Chawree اسم آله (د ك ج ف) پشه زن یا مگس ران که از دم خش گاو ساخته میشود.

۱۳۷- چوره Chora دیواریکه‌ازچوب‌های باریك ساخته میشود. درکشم‌چبره Chabra گویند.

۱۳۸- چوقی Choqee استخوان لگن خاصره.

۱۳۹- چوقون Chawqone صفت (ك د ف ج) با دوشمال قوی وتیز وصدادار

۱٤۰- چوك Chok (ك ج ف) بلند، استاده.

۱- چوکی Chokee قید واسم مکان، بلندی وقلهٔ کوه.

۱٤۲- چوکك Chokak صفت ، نوعی ازسیب که‌انـدك از حالت عادی دراز باشد.

۱۴۳- چوك Chawk حاصل، مصدر، اسم مکان، رونق داشتن، ارزش پیدا کردن، بازار داشتن وجایی باشد که مردم در آنجا زیاده تر گرد هم آیند.

۱۴۴- چوگون بازی Chawgonbaazee اسم، نوعی از بازی است مثل ها کی که در دروا ز وشغنان رواج دارد، در مقابل آن بمناطق دیگری بازی بنام چله قری ویا لش بازی lashbaazee معمول است.

۱۴۵- چووس Chowass حاصل مصد ر(د ك ج ف) صدای گریه، ناله‌وفریاد طفل.

۱۴۸- چوین Choyan اسم (د ك ج ف) چودن، آفتابه چودنی .

۱۴۶- چیچن Chaychan صفت، تیز هوش، هوشیار.

۱۴۷- چیرمه Cherma اسم (د ك ف ج) نوعی از دوخت، شیرازه .

۱۴۸- چیك Cheeg صوت ،صدا برای راندن بزغاله، چگی یا چگه هم استعمال می‌شود (ج ف ك)

۱۴۹ - چیگل چیگل Cheegəlcheegəl اسم، نام کرم کوچکی که در آب زندگی میکند در بین ترکی زبانها مستعمل است.

۱۵۰- چیگینه Cheegina اسم (د ك ج ف) کراچی بی‌عراده که جهت نقل دادن گندم در وشده وغیره بکار برند، برای اینکه هنگام کش کردن بالای گاوها مشکل وارد نشود. در حصه پایین چیگینه وچیگنه Chegnar چوب های بیضوی شکل نصب میکنند.

۱۵۱- چیور Chaywar صفت (د ك ف ج) دوزندهٔ لایق.

گزارشهای پوهنځی ادبیات و علوم بشری

رفت و آمد

پوهندوی عبدالرزاق زهیر استاد دیپارتمنت زبان و ادبیات پښتو که دوسال قبل بغرض تدریس زبان پښتو در پوهنتون تا شکند به اتحاد شوروی رفته بود، پس از ختم دورهٔ کارش بوطن باز گشت .

.....

بناغلی پوهیالی سید خلیل الله هاشمیان استاد شعبه زبان وادبیات دری بتاریخ (۷) جدی ۱۳۵۰ جهة تحصیلات عالی به ایالات متحده امریکا اعزام گردید .
موصوف تحصیلات عالی خویش را در رشتهٔ زبان وادبیات انگلیسی در پوهنتون اندیانا ادامه خواهد داد.

.....

ښاغلی پوهنیار شاه علی اکبر شهر ستانی استادشعبهٔ فرانسوی پوهنځی ادبیات وعلوم بشری که با استفاده از یك بورس حکومت فرانسه بغرض مطالعات در رشتهٔ زبان وادبیات فرانسوی بتاریخ (۷)سنبله به آنکشور اعزام شده بود بتاریخ ۲۹ دلو ۱۳۵۰ بوطن باز گشت.

ښاغلی پوهنوال محمدرحیم الهام استادپوهنځی ادبیات وعلوم بشری که بتاریخ ۲۵ سنبله با استفاده از یک بورس بریتس کونسل جهة مطالعات دررشتهٔ زبان و ادبیات انگلیسی به انگلستان رفته بود ، پس از ختم دورهٔ مطالعاتش بوطن باز گشت .

ښاغلی مجاور احمد زیار استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری که درسال ٤٥ با استفاده از یک بورس حکومت سویس برای تحصیلات عالی در رشتهٔ زبانشناسی به آنکشور رفته بود پس از ختم مؤفقانهٔ تحصیلات بوطن باز گشت .

ترفیعات علمی

پیشنهاد ترفیع علمی عده یی از استادان محترم که درسال تعلیمی ۱۳۵۰ مستحق به یك رتبه بالاتر بودند، قبلاً به شورای پوهنتون ارسال شده بود تا حال خبر قبولی ترفیع استادان ذیل مواصلت کرده است .

۱ـ ښاغلی غلام سرور همایون از رتبهٔ پوهنمل به رتبه پوهندوی .

۲ـ ښاغلی عبدالقیوم قویم از رتبهٔ پوهنیار به پوهنمل .

ونیز شورای محترم پوهنتون تا حال رتبه علمی استادان ذیل را تثبیت نموده است.

۱ـ ښاغلی دوکتور گل محمد نورزی تثبیت به رتبهٔ نامزد پوهنمل .

۲ـ ښاغلی دوکتور محمد افضل بنووال تثبیت به رتبهٔ نامزد پوهنمل .

تقرر در کدر تدریسی

امسال ذوات آتی در کدر تدریسی دیپارتمنت های مختلف پوهنځی ادبیات وعلوم بشری مقرر گردیده اند:

۱ـ ښاغلی عبدالرسول امین در دیپارتمنت زبان وادبیات پښتو.

۲ـ ښاغلی محمد صابر در دیپارتمنت زبان وادبیات پښتو.

۳- ښاغلی سر فراز در دیپار تمنت زبان وادبیات پښتو.
٤- ښاغلی نور محمد در دیپار تمنت زبان وادبیات پښتو.
۵- ښاغلی نصر الله در دیپار تمنت زبان وادبیات پښتو.
٦- ښاغلی عبدالروف ټینوال در دیپار تمنت تاریخ.
۷- ښاغلی عبدالعلی در دیپار تمنت تاریخ.
۸- ښاغلی هدایت الله در دیپار تمنت تاریخ.
۹- ښاغلی عبدالغفور در دیپار تمنت زبان وادب عربی.
۱۰- ښاغلی غلام سعید در دیپار تمنت زبان وادب عربی.

ترفیعات دولتی

از اول سنبلهٔ ۱۳۵۰ تعدادی از استادان پوهنځی ادبیات به یك رتبه بالاتر ترفیع کرده اند. استادان مذکور عبارت میباشند از:

۱- پوهاند علی محمد زهما از رتبه ۵ به رتبه ٤
۲- پوهندوی نوراحمدشاکر از رتبه ۵ به رتبه ٤
۳- پوهنمل غلام سرور همایون از رتبه ۵ به رتبه ٤
٤- پوهنمل عبدالرحمن یوسفی از رتبه ۵ به رتبه ٤
۵- پوهندوی غلام جیلانی عارض از رتبه ٦ به رتبه ۵
٦- پوهنمل محب الله رحمتی از رتبه ٦ به رتبه ۵
۷- پوهنیار شاه علی اکبر شهرستانی از رتبه ٦ به رتبه ۵
۸- پوهنیار پیغله سنځل نوید از رتبه ۸ به رتبه ۷
۹- پوهیالی مصطفی لطیفی از رتبه ۷ به رتبه ٦
۱۰- ښاغلی عبادی از رتبه ۹ به رتبه ۸
۱۱- ښاغلی وزیر ټینوال از رتبه ۹ به رتبه ۸

پیغله اینا ماریاتا، تبعه فنلند که در ماه مارچ (۱۹٦۹) جهة فرا گرفتن زبان دری به افغانستان آمده بود، پس از تعقیب موفقانهٔ کورسهای زبان دری در دیپار تمنت محصلان خارجی پوهنځی ادبیات وعلوم بشری واخذ تصدیقنامه بتاریخ (۳۰) فبروری (۱۹۷۲) عازم کشورش گردید.

اداره

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY **DARI MAGAZINE**

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol . XIX, Nos . 5 - 6 - Dec.-March. 1971-72

Editor

Abdul Qayum Qawim

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

دپوهنې مطبعه